

مکتبہ دارالعلوم

رساله ششمه ضروریه

رساله انفسیه تصنیف حضرت خواجہ عبید اللہ احرار

رساله تصنیف حضرت خواجہ عزیزان علی راہیتی

رساله انسیه تصنیف حضرت مولانا یعقوب چمرنی

رساله قدسیه تصنیف حضرت خواجہ بہار الدین نقشبندی

رساله خواجہ عبید اللہ خاں خواجہ باقی باللہ

رسالہ پر تو عشق تصنیف حضرت خواجہ خسرو

در مطبع فیض سال تبارخ پانزدہمہ رمضان ۱۲۸۱ھ مطبع کرد

اِنَّ اَوْلِيَاءَ اللّٰهِ لَا يَمُوتُونَ

نقد احمد که درین آردان فیروز کت اقتراان مجموعه تصوف و معرفت مشهوره



سپهسالار تاجر دیشان چنان با فظ محمد عبدالستار خان صبا با تمام ضامن علی خان

مَطْلَعِ بَنَانِ وَاَقْعُ الْاَكْمَدِ مَطْلُوعِ

CHECKED

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE14880

بسم الله الرحمن الرحيم

بدان ارشد الله تعالى في الدارين اي طالب صادق وای مرید عاشق
 هرگاه که حق سبحانہ تعالی بندہ را بمحض عنایت خود بمضمون حدیث نبوی
 صلی الله علیه وسلم التائب من الذنب کما لا ذنب له است مشرف گردان
 باید که بکلی بهمت مصروف بران دارد که هیچ خطه بلکه لمحہ بی یاد کردن آنحضرت
 جل ذکره نباشد و دائم عمر در طاعت و عبادت او صرف کند و بیاد مشغول باشد
 سخت موعظت پیر صحبت این حرف است که از صاحب ناجس ختم
 کنید بدان که ناجس جماعتی اند که در طریق اینکس نباشند یا کسانی اند که
 از خدا گدازیده و دنیا را قبله خود ساخته اند ایشانرا نیز احمق می نامند
 زاجمقان بگریز چون عیسی اگر نجات و صحبت احمق پس خونبار نجات و اکابر
 طریقت قدس الله ارواحهم ضرورت حاجت این جماعت را دریافته اند و مریدان
 خود را در ین باب سبالغہ تمام نموده اند غرضی از شرفقت قسم یاد کرده میگویی

1996-97

ای بذات پاک احمد الصمد به بود و ماریدی از یارید به مارید بجان میستاند از سلیم +
 یارید آرد سونار حجیم + عزیز می دیگری سیفر نایس ع بگریز از ایشان گریه باشند
 خود ایشان **ع** بر رخ هر کس نبود و غلامی ز دوست + گریه پرس بود و شستن و
 اغیارم دوست + چون این مقدمه معام شد دیگر پنج وقت نماز را و وقت جماعت
 باید گذارد که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در باب جماعت بسیار تاکید بسیار
 کرده اند که **ان فی الجماعه رحمة** **ع** ما درست آنکه مرد تنه سار و لطیف حق
 افکنند بر و بر تو + چون خفتن را بجماعت او اندر بجان به پیاید توجه قبله نشینند تا مانیکه
 خواب غلبه کند **انگاه** سه نوبت کلمه شهادت و سه بار قل هو الله احد و سه بار قل
 اعوذ برب الفلق و سه بار قل اعوذ برب الناس بخواند و بر کف دست ببرد و بر
 خود مالند و ثواب آنرا با اهل قبور که منتظر خیر زندگان اند بخشند تا سبب آسایش ایشان
 میرسد حق سبحانه تعالی بر و بخشایش رحمت کند که حضرت رسالت صلی الله علیه
 و سلم سیفر مودند **انهم** **ع** ختم **ع** خدا را بران بنده بخشایش است که خانی از وجودش
 در آسایش است + بعد از آن در بطرف قبله بدست راست خواب رود و هرگاه
 که از خواب بیدار گردد و کلمه سبحان احمد تا آخر بخواند بعد از آن طهارت سازد و در شستن
 هر عضو سه بار القادر گوید یا دعایمانیکه فرموده اند بعد از تمامی وضو این دعا را بخواند اللهم
 اجعلني من القوابين واجعلني من المتطهرين واجعلني من عبادك الصالحين واجعلني
 من الذين لا خوف عليهم ولا هم يحزنون بعد از آن دو رکعت نماز شکر وضو کند بعد از آن
 ملاحظه اوقات گذشته خود بکند که از سر غفلت نگذشته باشد شکر آنرا بجا آورد و آنچه از غفلت
 و بیداری گذشته باشد در حسرت و نذر تصبیه او شده باز گشت حضرت حق سبحانه و تعالی
 بکند تا توفیق شکر زیاده شود مضمون قول حضرت حق سبحانه و تعالی **انک** **ع** **ع** **ع**
 و این کلمه باز گشت سه بار براری و تضرع و خشوع هر چه تمام تر گوید خداوند بفرستد تو باز گشت

از هر بدی و تقصیری که برین گذشته است از دانسته و نادانسته آشفت
اَلَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَاشْهَدُ اَنْ مُحَمَّدًا
عَبْدُ اللهِ وَرَسُولُهُ كَيْفَا رَأَيْتُمْ رَاسُ الْبَيْتِ چُونِ بَدْرِ گَاهِ تُو خُودِ رَاوِ رِنَا
آورده ام + یا آله العالمین بارگناه آورده ام + بدو تریین بار خورشید و توان آورده ام
عجز و زاری پر در عالم پناه آورده ام + من نیکویم که بودم سالما در راه تو + هستم آن
گمراه که اکنون رو برده آورده ام + چار چیز آورده ام حقا که در گنج تو نیست + نیستی
حاجت و غدر و گناه آورده ام + دل دور و ریش و دل ریش و پنجویست بهم این
بر دعوی عشقت گواه آورده ام + چشم رحمت بر کشا موسی سفید من به بین + زانکه از
شریندگی روی سیاه آورده ام + بعهده به نیاز تمام صد بار استغفر الله ربی
من کل ذنب اذنبته عمدا و خطاء سر او علانیة و الخوف لیه من الذنوب
الذی اعلمه و من الذنب الذی لا اعلم و انت علام الغیوب و بعد از آن نماز تجمیع
مشغول شود و در رکعت نیت کرده و دوازده رکعت به شش سلام بگذارد و در هر رکعت
اول بعد از فاتحه آیه الکرسی و در دوم آن را رسول بخواند و در ششم رکعت سوره
بخواند و ده آیت در هر رکعت از این شصت رکعت در رکعت اول بعد از فاتحه تا انا نحن
بنی مروت و در دوم تا ما کی لا اعبدا للذی و در سوم تا وایة لهم الارض ملیتة و در رکعت چهارم
اذا احلنا و در رکعت پنجم تا و کفین فی الصود و در رکعت ششم تا و لقد اضل منکم و در رکعت
هفتم تا و اخیل و امن دون الله و در رکعت هشتم تا آخر سوره و در رکعت دیگر سوره
سوره اخلاص بخواند و این روش خواجیه یوسف ابوالیوب همدانی است که پیوسته
خواجگان هست قدس الله تعالی ارواحهم بعضی در هر رکعت یک نوبت سوره یس
خوانده اند و بعد از آن در رکعت دیگر شصت بگذارد و مجموع در حقیقت سیزده
رکعت می شود چرا که در رکعت نماز شصت به منزله یک رکعت نماز است و او پیشوای

از برای آنست که ادای نماز طاق واقعه شود و چرا که امدت تعالی سبحانه فروست و در کتاب
آمده است هر سوره که بخواند درین دو رکعت بعد از سلام آیه الکرسی است و این را
بخواند و این دعا نیز بخواند اللهم ارزقنا حبک وحب من یحبک وحب ما یحبک
الیک اللهم النصر ومن نصر الدین والنصر من نصر اهل الدین اللهم اخذل
ومن اخذل الدین وامن خذل اهل الدین اللهم احفظنا من العلة
فی الغریبه ومن المذلة عند الشیبه من الشقاوة عند الخاتمة ومن لفضیلتی ویرثها
اللهم رقیظوا هربنا بحد متک ولو اطمنا بحبنتک وقلوبنا بمعرفتک وادوا احنا
بمشاهدتک واسررنا بمعانیتک جناب قدسک اللهم ارنا الحق حقاً والحق حقاً
اتباعه وارنا الباطل باطلا وارزقنا اجتنابه ولا تنکنا الی انفسنا ولا الی احد
من خافک طرفة عین ولا اقل من ذلک وکن لنا والیا وناصرا ورافقا وحمیلا
ومصلیا وعلی کل خیر دلیلا وملتقا وولی اللهم بنا اتنا من خضرنا وامن غلب عنا وکل مؤمن
ومؤمنه فی الدارین حسنة یا واسع المغفرة اللهم ارنا الاشیاء كما هی اللهم
سهل علینا مجردک ولسر علینا بکرمک یا اکرم ملاکرمین ویا ارحم الراحمین
اللهم تب علینا حنة ثوب الیک واعصمنا حنة لا نعود وحبیبنا الطامع
وکره الینا الخطیئات بفضلک وکرهک یا ارحم الراحمین وصلى الله علیه
خیر خلقه محمد والد واصحابه اجمعین وثواب این سیزده رکعت نماز را
بار واح جمیع اولیا وپدران واداران خود و جمیع است محمد رسول الله صلی الله علیه و
به بخشند تا حق سبحانه تعالی عوض هر یک رکعت نماز ثواب ده رکعت نماز و در نظر
گر یک پدیه تو ده دهندت + گر شام دهی سحر دهندت + هر ده بده بیا و مولا تا بر
در و دست ده دهندت + بلکه عوض هر یک بقصد بدهد و اگر خواهد بحساب بدهد
همچنان که حق سبحانه تعالی گفته است مثل الذین ینفقون فی سبیل الله کمثل

جنة افنت سبع سنابل في كل سنبل مائة حبة والله يضاعف لمن يشاء
 والله واسع عليم واین ثوابها را نیز در راه و رضای خدای تعالی بار و اح
 آن جماعت بخشنده و از فضل حق سبحی آن تعالی و از درهای رحمت او طلب عنایت
 و رحمت کند بلکه از در و راه طلبد و یا سخی از زندگیم بندگی تست هوس
 برزنده و لایق بپتو حرامست نفس + خواهند تو مقصود دل خود همه کس + جامی
 از تو همین ترا خواهد و پس + انگاه باز که حق سبحی و تعالی که از پی تو و تلقین گرفته است
 مشغول شود و اگر وقت تنگ باشد شش رکعت یا چهار رکعت یا دو رکعت نماز گذارد
 رواست اگر بسا پر ضرورتی ترک شود باید که پیش از تیمم و رخصا کند بطریق نقل
 تنجید گفتن در کار است گویا در وقت ادا کرده است و اگر در سفر باشد و یقین داند که
 نخواهد یافت از اول شب گذارده بخواب رود و اگر سر بگشاید و در حالت ایستادگی
 بجهت دفع غفلت اندک تکیه کند بر دست راست متوجه قبله و باز پیش از صبح بخیزد
 و طهارت تازه کند و سنت باده و در خانه گذارد و بجهت روشنی اول این نماز چهل و یکبار
 بخواند یا رحمن یا رحیم یا سخی یا قیوم یا بدیع السموات و الارض یا ذا الجلال
 و الاکرام یا لا اله الا انت اسألك ان تخیی قلبی بنور معرفتک ابد یا الله
 یا الله یا الله انگاه بسجده رود و فرض فجر را بجماعت گذارد و در سجده نماز خود و متوجه
 قبله نشیند و اگر یا با حضار سپری خود چنانکه گذشت مشغول باشد تا آفتاب یک قدر نیز
 بگذرد بر خیزد و دو رکعت نماز اشراق نیت کرده گذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه پنج بار
 سوره اخلاص بخواند ثواب آسمان باشد که صد بار خریده و در راه رضای خدای تعالی
 آزاد کرده باشد و بقول دیگر یک حج و عمره نامه گذارده باشد و بعد از آن دو رکعت
 نماز استخاره نیت کرده گذارد و در هر رکعت اول بعد از فاتحه قل یا ایها الکافرون
 یکبار و در دوم اخلاص یکبار و از حق سبحی تعالی طلب خیر کند و از دیاد

توفیق طلبه حق سبحانه و تعالی چشم و دل او را بجانب خیر کشاید و اگر تقصیر رود
کاتب حسن کاتب نامه سیاه را نگذارد که آن تقصیر را نویسد یا بسیار کند باشد که توبه کند
درین میان نداشت پیش آرد و بجانب حق باز گردد و بعد از آن هر کاری که داشته باشد
از نیوی و عقبی مشغول شود اما بحق سبحانه حاضر باشد اگر نتواند به پیروی حاضر شود
تا زمانیکه آفتاب یک نیره بر آید و آن محل چهار رکعت نماز چاشت گذارد و در رکعت
اول بعد از فاتحه و الشمس و ضحی و در دوم و الیل و الیغنی و در سوم و الضحی
و در چهارم الم نشرح و اگر نه در هر رکعت سه نوبت اخلاص بخواند و اگر ذوق و دست و پا
تا دوازده رکعت رخصت است حضرت مولانا یعقوب چرخ قاری سمره
در انسیه نوشته اند که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمود که هر که نماز چاشت را
دوازده رکعت گذارد و حق سبحانه و تعالی در بهشت قصری از نور و نقره برای او بنا کند
بعد از نماز چاشت سوره سجده نهمه هفت بار التوبه بگوید تا هر چه محبت غیر
و غیرت است از دل خبیث بیرون کشد دل صافی شود و دیگر هر وقت
که طهارت شکند زود وضو سازد و شکر وضو گذارد و دعا کند که بخدا آداب طریقی
است و دوام وضو سبب فراخی رزق است چون وقت نماز دیگر شود جماعت
او کرده شود سه نوبت کلمه بازگشت بفتا و بار استغفر الله من کل ذنب تا آخر
بخواند تا بر مضمون حدیث نبوی صلی الله علیه و سلم عمل کرده باشد
انی لیتغان علی قلبی حتی استغفر الله فی کل یوم سبعین مره و دیگر سعه
و اهتمام نماید که تا وقت نماز خفتن خود را از گفتن بالا یعنی نگاه دارد و بداند که
ماورست مشغول باشد و اگر آنرا بمضمون ^{پیوسته} ان الله لا یضیع اجر الحنین
از حق سبحانه و تعالی چشم و دل او را این اعمال بمنزله پر میز است تا ماده مستعد
مسل شود و نگاه مسهل خورده موادی که از ره گذر نفس و طبیعت

حاصل شده اخراج کند خلاص یابد بدان ای طالب صادق هرگاه که
باین دولت شریف شوی ز هزار هزار زنده که از مصاحبت ^{بهشتی} و شریف
پرهیز کنی بلکه گفتگو نیز بشیخ و بامریان دیگر نکنی اگر چه آن شیخ همه پیر این
کس باشد مگر با جازت پیرو خود چرا که در بهشتی ایشان ضررها و نقصانها
بسیار باینکس عارض میشود پس بر طالبان این راه باید که از صحبت همچنین کسان
و از ان جماعتی که غیر از اینها باشند بطریق اولی اجتناب نمایند و السلام



الحمد لله العظيم والصلوة على رسولنا الكريم
نسخه معتبره نافعه لى انفا من نفیسه من تالیفات حضرت کاشف الاسرار
زبدۃ الابرار خواجه عبیدالله الاحرار قدس الله اسرارهم الی یوم القدر
برای افادات طالبین حسب اسرار شائقین علیه الطباع
پوشیده مسرت بخش ویده نظارگیان گردید
و در دماغ ناظرین معرفت قرین هوای
خریداریش بسیرت پیچید الحمد لله
على نه الانعام المزیة فقط
کتبه محمد حسین عرف من
عفا عنه



بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی رسولہ محمد وآلہٖ الطیبین بدان ایست
 خدا را ذک اشد تعالی صدقا و یقینا و دولت و اقبالا عطا جللا کہ روندہ راہ را
 وہ شرط گاہ ہشتی است شرط اول آنست کہ با طہارت باشند و طہارت بر چہ اہم انواع
 است طہارت ظاہرست و طہارت باطن و طہارت دل و طہارت سر طہارت
 ظاہر معلوم خاص و عامست ولیکن در پاکی و حلالی آب تا آنکاست احتیاط باید کرد
 و در پاکی جامہ کہ اثر بسیار دارد و طہارت باطن از نعمہ حرام و مشروبات حرام
 کہ در حدیث آمدہ است کہ ہر کہ یک لقمہ حرام خورد و پیل روزنہ فریقہ او قبول
 است و نہ نافرمان او نہ دعا کا و مستجاب و طہارت دل از صفات ناپسندیدہ و اثر علی عیش
 و کینہ و حسد و کفر و خیانت و بغض و عداوت و محبت دنیا ظاہر کہ منظور نظر خلق است
 تا پاک نمی شود نماز و طاعت او قبول نہ و پس منظور نظر خالق تا پاک نشود بد و محبت
 و عشق الہی مشرف نگردد و طہارت سر از توجہ کردن مست بغیر حق سبحانہ شرط
 و وہ خاموشی زبانست از کلام ناشایست و مشغول داشتن آن بقدرت
 قرآن و امر معروف و نہی منکر و اصلاح آدمیان و آموختن علم و آموزانیدن

که رسول صلی الله علیه و سلم فرموده هَلْ لَكِيبُ النَّاسِ عَلَى مَنْ لَحِقَهُمْ فِي النَّارِ الْأَحْصَاءُ
 السَّنْتَهُمُ یعنی آدمیان که در آتش انداخته میشوند در روی از در و دماغ زبانه
 ایشان ست ربا عی ایزد چو بنا کرد بکاست تن و جان در هر عضوی مصلحت کرد
 نهان که نفس در ندیده بودی ز زبانه مجوس نمیکرد بنزدان دمان چون
 مریم رضی الله عنها خاموشی گزید حق تعالی عیسی علیه السلام را و طفلی بسجده آورد
 که قَالَ اِنِّی عَبْدُ اللّٰهِ اَنَا نَبِیُّ الْکِتَابِ چون مریم تن خاموشی گزید اگر حق تعالی
 عیسی دل با بگو بای در آرد هیچ عجیب و غریب نباشد تا مریم تن عفو قدسی نگزید
 بالفی احیا چو میخواست توان بود در خبرست که اهل بهشت را هیچ حسرتی بزرگتر از آن
 نیست که یک لحظه بر ایشان گذشته باشد در دنیا که در ذکر حق تعالی نگفته باشند
 یا بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم صلوة نگفته باشند شتر شوم خوابوست و عرکت از خلق
 ندیده در زنان نامحرم نه نکرده که رسول صلی الله علیه و سلم فرموده اند که نظر در نامحرم تسبیح
 زهر آلوده است چو بر دل رسد بخراباک چه باشد چنانکه حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
 فرموده است النَّظَرُ سَهَامٌ مَسْمُومَةٌ مِنْ سَهَامِ ابْلِیسَ ز تیر کمر شیاطین بد
 پوش و چشم هلاک گردی اگر تیر کارگر یابی چنانکه در زنان نامحرم نظر کردن
 حرامست در مردان خوبصورت نیز نشاید نظر کردن که حرامست قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰی
 قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ یَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَ یَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ مَقُولٌ
 از رسول صلی الله علیه و سلم که مرا عایشه صدیقۀ راضی الله عنها و عن ابیها
 ویر که نان بیرون آورده بود تا بد رویش دهد رسول صلی الله علیه و سلم فرمودند که خود
 چرا بیرون آوری که او هر دست اُمّ المؤمنین رضی الله عنها فرمود که این رویش تابیناست
 حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمودند اگر او نابیناست تو ببینای و هر که
 حلال دارد و یا جواز دارد و نظر نامحرم کردن را خوف کفرست و یگانه

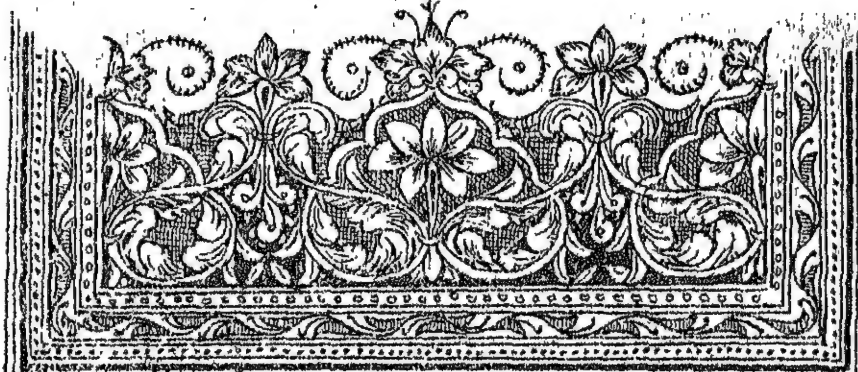
عزت نگاه داشتن دست است از ناشایست گرفتن و فائده پای از نابالست رفتن
 و فائده گوش از ناشنیدن که جنس نفس است که دشمن ترین دشمنان است و کشاده شدن
 درهای غیب بر دل فائده دیگر نقوش دنیا از روی آئینه دل دور کردن تا نقوش آخرت
 پر تونند چون صافی تمام یابد نور وحدانیت در و پر تونند اهل تجلی شود فریاد بر آرد
 رباعی زان می خوردم که روح پیمانه اوست + مسته شده ام که عقل پیمانه اوست +
 و دوی بمن آمد آتش در من زد + زان شمع که آفتاب پروانه اوست شش شرط
 چهارم روزه است فائده روزه تشبه است با روحانیان و قهر کردن نفس ناکاره
 است خصوصیت الصومی و انا اجزی به و ثواب بے نهایت انما اتقوا فی الصایم
 اجتمه بغیر حساب و راه گذر شیطان را اگر فتن و سپهر حاصل کردن که الصوم جنة من النار
 و در دل گرسنگان شناختن و بخشودن و بدوشا و مانی رسیدن که للصائم فرحتان
 فرحة عند افطاره و فرحة عند لقاء ربه و صحت تن حاصل کردن و فائده روزه بسیار
 و بشمار خاصه در ایام متبرکه که در ماه رجب و ذوالقعدة و ذوالحجه و محرم که در حدیث
 با سند صحیح که راوی روایت کرده است و گفته است که هر دو گوشتم که باد که اگر از فلان
 نشنوده باشم که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود که هر که سه روزه از ماه حرام که این چهار ماه است
 که ذکر کرده شد به پنجشنبه و آدینه و شنبه بنیت صیام عبادت در دیوان عمل
 ثبت گرداند توفیق بآدمی بشارت الله تعالی شش شرط پنجم ذکر است و فاضله ترین اذکار گفتن
 لا اله الا الله است و ظلم بر تخت وجود هر که شاهنشاه است + او را سومی عالم حقیقت
 راه است + هر نور یقین که در دل آگاه است + و منش بر و نیک جهان کوتاه است و زین
 پیش نه بود تبار اندیشه + اکنون همه لا اله الا الله است + ای خواجہ تراغم جمال و جاه است
 اندیشه باغ و راغ خرمگاه است + ما سونندگان عالم تجریم + ما را غم الا اله است +
 و مرغ ذکر را د و بال و پری باید تا پر باز کند بعد از ان پر واز که الیه یصعد الکلم یکد پر حضور

و یک پر اخلاص و دیگر با نکه حضور آگاهی باشد یعنی دانند که حق تعالی دانا و بینا و شنواست
 اگر بلند و پست میخوانند و اخلاص آن بود که از کردار و گفتار نه دنیا خواهند چاه و مال آنچه
 بر دنیا تعلق دارد و نه عقبی طلب از بهشت و حور و قصور و انهار و شجار و شمار و در میان کر
 گوید آتی مقصود من قوی از تو تر است خواهی هم رسول صلی الله علیه و سلم فرموده اند که هر که گوید لا اله الا الله
 بیرون آید از دین او مرغی سبز و مروی بود و بال سفید و کلل نر و یا قوت بر آید آسمان
 تا بهش رسد و آواز کند همچون زنبور انگبین فرمان آید مراد که ساکت باش گوید چگونه
 ساکت باشم تا که گوینده من آمرزیده نشود حق تعالی فرمان فرامید مر آن مرغ را که ساکت
 باش که گوینده ترا آمرزیدم و ای فرشتگان شما نیز گواه باشید که سجالات زلات گوینده این
 مرغ را بآب خضران محو گردانیدم حق تعالی امر آن جانور را بهقتاد زبان گراست فرماید تا آمرزش
 خواهد صاحب خود را تار و قیامت شود و امنابه و صل قنا آن جانور باید چو است
 گوینده خود را بگیرد و پر د تا بهشت و لیکن تلقین از مردی باید گرفتن که او را
 اجازت باشد چنانکه تیر از ترکش سلطان باید گرفتن و اگر نه ترکش باید گرفتن
 قوله تعالی یا ایها الذین امنوا اذکوا لله ذکرا کثیرا
 و خبرست که روزی هزار اندر هزار نفس زده می شود مرد را از نفس
 سوال خواهند کرد که بر چه آوردی و بر چه فرود آوردی و بر چه پاس
 ز هر نفس بقیامت شمار خواهد بود + گنه مکن که گنهگار خواهد بود + بسا
 که فرود پیاده خواهد شد + بسا پیاده که فرود سوار خواهد بود + پس بنده را
 باید که نفسهای گذشته را که بی فائده بر آورده است قضا کند و این برست صاحب
 نشود و شمایان را نشاید گفتن **س** سر کیه با تو دارم در نامه چون نویسم اسرار فانی
 گرد از گلک سر بریده + شمشیر شمشیر نگاه داشت خاطرست و خاطر جانور
 است خاطر رحمانی و خاطر ملکاتی و خاطر شیطانی و خاطر انسانی خاطر عانی تنه زده

و خاطر لکافی ترغیب طاعتست و خاطر شیطانی تریدین معصیت است و خاطر نفسانی مطالبه
 شهوات است و رونده راه را خاطر می که پیدا میشود در وقت ذکر باید که نفی کند و بکار باشد
 تا روشن شود که قبول کردن است یا رد کردن است و اگر نتواند تمیز کردن بگوید خداوند بسیار
 که نمیدانم و میدانم که سیدانی آنچه خیر نیست آن گراست فراموش و این دعا خواند
 بسم الله الرحمن الرحيم اللهم ارنا الحق حقاً وارزقنا اتباعه وارنا الباطل باطلا وارزقنا
 اجتنابه لا تكلنا الى انفسنا ولا اقل من ذلك کن لنا والياً وحافظاً وناصراً وعلوفاً
 و معیناً و علی کل خیر و لیللاً و ملقناً و مؤیداً ربنا اتنا و من حضرنا و من غاب عنا و کن
 هو من و هو منته فی الدارين حسنة یا د اسم المغفرة و یا رحیم الرحیم شمس الرحمن
 و است بحکم خدا تعالی و توکل و تفویض هم ازین بابست در سر و جبر و شدت در خدا و در میان
 خوف و رجاء باید بود در جمیع احوال چون بگری و رحیمی و غفوری و ستار حق تعالی نظر کند رجاء
 قوت گیرد و چون بقمار و شداید العقاب نظر کند خوف قوت گیرد و چون نظر بر توفیق شود بنده را
 رجاء پیدا شود که اگر خواست داد و اگر نخواستی توفیق نداد که توفیق عزیز است بهر کس ندهند
 و این گویند بر سفته بهر کس ندهند و چون بقصیر خویش نظر کنند بخون پیدا شود سه بنده همان
 شب که بقصیر خویش عذر بدرگاه خدا آورد ورنه سزاوار خداوندیش بکس نماند که بجای آورد
 و اگر خیر او در دنیا نیست که در میان خوف و رجاء باشد در جمیع احوال اگر چه در طاعتی و در خیر او
 نامن از چه در معصیتی از او و لا یتیناس به امین مباش خواه و نوسید هم بشود اسلام و رسالت
 خوف و رجاء بود بشرط هشتم اختیار صحبت صالحانست و بپایان بفساد آن هر ضعیفگان را
 در پس حجاب باید بود تا نظر برنا محرم نیفتد و نامحرم را نیز بر روی نیفتد و سخن عزیز نیست
 ریاضی با هر که نشستی و نشد جمع دولت و در تو نه بید رحمت آب و گلت از صحبت او
 اگر تیرا کنی هرگز نکند روح عزیزین بجلت بشرط نهم بیداریست و در دو فواید بسیار است
 اول خلق با خلاق شد که لا تاخذ لا سنة و لا فوتمه گفتیم بچه خیریت بود حالت بچه

گفتا که شما قوا با اخلاق الله و شب خلوتخانه عاشقانست که راز و نیاز بحضرت بی نیاز
عرضه میدارند بی تشویش اغیار سه از صبح وجود و بخت بود و عدم + آنجا که من عشق تو بودیم هم
در روز اگر کسی نیامد محرم + شب هست و غمت هست مرا پیش چه غم + هر دو توست و سعادت
که سالکان راه یافتند در شب یافتند دولت شکیبایی خیر و شب رازنده دار خفته ناپیدا بود
دولت به پیدایان رسد + شجره و باغ گاه بهشت تقصیرت باید که نغمه حلال و پاک بود و این
از چهار فیضهاست قال الله تعالی کلاوا صافی الارض حلالا طیباً و رسول صلی الله
علیه و سلم فرموده اند که عبادت ده جز است نه جز روزی حلال طلب کردن است و باقی
هم عبادت یک جز است و حلال آنست که بوقت وزیدن او بخدای عاصی نشود و طیب
آنست که بوقت خوردن او بر نیت قوه طاعت باشد و چون حلال پاک بود و امری نکند
که چه خدا گفت کلاوا و شربوا + از پی آن گفت و لا تسرفوا + و چون خورد باید که باز کرد
اگر بغفلت خورد همچنان بود که در سجده غسل می خورد و لا تا کلاوا عمل میزد که اسم الله علیه
ظاهر آیه تقاضای کند و چون خورد با غافلان هم گاه نشو و نما عی نشین اهلان صحبت
که چه پاکیزگی ترا پدید کند + آفتاب بهان بزرگ را + ذره ابر ناپدید کند + گوهر از ناقصان
ره مطلب + زانکه این بایه کاسه دارد و باید که پزنده طعام با طهارت و با ذکر بود و سبب
غفلت و تیرگی نشود که خواجه خضر صلوات الله علیه و سلامه بر نزدیک خواجه خواجگان
خواجه عبدالخالق عجمی وانی قدس الله تعالی روحه آمدند سفره حاضر ساختند خواجه خضر
صلوات الله علیه و سلامه بخوردند و گفتند آنکس که خمیر کرده است بی طهارت بوده است
این نغمه لائق حلق مانیت رزقنا الله و لجمع مجینا حلالا طیباً این باب العالمین

تمت الرسالة الشریفة من خواجه عزیزان علی راسیت
قدس سر لا



آغاز رساله حضرت مولانا یعقوب چرخي قدس سره که سیم ساله است

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد و ثناء مبدع ارض و سما را که جنس انسانی را مظهر انواع کمالات گردانیده
و انبیاء و اولیاء را وسائط تکمیل ساخت و محمد رسول الله علیه الصلوٰة والسلام
در نیاب بفریاد شاد و بر همه انسان تفضیل کرد و است او را تیر بنابرین بهترین اسمی گردانید
و بعضی از است را بولایت خاصه محفوظ داشت و دلیل بران متابعت ظاهر و باطنه
اورا گردانید **قُلْ اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ**
و هر کس که از سعادت متابعت او روی تهافت بشتقاوت ابدیه
مستلک شد که **قُلْ اطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ** فان توفوا فان الله لا یحب الضالین
الکافرین پس هر که خواهد که نجات و ولایت خاصه مشرف شود ویرا از متابعت
او چاره نباشد بنابر این معنی فقیر حقیر یعقوب بن عثمان بن محمود النزلوی شامی چرخي
لا زال جده کجک محمود اخواست که شمه از سیرت و طریقت مستقیمه که بوی
رسیده بود از حضرت مخدومی شیخ الاسلام المسلمین قطب المشایخ و الاولیاء فی العالمین
خواجه بهار الحق والبرین المشتهر المعروف بنقشبند رحمة الله تعالی علیه قید کتاب

آورده تا خواند آن روزگار بماند و سبب رشد اصحاب و احباب باشد و ذکر سلسله
و احوال عجیب ایشان را بعضی بطریق اختصار کرده شد تا ما آنچه نسبت به تشریح
کرده اند بقلم شرح نتوان داد چون بعنایت بی نهایت داعیه طلب درین فقر
پیدا شد و قانق فضل الهی بحضرت ایشان کشید و رنجار ملازمت ایشان میکردم و بکرم
عام ایشان التفات می یافتیم تا به هدایت صمدیت یقین شد که از خواص اولیاء الله اند
و کامل کمال اند بعد از اشارت غیبیه واقعات کثیره تعادل بحکام الله کردم این آیت آمد
که اُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَّاهِمْ قَتَلُوا دُورْفَتِحَ آبَادٍ مَسْكُنِ اِیْنِ فَقِیْرٍ بُوْد
منوجه فرار شیخ عالم سیف الحق والدین الباخری رحمة الله علیه شسته بودم
که ناگاه پیک قبول الهی در رسید و بتقراری و رهن پیدایش قصد حضرت ایشان
کردم چون بقریه کوشک بندوان که منزل ایشان بود رسیدیم حضرت ایشان را
بر سر راه منتظر دیدیم تلافی و احسان نمودند و بعد از نماز شام صحبت داشتند و نسبت
ایشان بر من متولی شده بود و مجال نظر نمود گفتند العلم علما علم القلب قلنا الله
علم الانبیاء و المرسلین و علم اللسان فذلک حجة علی بن آدم امیست که از علم
باطن نصیب نبورسد فرمودند و حدیث اِذَا جَاؤُكُمْ اَهْلٌ اِلَیْكَ فَاَجْلِسْ لَهُمُ بِالْاَصْلِ
فَاِنَّهُمْ بَحْوَ سَیْسِ الْقُلُوبِ یَدْخُلُوْنَ فِیْ قُلُوْبِکُمْ وَ یَنْظُرُوْنَ اِلَیْهِمْ وَ مَا مَوْرِیْمِ
امشب تا اشارت بچشم شود تا آن عمل کنیم چون باده کردند گفتند مبارکباد که اشارت
بقبول شد و اکثر قبول میکنیم و اگر میکنی قبول میکنیم فاما تا هر کس چون آید و وقت باشد
سلسله مشایخ خود را بنواحه عبدالحق غفر وانی رحمه الله بیان کردند و این فقیر را
بو قوف عدوی مشغول کردند و فرمودند که اول علم لدنی این سبب است که خواجه
عبدالحق غفر وانی در پیش یکی از کبریا مولانا صدر الدین تفسیر میخوانده باین آیه
رسید که اِذَا عُوْدَ بَکُمْ تَفَرَّغُوا وَ خُفِیْهُ لَمْ یَحْجِ سَاجِدٌ و تعالی بندگان خود را فرمود تا

اگر ارادت حق سبحانه و تعالی باشد بتو رسید بعد از آن یکی از بنده گان خاص خدایتعالی
 بنحو اجه عبد الخالق رسید و ایشان را این سبق تلقین کرد و مشهور است که آن بنده بزرگ
 خضر بود زاده الله تعالی علما و حکماء بعده چند وقت در ملازمت ایشان می بود
 تا غایتی که این فقیر را از بنجارا اجازت سفر شد گفتند که آنچه از ما بتو رسیده است
 به بنده گان خدایتعالی برسان تا سبب سعادت ایشان باشد و در حال وداع
 سه بار گفتند که ترا بخدا سپردیم ازین سپارش امید بسیارش زبیرا که در حدیث است
 ان الله تعالی اذا استودع شيئا حفظه و چون از بنجارا ارتحال افتاد بشهر
 کاشن بنیر رسیده شد و چند وقت آنجا اقامت افتاد خبر وفات ایشان سید خاطر مجروح
 و مخزون شد و خوف عظیم مستولی شد که نفوذ با الله مباد که باز عالم طبیعت میل فتنه
 و داعیه طلب نماید و روحانیت ایشان را دیدیم که زید بن حارثه را یاد کردند و این آیه
 را خوانند و مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَّاتَ
 أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ و چون از صحبت ایشان محروم شده بود و میل شد
 که طائفه دیگر را که از درویشان بودند لائق شوم و بطریقه ایشان متوجه شوم باز
 روحانیت ایشان را دیدیم که میگفتند قال زید ابن اسحاق رحمه الله و احدی استم
 اجازت نیست و از میان صحابه زید بن حارثه را تخصیص کردند زیرا که زید داس
 حضرت رسول الله بود صلی الله علیه و سلم یعنی سپر خوانده رسول بود صلی الله علیه
 و سلم حضرت خواجگان باقر سید الله ارواحهم طالعان را بفرزندی قبول میکنند پس اصحاب
 ایشان را دعای ایشان باشند و الله اعلم و در کت و کرا ایشان را در وقت دیدیم گفتند ما شمارا
 در قیامت بچه یا بم فرمودند بشرع یعنی عمل کردن بشریعت ازین سه
 بشارت اشارت شد بآنچه در میان خود میفرمودند که ما هر چه یافتیم بفضل الهی برکت
 عمل کردن بآیات قرآن و احادیث و طاعت و طلب کردن تقوی از آن عملی و رعایت تقوی

و حدود و شریعی و قدم زدن و در غریبیت و عمل کردن سنت و جماعت و اجتناب از بدعت
 بود چون در آثار اجازت میگردید و طلب خواجہ علاء الدین عطار رحمة الله علیه
 من الملاء الحجاب فرستاد و بطریق اشارت متابعت ایشان فرمود و بموجب بسیار
 چندی سال از سنت ایشان گزیده شد و لطافت و کرم ایشان را بر همه کس نهایت نبوغ علی الخصوص
 این فقیر از جهت شرف ایشان محروم شدم خواستم بامثال امری
 که خواجہ علامہ فرموده اند که آنچه از ما بتور سیده است بدیگرے برسان بقدر حال
 باینکه بطریق طلب مرعاض را و کتاب مرغانیا را و این فقیه خود را مستحق این منیب اند
 تا آنکه اعتقاد نیست که اشارت بے حکمت نبوده باشد و تو چشم نویسی و یرین میمانی
 فلک را راست گردین میاموز و از روح مقدس ایشان استفیہ میباشم و درین
 کار عظیم کمال از آن اسو که فرمودند و دام وضو بود و ذکر مداومت بر وقوف قلب
 بود و ذکر اشارت بود و بنابر آن مافله در اوقات شریفه و این وصیتها را و فوائد آن بیان
 کرده شد و این از فوائد ایشان و فوائد خواجہ علاء الدین رحمہم الله تعالی آورده شد
 بعون خالق الکلون بآنکه حضرت خواجہ اقدس الله تعالی روحه در طریقت نظر قبول
 بقدر ندی از شیخ طریقت خواجہ محمد بابا ساسی بود و ایشان را از حضرت خواجہ علی راقی
 و ایشان را از حضرت خواجہ محمد ابوالخیر نطنوی و ایشان را از حضرت خواجہ عارف ربوگری
 و ایشان را از حضرت خواجہ عبدالحق فخر وانی و ایشان را از حضرت شیخ
 ابوالفتح قلوب یوسف بهمانی و ایشان را از حضرت شیخ ابوالعلی فارمدی که
 شیخ امام خراسانی بوده است و ایشان را از حضرت ابوالقاسم گرگانی و شیخ
 ابوالفتح اسماعیل گرگانی و در تصوف انتساب به شیخ جنید لبیہ واسطه میرسد و دیگر
 ابوالعلی فارمدی را انتساب به شیخ ابوالحسن خرقانی و ایشان را بسلطان العارفین بابا
 بسلامی و ایشان را بامام جعفر صادق و ایشان را به پدرش و امام محمد باقر و ایشان را

به پدر خود امام زین العابدین و ایشان را به پدر خود سید الشهدا و امیر المومنین حسین
 و ایشان را به پدر خود امیر المومنین و امام المتقین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه و ایشان را
 به حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم که اگر امام جعفر صادق رضی الله عنه را
 انتساب در علم باطن به پدر ما و در خود ما هم بن محمد بن ابی بکر است که از کسب
 تا بدین بوده است و قاسم را انتساب در علم باطن بسامان فارسی است و سلطان را
 یاد بود در یافتن حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم انتساب در علم باطن یا بکر
 صدیق رضی الله عنه نیز بوده پس حضرت خواجہ مارا قدس الله تعالی ارواحهم
 و تصوف نسبت به چهار وجه است یکی به حضرت خواجہ خضر و الله تعالی علما و مکتبه
 و دوم به حضرت شیخ جمشید سوم به سلطان العارفین سلطان یازید تا به حضرت امیر المومنین
 ابو بکر صدیق و امیر المومنین علی رضی الله عنهما و از بهر این معنی ایشان را ملک شایخ
 می نامند و در فضیلت دوام و وضو خواجہ مارجم الله علیه میفرمودند که و انکم بهما رست
 می باید بود که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرموده اند که ایواظب علی المؤمنین
 الا من یمن یعنی پیشه پوشش نتواند بود و بگریست که مؤمن باشد تعالی الله تعالی علیه
 فیه رجال یحبون ان یتطهروا و الله یحب المتطهرین یعنی در سجد رسول الله
 صلی الله علیه و سلم یاد سجد قیام دارند که دوست سیدارند خود را که پاک سازند
 از نجاست بکلی و باز آب بشویند و بعضی گویند که دوست سیدارند آنکه خود را
 بغسل کردن پاک کنند از نجاست و نجاست و بشب خواب نزنند و خدا تعالی
 دوست سیدار و آنکسانی را که خود را پاک سازند از نجاست شده که در طهارت
 ساختن و خود را پاک داشتن دوست خداست تعالی محال آید و جود سعادت بیشتر آید
 باشد که بنده دوست خدا تعالی باشد تعالی رسول الله صلی الله علیه و سلم ان شاء
 توذا المؤمن غول وجهه خرج من وجهه کل خطیئة نظیر الیها

بعینه مع الماء واذا غسل يده لا يخرج من يده كل خطيئة بطشتها
 يده مع الماء واذا غسل رجله يخرج كل خطيئة مشيت بها رجله مع
 الماء حتى يخرج نقياً من الذنوب يعني رسول صلى الله عليه وسلم فرمود که چون
 وضو ساز و بنده مومن و بشوید روی خود را بیرون آید آب از دست و پاست
 وی هر گناهی که بدست و پای کرده باشد تا پاک شود از گناهان و بطهارت
 ظاهر طهارت باطن کند و در وقت شستن بر عضو کلمه شهادت را بخواند و
 را به ضرورت ترک نکند که ثواب بسیارست و چون تمام کند بگوید اشهد ان لا
 اله الا الله و اشهد ان محمداً عبده و رسوله اللهم اجعلني من التوابين
 واجعلني من المتطهرين واجعلني من الصالحين رسول الله صلى الله عليه
 وسلم فرمود که بعد از طهارت کردن این بگوید کشاده شود بر کف دست
 که از هر در که خواهد در آید و ایستاده شود از آب وضو پاره بپاشد و بگوید اللهم
 دائني بدائك واشفني بشفاك واعصمني من الوباء ولا مراض الاوجاع
 و بعد از آن دو رکعت تحیت وضو بگذارد و بعد از آن بجا حسن شانه کند و آغاز
 بایروی راست کند یعنی از نفس آن گفته اند درین آیه یا بنی آدم خذوا زینتکم ازین برینت
 میسر شانه کردن است و درین دو رکعت نماز نسی خاطر کند و بطاهر و باطن توجه باین نماز باشد
 رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود ما من مسلم يتوضأ فحسن الوضوء ثم يقوم فيصلي ركعتين مقبلاً
 عليهما ووجهه الاوجبا الجنة یعنی هر مسلمانی که وضو بسیار و وضو را نیکو
 بسازد یعنی فرائض و سنن و آداب بجا آرد پس بر خیزد و دو رکعت نماز بگذارد
 بحضور تمام نیست جزای وی مگر بهشت و حضرت خواجه بهاء الدین حتمه علیه
 می گفتند که درین نماز باید که خود را بارکان نماز و احکام مشغول دارد و این
 نسبت بتندی باشد در نماز تحیت وضو ثواب بسیارست شیخ شهاب الدین

سه روزی رحمة الله عليه گفته اند در همه اوقات بگزارد و تسبیح محمدی را درین اعرابی
 رحمة الله عليه گفته که در اوقات مکروه نگذارد و این بر همه عیال و عیال و عیال
 است و بعد از نماز بارگویی استغفر الله الذي لا اله الا هو العلي القیوم و التوب
 الیه بنیت توبه از گناهان و دعا کند و تسبیح در روز پاید که با طهارت برود
 با طهارت خواب رود که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که ما من مومن مات
 طاهرا فی شعار طاهر مات فی شعاره ملک قال یتقیظ مساعده
 من اللیل الا قال الملك اللهم اغفر عبدك فلا تافا له مقدمات
 طاهر یعنی هر که شب بخواب رود با طهارت در جامه پاک و بی باشد
 فرشته هر ساعت که از خواب بیدار شود آن فرشته وی را از خدا تشویق
 آمرزشش خواهد و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم النائم الطاهر
 كالقائم الصائم یعنی خواب کسی که خواب رود با طهارت همچو ثواب
 روزه دار و شب طاعت کننده باشد و بی ضرورت جنب خواب نرود رسول
 صلی الله علیه و سلم فرمود لا یدخل الملائكة فی بیت فیه الصلوة
 والکلب و الجنب یعنی در نمی آید فرشته رحمت در خانه که در وی صورت
 و سگ یا جنب باشد و چون خواهد که در خواب رود و در خواب توجبه قبله
 بنشیند و آیه الكرسی و آسن الرسول بخواند و هر بار که خواند و در میان دو کف
 دست ببرد و بر همه اعضای خود ببالد که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
 چنین کرده اند و سه بار بگوید استغفر الله الذي لا اله الا هو العلي القیوم و التوب
 الیه در حدیث است که هر که در وقت خفتن سه بار استغفار کند حق تعالی همه گناهان
 ویرایا مزد و بندگیش قبول باشد تا غایتی که خواب بر او غلبه کند بعد از آن بدست
 راست روی قبلیه تکیه کند و گفت دست راست بر روی نهد و سه بار بگوید

الذی هم را می رساند نفسی الیه و وجهت و وجهی الیه و فوشت امری
 الیه و الجأت ظهری الیه و غلبه و رهبة الیه لا محلاً و لا منجاً
 منک الا الیه امنت بکتابک الذی انزلت و نبیت الذی
 ارسلت الیه و القضی فی احب الساعات الیه و استعینی باحب الاعمال
 الیه الذی تقر فی الیه زلفاء و یصلی من سخطک بملک الهم
 لا تو منی مکرک و لا تولی غیرک و لا تنس ذکرت و لا یصلی
 من الغافلین قال النبی صلی الله علیه وسلم یا فلان اذا دیت الی فراشک
 فقلی اللهم را می رساند نفسی الیه الی قوله ارسلت فانک ان مسیت
 فی لیلت اصیت علی الفطرة ای علی الدین الحق و ان اصیت اصیت
 خیراً هذا احادیث اخرجه البخاری و غیره من الایمة و بکر مشغول
 شود تا خواب رود هر بار که بیدار شود بکر مشغول شود تا خواب رود و نوم
 العالم اشارت باین نوع خواب است و الله تعالی الوفاق و رخصیات ذکر
 نخبیه تکلیفیه مخصوص این سابق را خواجه ماوقف عددی گفتی میفرمودند
 که در حدیث است اجمعوا فی شئ و کما اتم طهارت ظاهراً و باطن حاصل آن اینست
 صفتهای بیچون حسد و عداوت و بغل و دوستی هر چیزیکه باشد بجهت مولا تعالی
 و دل بجهت مولا تعالی آرام گیرد و چون دل از صفتهای بد پاک شود و بجهت
 نیک آرام شده شود سالم شود و از بلاها و آفات پنهان خلاص تواند یافت
 مگر بدل سالم قال الله تعالی یوم لا ینفع مال و لا بنون الا من اتى الله بقلب
 سلیم یعنی در روز قیامت مالها و پسران کسی بیفایده نتواند رسانیدن مگر آن
 کس که در قیامت بدل سالم بیاورد که آنکس بر حمت حق واصل شود
 سبب دل سالم و صفت دل اینست که گفته اند زخیرت خانه دل از عزت

گروه ام خالی که غیرت را نمی شناید و بین خلوت سرافقت و و کبر اگر گفته اند که
 مقصود از همه عباد و تنافذ کبر است و فکر چون جان است و بهر پادشاه چون قالب
 اگر عباد و تنافذ غیرت او غافل باشد چنان فائده نبرد و خواسته نماند و علیه
 میفرمودند که چون این صفت را قبول نکرده و بپایر محبت پادشاهان استقامت
 ندارد و ترا بدیدم ای شیخ طراز و تی کار کنه نه روزه دارم نه نماز چنان با تو بوم
 فجار من جمله نماز و روزه بی تو بوم نماز من جمله فجار و آنکه در فکر تی که اخلاص
 نباشد چندان فائده و نتیجه نماند قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من قال لا اله الا الله
 الا الله محمد رسول الله باخلاص در بهشت در آید پس سیده شد که اخلاص این کلمه
 طیبه چیست رسول صلی الله علیه و سلم گفت که اخلاص این است که گویند خود را
 از هر چه بازا دارد بپرست گفتن این کلمه دل دوی به صلاح آید و استقامت و اقبال
 و افعال و احوال او پیدا آید چون استقامت ظاهر و باطنه حاصل آید جمیع سعادت
 ابدیت میسر شود قال الله تعالی ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا ابدا برستند
 و راستی آن کسانی که گفتند که پروردگار ما الله تعالی است و ایمان آوردند بگفتن
 لا اله الا الله باشرائط آن پس راست شوند ظاهر و باطن و نتیجه گفتن
 این کلمه حاصل شد ایشان را آن استقامت ظاهر است یعنی حدود ظاهر شریعت و
 استقامت باطنه که آن عبارت است از ایمان حقیقی که خواجیه ماحضه آمده آنرا تفسیر
 کرده اند بیاک کردن دل به جمیع منفعت و منفعت که دل مشغول گرداند از حضرت
 حق تعالی جزای ایشان را این باشد که تنزل علیهم الملائکه فرود آید بر ایشان
 در وقت رفتن ایشان از بهر جهان فرشتگان رحمت بگویند بایشان که لا تخافوا
 ولا تحزنوا من بعد عذاب اینجهان و غمناک مشوید بغیبت شدن از دنیای
 اینجهان و البشرا بالجنة التي كنتم توهمون و بالبشرا تشریف آید از آن بهشت

گمره را + هر صبح نماز شام و روزه و ساز + خوش گفتن لا اله الا الله + پند او شبانه
 بیکر مشغول بود از جمله ذاکران بود نه از غافلان بحکم این آیه که واذکر ربک تضرعا
 و خفیة و دون الجهر من القول بالغدو و الاصل و لا تکن من
 الغافلین میاد کن ای محم پروردگار خود را بمسکینیت و تضرع نه آواز بلند
 در بامداد و شب بانهگاه و مباشر ای محمد در غافلان و بعضی از مفسران گفته اند
 که مراد از غدو و اصل شب و روز است یعنی علی الدوام بیکر خفیة مشغول باش بآنکه
 در پنج آیه و حدیث بطریق صحیح امر ند که بلند نیست و نیامده است بلکه امر ند که خفیة
 آمده است چنانکه درین آیه دیگرند که درست قال الله تعالی ادعوا ربکم تضرعا و خفیة
 یعنی بخوانید پروردگار را بمسکینیت و تضرع و آهسته اند که لا یحب لمحتلین بدستی
 و راستی که الله تعالی دوست ندارد کسی را که از حد گذرند و آواز بلند کنند
 و در تفسیر امام نجم الدین عمر صاحب منظومه در معنی این آیه آورده است که ابو موسی
 اشعری رضی الله عنه روایت کرده است که صحابه بار رسول الله صلی الله علیه و سلم
 در سفر بودند بالامی بلندی برآمدند تکبیر و تهلیل گفتند و آواز بلند کردند رسول صلی الله
 علیه و آله و صحبه و سلم فرمود ایها الناس اتقوا علی انفسکم انکم لا تدعون احما
 و لا غائباً انکم تدعون سميعاً قریباً و هو معکم ای مرومان نگمیدارید
 بر نفسهای تان نعره فرمید و در و اما ای خود خدای تعالی را یاد کنید که غایب
 نمی خوانید بلکه شما میخوانید آنرا که شنواست و نزدیک است قریب بشما و غیر
 این دلایل بسیار است بنابراین علما گفته اند فکر بلند بخلاف دلیل و مشایخ گفته اند
 ذکر خفیة اولی است و نعره کم کن از آنکه نزدیک است ما که از نزدیک گمان آید حصول
 و بسبب مداومت و ملازمت از وقوف عدوی دل زدودن و اگر شود و از
 حضرت خواجه سماع داریم که میگفتند دل چو ماهی و ذکر چون آبست + زندگی

دل بند کرد و باب بست + و چون دل خاکر شود و عملا استقامت نکند بعد از آن بوقوت
 قلبی مشغول باید بود و فوئد آن بیان کنم بدانکه از حضرت خواجه رحمه الله سمع
 دارم که میگفتند الذکوار تنفع الغفلة فاذا اسر تفع الغفلة فاننت ذاکر ای
 ذکر در روشن غفلت است چون غفلت دور شد و ذکر شد اگر چه
 خاموش باشد میفرمود در رعایت وقوف قلبی مهم است در همه احوال نه غیور
 و نه حق و نه حق و نه خریدن و طهارت ساختن و نماز گذاردن و قرآن خواندن
 و کتابت کردن و در پیش و عطف گفتن باید که یک چشم زدن غافل نباشد تا مقصود
 حاصل آید و کبر گفته اند من غمض عینی عن الله غمضة لا یصل الیه
 طول عمر یعنی هر که یک چشم زدن از خدای تعالی غافل شود باقی بقصود است
 نرسد و عمر و از نگاه داشتن باطن کارشکل است فاما بغایت حق تعالی
 و تربیت خاصان حق زود میسر شود بپیت بی عنایات حق و خاصان حق +
 که ملک باشد سیاه شستش ورق + و در صحبت دوستان خدای تعالی که هم سبق
 باشند و متکبر یکدیگر نباشند و شرائط صحبت نگاه دارند زود میسر شود و بیکای التفات
 باطن شیخ کامل کمال تصفیه باطن حاصل آید که بر یا ضات کثیره حاصل نباید چنانکه
 عارف روحی گوید ۵ آنکه به تیر زوید یک نظر شمش دین + طعن زنده بر و سه
 و سیزده کند بر چله و سخن شیخ ابویوسف بهرانی است قدس الله سره الغریب اجمعوا
 مع الله فان له علیکم افاضوا فاصحبوا مع من یصحب مع الله یعنی صحبت
 با خدایتعالی دارید و اگر میسر نشود شما را با خدایتعالی پس صحبت با کسی
 که بهر اسباب است با خدایتعالی و خواجه علام الدین عظیم تر بنده می گفتند که این یعنی بعد از
 فنا و نیست و بعد از آنکه صحبت با خدایتعالی داشتن صحبت با اهل فناء و اید و در
 حدیث است که اذا اشتد فی الامور فاستعنوا باهل القبور نیز می گفتند که

اشارت به صحبت اهل قناست قبا اگر از به دفع لازمست و اغراض فاسده و جمع
 دنیا و استقامت اهل دنیا باشد از آن صحبت حذر باید کرد و سخن خواجه محمد باقر
 غجدوانی است رحمه الله از صحبت بیگانگان بگریز چنانکه از شیر گریزی و اگر در
 صحبت بیاطن مشغول می باشید بظاهر از مایه یعنی نیز حذر کنید و علامت صحبت
 صحبت بیاطن آنست که در روی فیض روحانی بدل نیند و بر سر و از ماسوی خلاص
 یابید چنانکه گفته اند یا معنی با هر که نشست و نشد جمع دست و ز تو نرسید رحمت
 آن بگفت: زنهار از صحبتش گریزان می باش و در یکم در روح عزیزان بولبت و صحابه
 رضی الله عنهم گفتندی مرید یکدیگر را تعالوا اجلس المؤمنین و ما بعد بیاید تا ششم
 و یک ساعت بایمان حقیقی مشرف شویم که نفی ماسوی است و فوائد صحبت و دستا
 خدای تعالی بسیار در نارخندان باغ را خندان کند و صحبت مروان از مردان
 کند و چون بوقوف قلبی لازمست نماید خاصه آنچه در ذکر است حاصل شود و چشم
 بصیرت کشاده شود و بارگاه دل از خارا غبار خالی شود و ذاکر در بحر فنا محو شود
 و بمقتضای فساد کونی اذ کر که بشرف مذکور می مشرف شود
 بگو و عده که ایسعی ارضی و لا سعادتی و لکن یسعی قلب عبدی المؤمن جلال
 سلطان الا الله تجلی کند و ذاکر سال از اسم بسمی مشغول شود و اشتغال با اسم باری
 بمنزله غفلت است روزی در صحبت خواجه باقر قدس الله روحه یکی از اصحاب سلوک
 به آواز بلند گفت خواهی گفتند این چه غفلت است اعلم من علم و فهم
 من فهم و در حقائق التفسیر آورده اند که یکی را از کبریا پرسیدند که در بهشت کز خا
 جواب گفت که حقیقت ذکر آنست که غفلت نماند و چون غفلت در بهشت
 نخواهد بود پس همه ذکر باشد بعد از آن گفت سخن اهل تحقیق است کفای حیوان
 انما حیات ذایب کانی بهید او کافت غائب یعنی گناه است که من ذکر و مناجات

ترا بر زبان یاد کنم یعنی بی حضور زری که من از علم حضرت تودور نیستم و تو غالب نیستی
 اشاره باین آیه که دشمن اقرب الیه من حیث الودید و در وقت عدوی و قلبی
 باختیار چشم فراز نکند و سرگردون شیب نکند که آن سبب اطلاع خلق است و چون
 رحمة الله علیه ازین منع میگردد و از امیر المؤمنین ع رضی الله عنه منقول است
 که مروی را دید که سرگردون شیب انداخته بود و گفت یا رجل ارفع عنک لیس یعنی
 ای هرگز دنت بر وارچنان می باید که سجاس از اهل مجلس نراند حال او را بعضی
 از کبر گفته اند اللهو فی هوا الکاف البائن یعنی صوری
 آنکس است که پنهان باشد و آشکارا یعنی باطن بحق سبحانه و تعالی
 مشغول باشد و بظاهر مخلوق و خواجه دار رحمه الله بسیار می گفتند از درون
 شده آشنا و بیرون بیگانه باش و همچنین زیباروش کم می بود و اندر جهان +
 مردان ریش بهمت دیده دارند و زان در ره عشق هیچ اثر پیدا نیست و می گفتند
 بدو دانشمند و قیق النظر صحبت داشتیم ایشان با وجود کمال مرانشناختند
 زیرا که چون بنده برین صفت رسید شناخت و بی شکل بود علی الخصوص اهل رسم
 را حقیقت ذکر خفی بوقوت قلبی پیوسته بود و بجای میرسد که دل نیز نمیداند که بکوشش
 است و سخن که برست که اذ علم القلب الله ذاکوفا علیه فافعل و در حقایق تفسیر
 آورده است و برین آیه که و اذ کوردک تضرعاً و خفیة قال الحسن
 لا یظهر ذکرکم لک لئلا یتطلب عوضاً و اشرک الله الذکر ما لا
 یشرف علیه الا الحق و بعضی کبر گفته اند ذکر اللسان هذیان و
 ذکر القلب و سوسه و این نسبت به میان باشد و اگر گفته باشد و از
 شاکو کنیم من چون همه او شده که ایا کمینم حضرت خواجہ مارحمة الله علیه گفته اند که چون
 از فرمایند که کبریا جسته افتاد و یولایست طبع بهیچ وجه خواجہ علارالین با صاحب

و احباب از بخارا با استقبال آمده بودند از ملک مغزالدین چچین که دانی هرات بود
 مکتوبی بدست قاصد سب بار سید و مضمون مکتوب این بود که میخواهم که بشیر و
 ملاقات مشرف شویم و آمدن ما متعسر است اگر عتبان کرم پانصد و پنجاه
 سازه تمام بنده نواز نیست بهوجب دامال السائل فلا تنه و در بنده قضا یا لازم
 و اذاریت لی طالب الفکن له خادما متوجه هرات شدیم چون پلک رسیدیم
 پرسید که شیخ بشا بطریق ارث از آبا و اجداد رسیده است گفتیم که باز پرسید
 که سماع و ذکر بلند سیگو سید و خلوت می نشینید گفتیم که گفت در ویشان را
 اینها هست چون است که شمار نیست گفتیم بنده عنایت حق سبحانه و تعالی بهم رسانید
 و مرا بفضل خود بی سابقه مجاهد قبول کرد من با اشاره حقایق خلفای خواجه
 عبدالخالق رحمه الله علیه پیوستم و ایشان را اصل ازین ضریب بپندوده است
 ملک فرمود چه کار بوده است گفتیم بظاهر سخیق باشند و باطن بحق ملک گفت
 چنین دست و ده گفتیم آری حق تعالی سیف را بیدرجال لا تلهیهم تجار کا
 ولا بیع عن ذکر الله و می گفتند خلوت شری و شهرت آفت و سخن خواجهکان
 ماست که خلوت در انجمن سفر و وطن بهوش در دم نظر در قدم می گفتند
 حضور می و ذوقی که در ذکر بلند و سماع حاصل می شود و اقامت دارد و اوست
 بوقوت قلبی بجزیه می کشد و بجزیه کار تمام می شود و عگر صبحه مجوسه الا ان اتش
 و رونی و هو الموفق بیان نمازهای نافله حضرت خواجه رحمه الله علیه
 را فرمودند که پیش از صبح بسابق باطن شغول باشی و بان ایشان بود بهر توحید که بعضی
 اند که گفته اند که اول حال رسول صلی الله علیه و سلم پیش از صبح بیدار بود و
 و نماز بگذارد و در اول حال نماز توحید بر ایشان فرض بودی و بعضی برین
 اند که نماز توحید در آخر عمر رسوله صلی الله علیه و سلم فرض نموده بود و بطریق اولی

می گذارد و بعضی می گویند که در آخر عمر نیز بر ایشان فرس بود و قال الله تعالی
ومن الليل فتهجد له نافلة لك عسی ان یتنک ربك مقاما محمودا یعنی
بعضی از شب بیدار و از اے محمد یقیناً آن خواندن در نماز که فراموش باشد
مترایان از فضل باشد مترایان که برگرد پروردگار تو مترایان مقام محمود که آن
تجلی ذاتی باشد یا مقام شفاعت مراد لیلین و آخرین را پس مقام محمود و محمد را
صلی الله علیه وسلم معبود بحق عزوجل بسبب هیچ در شب و در آیه دیگر
فرمود که یا ایها المزمحل اسی مرد در خود پیچیده گلیم قدم اللیل اے خیر و شب
عبادت رب قدیم و خدمت شب خیر و قرآن بسیار قال الله تعالی
ان المتقین فی جنات و عیون بد رسته و راستی که پرستگار آن دوران جهان
باشند در بوستانها و چشمهای آب روان آنند بن بآلهم ربهم
گیرنده باشند آن چیز را که داده باشد ایشان را پروردگار ایشان انهم
کاذا قبل ذلک محسنین بد رستی و راستی که بودند این خدا ترسان و دنیا
نیکی کنندگان و بیان کرد آنرا که کاذا قبل ذلک محسنین اللیل ما یجمعون بودند که
در اندک از شب خواب رفتند و پیشتر از شب بیدار بودند و بالاسناد
همه بیست و نود و در سحر یا آخر شب خواستند که از گناهایان در حدیث آمده است
که سحر بسیار باید گفت اللهم اغفر لنا و اولیائنا و تب علینا انک
انت القوابل رحیم و در آیه فرمودت یا جمیعهم عن المصالح جمع یعنی
یکسو می رود و پلوی می مومنان خدا ترس از خوابگاه یعنی شب بیدار می باشند
بدعون بدو میخوانند پروردگارشان را بخود و طمعا از بهر ترس از عذاب
و طمع داشتن رحمتش و ما از قنایم بنفقون و آن چیزها را که روزی
کرده ایم ایشان را نفقه می کنند و راه خدا یتعالی فلا تقلم نفس پس

نمی دانستند هیچ نفسی از مخلوقات ما اخفی لهدم من قرأ اعلین آن چیز را
 که پنهان کرده شده است از بهر ایشان که از روشنی چشم باشد یعنی خوش آید جزاء
 بها كانوا یعلمون و باشند آن درجا و نعمتها جزای عملها سے ایشان فر رسول
 صلی الله علیه و سلم صحابه را گفت علیکم بقیام اللیل فانه دابة الصالحین
 قبلکم و هو قربة الی ربکم و مکفر السیئات و منه هیات عن الاثم
 یعنی بر شما باد که شب بیدار باشید که آن رفتار صالحان است یعنی انبیا
 و رسل و اولیا شب بیدار بودند و شما نیز اختیار کنید شب بیدار بودن را
 و آن قربت و رحمت حق است و سبب کفارت گناهان است و سبب
 بازداشتن از گناهان است و در حدیث دیگر آمده است رسول صلی الله علیه و سلم
 اقموا قمر جب یكون من العبد فی خوف اللیل الا خرفان استطاعت ان یكون
 ممن یدکر الله فی تلك الساعة فکن یعنی نزدیک ترین بودن رحمت خدا
 به بنده گان میانه شب است که بصبح نزدیک باشد اگر توانی که باشی از کسانیکه
 یاد می کنند حضرت خدا ی تعالی را و ران وقت بباش از نشان و در فضیلت
 شب خیزان احادیث بسیار است ادب آنرا بتوفیق الله تعالی بیان کنیم
 در خبر است که رسول صلی الله علیه و سلم چون شب بیدار شد سه اول
 مسواک کرد سه وضو ساخت و سجود کرد سه این آیه ان فی خلق السموات
 و الارض و اختلاف اللیل و النهار تا آخر سوره الم الله و این دعا بخواند
 اللهم لك الحمد انت قیام السموات و الارض و من فیهن و لك الحمد انت نور
 السموات و الارض و من فیهن و لك الحمد انت الحق و عدك الحق و
 لقاءك حق و قولك حق و الجنة حق و النار حق و النبیون حق و محمد حق
 و الساعة حق اللهم لك اسلمت و بك امنت و علیك توكلت و الایات

انبت و بلك خاصمت واليك جاكمت فاغفر لي ما قد مسمت وما اخردت
 وما اسررت وما اعلنت وما انت اعلم به مني انت المقدم وانت المؤخر
 لا اله الا الله بعد از آن دو اذنه ركعت نماز بشش سلام بگذارد و اگر سوره يكس
 ياد داشته باشد در نماز تهجد بخواند حضرت عزيزان رحمه الله گفته اند كه چون
 سه دل جمع شود كار بنده مومن بر آيد دل شب و دل قرآن و دل بنده مومن
 و اگر وقت تنگ باشد هشت ركعت يا چهار ركعت يا دو ركعت نماز بگذارد
 و بعد از نماز دعا كند و ببق باطن مشغول شود تا صبح بدست نماز يابد و
 را و منزل خود بگذارد و دو ركعت اول فاتحه و قل يا ايها الكافرون و دو
 ركعت دوم فاتحه و قل هو الله احد التمس بخواند بعد از آن بفتاد و بار استغفر الله
 الذي لا اله الا هو الحي القيوم و القوب اليه يگويد و اگر شب بگاه باشد بعد از
 تهجد و اشتغال بسبق باطن ساعته بدست راست روي سوسه قبله
 تكيه كند باز طهارت نو سازد و از براي سنت فريضه نماز يابد و در راه مسجد
 بگويد استغفر الله من جميع ما كر لا اله الا الله قول و فعلا و خاطرا و ناظرا و چون
 در مسجد در آيد پا ي راست را پيش نهد و بگويد السلام على اهل البيت اللهم فتح
 لي ابواب رحمتك و چون نماز يابد را و ادا كند بر جاي خود بنشيند و سبق
 باطن مشغول گردد تا آفتاب بر آيد و بعد از آن دو ركعت نماز بگذارد و رسول
 صلى الله عليه وسلم گفت صلى الفجر الجماعة ثم فقد يذكروا الله تعالى
 حتى تطلع الشمس ثم صلى ركعتين كانت له كاجر حجة و عمره قامة تامة
 يعني هر كه نماز يابد گذارد بجماعت پس بنشيند و ياد كند حق تعالى را
 تا آفتاب بر آيد بعد از آن دو ركعت نماز بگذارد و به نيت استخاره يعني طلب
 كسب از حق تعالى درين روز توفيق خير و بهترش رسول صلى الله عليه وسلم فرموده

حکایت من الله عز وجل یا ابن آدم ارجع لی رکعات من اول النهار
 الکفک اخرها حق سبحانه و تعالی میفرماید ای پسر آدم بگذار از برای من دو رکعت نماز
 و را اول روز تا کفایت کنم آخر روز ترا قال النبی صلی الله علیه و سلم من تعدنی بعد الصلاة
 حین ینصرف من صلوة الطیمم حتی یصلی رکعتی الضحی لا یقول الا خیرا
 غفر له خطایا و ان کان اکثر من ذلک البی هر که نماز بگذارد و بپوشد و بپوشد
 بر جای نماز خود تا دو رکعت نماز اشراق بگذارد و جزا داد نباشد مگر خیر و آمرزیده شود
 گناهان او اگر چه پیشتر از کف دریا باشد مگر بعضی از مفسران گفته اند تفسیر این آیه که ابراهیم الذی
 و فی یعنی ابراهیم پیغمبر و فاکر یعنی نماز اشراق را ترک نکرد چون دو رکعت بگذارد
 ده بار بگوید لا اله الا الله و احد لا شریک له لا اله الا الله و هو علی
 کل شئی قدیر و این ذکر حضرت سیف الدین باخوری رحمه الله علیه تاهتین کردند
 فقیر را و قتی که شجره الشان بی بوم بعد و عاکند و از حق تعالی توفیق خواهد و چون از مسجد
 بیرون آید اللهم انی اسئلك من فضلك این دعا را بخواند
 تا منزل خود در آید بعد اگر قرآن بداند مصحف پیش نهاد آن مقدار قرآن
 که خواهد خواند بعد از آن اگر طالب علم باشد بدین مشغول شود و اگر سالک باشد
 بیکر و مراقبه مشغول باشد تا آفتاب بلند بر آید چنانکه زمین گرم شود نماز چاشت
 دو از ده رکعت آمده است قال النبی علیه السلام من صلی الضحی اثنی عشر رکعة
 بنی الله له قصر من ذهب فی الجنة یعنی هر که نماز چاشت دو از ده رکعت
 بگذارد حق تعالی کو شکر از برای وی در بهشت فرماید تا بنا کنند و بهشت
 نیز آمده است و چار و دو نیز آمده است و بعضی از مفسران بر این آیه که الله کان
 ملا و این غفور و باری که خداست تعالی مرا و این را یعنی کسی که باز گردید و اندر گناهان
 نیک آمرزنده است گفته اند مرا و از او این کسانند که نماز چاشت بگذرانند

و در حدیث است که صلاوة الاوابین حین ترفع الفصال یعنی رسول صلی الله
 علیه و سلم گفت که نماز اوابین وقتی است که سنگریزه گرم شود یا قتاب و یا شتر بچه
 چون زمین رسد بسوزد از گریا و بعضی از مفسران گفته اند که نماز اوابین در میان
 شام و نماز خفتن است شش رکعت و اگر تواند از نماز شام تا نماز خفتن در مسجد
 بنشیند و بسبق باطن مشغول باشد که ثواب بسیار است و حضرت خواجہ بنده را
 باین فرموده اند و الله تعالی و هو الموفق بعضی فواید که از حضرت خواجہ باین فقیر
 رسیده بود و از خلیفه ایشان خواجہ علاء الدین رحمۃ الله علیه بیان کرده شد
 بتوفیق الله تعالی حضرت خواجہ فرمودند که امیر خود مرا یک نوبتی گفتند که تا اقامه
 پاک نه شود مقصود حاصل نشود و بعضی گفته اند در یا شده ایم ما از زبان ندارد
 دروغ گفته اند بلکه در یای بخشش شده اند زیرا که رسول صلی الله علیه و سلم
 احتراز کرد و گوشت گوشت منسوب را نخورد و خدای تعالی فرماید یا ایها الذین
 امنوا لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل یعنی ای مومنان مخورید
 مال یکدیگر را به باطل یعنی بآن وجه که شریعت بآن حکم نکرده است
 و صحابه رضی الله عنهم اجمعین در نماز زیادتی و روزه زیادتی چندان اتهام نمی خواندند
 که در لقمه می گفتند که در حدیث است العبادۃ عشر اجزاء تسعة منها
 طلب الحلال یعنی بندگی کردن خدایتعالی و ده بخش است نه طلب کردن
 حلال است و می گفتند در ویش باید که همت بلند باشد به اسوی تعالی التقات نماید
 و به واقعات مغرور نگردد و دلیل قبول طاعت پیش ازین نیست چه غلام افتابم
 چه زفتاب گویم نه شبم به شب پرستم که حدیث خواب گویم و در آن گوشت
 که منظر قبض و بسط شود و تا سر و دست و فلسک را فلا تبصرون معلوم و است شود
 که القبض و البسط فی الویة کالوخی للبدن و می گفتند یا هر چه یافتیم از علم و همت

یافتیم و بنده را وقتی که کلاه مبارک خود دادند گفتند که این را نگاه دار هرگاه که ویرا
 بینی ما را یا دکن و برکت این بر خانوادۀ تو باشد حضرت خواجه علاء الدین رحمۀ اللہ علیہ
 روزی آمدند و بنده محزون بود فرمودند چرا حزین داری گفتیم معلوم شماست گفتند
 که معنی این سخن چیست **س** با ذات نناده در صفایتم همه + موصوف صفت
 سخره دایتم همه + تا در صفیتم جمله ما یقیم همه + چون رفت صفت عین حیایتم همه +
 و این سخن حکیم غزنوی سنائی است هر کس معنی گفتند آخر بنده را پرسیدند که تو چه میگویی
 گفتیم این اشاره تجلی ذات است که ولخت فیله من روحی بیان آن می کند
 بعد گفتند پس غم چیست مصرع جان تو کجا و ما کجا یقیم + و حضرت خواجه بنده را
 فرمودند که صل من قطعك واعطاك من حرمك واعف عن ظلمك
 سعادت بسیار است و معنی آنست که پیوند با آنکه از تو بریده است چیرید
 را که ترا حرم کرده است و چیرید در وقت احتیاج بتواند است و عفو کن
 کسی که تو ستم رسانیده است و این سه خلافت هوای نفس است و در حدیث
 اند بسیار است و میگفتند که در حدیث است الفقراء اجلساء الله تعالی
 المقربون غایت القرب یعنی فقیران و صبر کنندگان بهشتیان خداوند
 غرض در قیامت یعنی نیک نیک بر حمت او نزدیک اند و فرموده اند که فقر
 و غنی اختیاری و اضطراری اضطراری افضل است زیرا که اختیاری حق است نسبت
 به دمی گفتند پس فقر ظاهری و باطنی کار تمام نمی شود و خواجه علاء الدین رحمۀ اللہ
 علیہ گفتند که همه قرآن اشاره بخی وجود است و حقیقت متابعت سنت و محلیت
 بیعت مشکل است و درین اشارت است **س** ازان ماور که من زادم و گر باره
 به بخشش + از انم که برینم و زنا که زادم + مراد ازین ماور طبیعت است
 به تبرک اختیار خود و تفویض خبر نیات و کلیات بخواه بتمام بی بطن و بی

بیصر می رسد و مراد از این سخن که حسنات ابرار سیئات المقرین طاعت
 که آن حسن نزد یک ابرار سیئه است نزدیک مقربان و میفرمودند و نندگان
 و قسم اند بعضی انواع ریاضات و مجاهدات همه از فضل او می بینند و عمل را ملاحظه
 نمی کنند و این طائفه زودتر بمقصود می رسند الحقیقه ترک ملاحظه العمل و پیوسته
 میفرمایند عمل را مکن و لکن گران بها مکن و خواجه با رحمة الله علیه می گفتند که ما
 فضلیا نیستیم و نیست کس بودیم که قدم در کوی طالب نهادیم فضل حق تعالی
 بمن رسید یعنی قطب و می گفتند بیست سال است که بفضل الهی بمقام بیست
 مشرف شده ایم چنانکه بآن اشاره شد بآنکه تا در صفیتم جمله ما یم هم و از خواج
 علامه الدین رحمة الله علیه سماع دارم که میفرمودند که حضرت خواجه محمد علی حکیم تهرانی
 در بعضی از تصانیف خود ذکر کرده اند در بخارا خجسته و بیله پیداشود که ویرا چهار انگ
 از ولایت نبی صلی الله علیه و سلم نصیب باشد من بوده ام و می گفتند که دو کت
 تا حجاز رفتم کس که ویرا قابلیت این معنی باشد نیافتم و میفرمودند عزیزانیه که ابراهیم
 علیه السلام گفت رب آرنی کیف سخی الموتی قال او کفر تؤمن قال بلی و لکن
 لیظنن قلبی مراد از اطمینان قلب آن بود که ابراهیم مظهر صفات احمائی شود
 و می گفتند این آیه لا تخافوا ولا تحزنوا و اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم
 یحزنون بآن آیت که انما المؤمنون اذا ذکر الله وجلت قلوبهم
 مناقض نیست زیرا که در آن آیه سبب خوف و حزن از اولیای نسبت و نماید
 الوهیت و صفت جمالی حق است و درین آیه نسبت بنده و در آیه فمن یأتم
 بالطاعة و یومن بالله مراد از طاعت باسوی حق است سبحانه و میفرماید
 روزی ما نفی ناست و نماز ما کانت قراة است و این بیت از ایشان باین فیه شود
 ۵ تار و کس ترا بدیدم اسی شمع طراز به ناله کار کنم نه روزه دارم

و بے تو بوم نماز من جمله فجار + چون با تو بوم فجار من جمله نماز + و معنی آنست
 که بعد از وصول بقصود معلوم می شود که طاعتی که لائق حضرت باشد
 نمی توان آوردن که معاقد را در حق قدره ای ما عظم و الله تعالی حق تعظیمه
 و میفرمودند که اگر یار بے عیب خواهی بپایار ما فی و این بیت می گفتند
 بندۀ حلقه بگوش از بنوازی پرود + لطف کن لطف که بیچاره شود
 حلقه بگوش + و می فرمودند که حقیقت اخلاص بعد از فنا دست میداد
 تا بشریت غالب ست میسر نشود و این بیت میگفتند ساقی
 قدمی که نیم مستیم + مخمور صبو می سیم + مارا تو با مان که تا ما +
 با نخیل سیمیت پر سیم + لك الحمد یا ذا الجلال والاكرام
 علی التوفیق والا تمسار والسلام

تمت الرسالة الانسية من تصنیف

مولانا محمد یعقوب چرخي

رحمه الله

تعالى

و چنانچه است اگر چه در نیوقت قوی در خور است و پسندیده تا از نسیم است

ریاض احوال عجیبہ ایشان شہد بہشام جان طالبان صادق برسد

و در ایامی و جانهای ایشان را از آن استراحتی حاصل باشد و بجزیب

عند ذكر الصالحين تنزل الرحمة وذكرا ان اميد وصول الفضل الی

و نزول فیض استنای ایشاد و ربوبیت بین مقدار اختصار

افتادہ حدیث مجتہدین و شمس دین گوی کہ نیست و نخواہد

گفت عقل سودم خوش زمین بان ختم کن تو باقی را بکمر بست

بر تو ہو کل غیور لالائی + و خیر و سخنان این طائفہ کا از فوٹ و حال

نه از حفظ و قال حقیقت چنانکه اهل بصیرت گفته اند فقه الله اکبر

و برهانہ الاظهر است و یقینی کہ اہل بصیرت را از تامل در سخنان

این طائفه بجاصل آید اقوی و اعلی بود از تقیّه که پیش از این طائفه

عادات باشد از اینجا گفته اند **سوج** بیان نباشد معجزات

بوی جنسیت کند جذب صفات + معجزات از سیر قد و شصت

دوی جنسیت پی دل بردنست + وچون سخنان این طائفه از تجلی

لامر آہی بود صفت آن سخن را کہا ہی در زبان نتوان آوردی

كبير سيدي محمد الذي جعل الانسان الكائن مع عالم الملك

اذا تسريفاً وتنويعاً بأنفسه الفلك وبأشهر بعض

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کثیر السبب شہان این طائفہ کنیل مصر العجبین و بلاد علی الحجین است

هزیرا فسانه بخوانا فسانه است و آنکه در پیش نقد خود روانه است

بہارِ نبیل است و قبیحی خوانند
قومِ موسی را بخونِ پود آب پیوند

29

2126

4

12

10

پہلے

سوی

5

1

۱۰۰

دشمن این حرف دم در نظر
 شد مثل سرنگان اندر سفر
 که تو موی رازجوی رازجوی
 جان فشان بخون ببری بازجوی
 بقدر تصفیة دل از علایق و عوائق و شواغل و بر مقدار تامل بسیار
 در سخنان ایشان فهم معانی ظاهره و تخم فهم معانی خفیه پیگرد و جمال
 فهم حقیقت روی می نماید با آنکه سخنان این طائفه که از عالم علم و دین است
 و عمیالست نه از علم در است و بیان از طور نیست که هر چند از آن
 طور بایسان علم و عبارت یا بایسان ذوق و اشارت سخن گفته اند
 بحقیقت شرح آن با کسی که بدان نرسیده است نتوانستند گفت
 و ما قدر الله حق قدره و ما زاد بیاذهم غیو ستره فان الامراب
 عنده بغیر ذائقه ستروا لا ظهار لنبی و اسجد لا استخضاع و مقصود
 گویند گمان جزیه تبیی و تشویقی بیش نبود زیرا که این نوع سخن طلب
 طالبان را قوت و بهر و همت ایشان را قوی گرداند و اگر کسی را
 در سر پنداری بود و در هم شکنند تا فضل دیگران و افلاش و بینند
 سخن بعضی از مشایخ است قدس الله تعالی ارواحهم لا تزن الخاق
 بمیزانک وزن نفسک بمیزان الصدیقین اللهم فضله و افلاک
 شیخ شهید محمد الدین بغدادی قدس الله روحه و عاسیک و میفرمود که
 کار تو بعلت نیست مرا از این قوم گردان یا از نظار گریان این قوم
 گردان که قسم دیگر را طاقت ندارم نظم کنیم مردان ره را هیچکس
 ذکر ایشان کرده ام اینهم نه پس اگر نیم ایشان از ایشان گفته ام
 خوش و لم کن قصه از جهان گفته ام و شیخ امام عارف ربانی ابو یعقوب
 یوسف بن ایوب بهمانی را قدس الله تعالی روحه پرسیدند چون

این طائفه روی در مقام نقاب آزند چنانچه تا بسلاست ما نینم فرمودند
هر روز از سخنان ایشان بخوانید و یکی از صد یقین میفرماید کسی باید که
از گوید تا من شنوم یا من گویم و او شنود اگر در جنت گفتگو
او نخواهد بود و ما با جنت چه کار آفتاب من جذوات سوا حیا از انفس طیبه
ایشان توان کرد و من احسن قولا ممن دعا الى الله و عمل صالحا کسره

گر ندارم از شکر خزانم هر	این بسی بهتر که اندر کام زهر
آخرم زان کاروان گردی سید	قسم من زان رفیگان دردی رسد
لفظها نسبت باو قشربست لیک	پیش دیگرها مغزست نیک
آسمان نسبت بعرض آمد فرو و	ورنه بس عالی ست پیش خاک تو و

و این کلمات قدسیه اگر چه قصیر البانی است کثیره المعانی است و بقلیل
بیل علی کثیر و الجرحه تنبی عن القدر قیوة الکیار شیخ بزرگوار شیخ
عبد الرحمن سلمی نیشاپوری قدس الله تعالی روحه که مصنف حقائق
النفوس و صاحب کتاب طبقات مشایخ اند قدس الله تعالی ارواحهم فخرها
در کتاب طبقات از هر یک از ان مشایخ کبابه قدر است سخن و
کما پیش ایراد فرموده اند همان مقدار را در نظر اولی الابصار و این پیش
و اعتبار دال بر سیرت و طریقت و علم و حال آن بزرگوار گردانیده اند
و در ان چند سخن بیان بعضی از علوم و معارف ایشان که اساس
سیر و سلوک بران است کرده اند و لنافیه اسوق حسنة
فی قلب الکلالة مع الله و له علی المرام و حاصل آنکه

در نیاید حال سخته هیچ خام	پس سخن کوتاه باید و السلام
---------------------------	----------------------------

بدانکه این کلمات قدسیه را در بعضی از مواضع احتیاج باندک شرحی

افتد اولی ترین آن بود که آن شرح باستعانت واستمداد از کلمات مشایخ
 و انفس نفیسه اهل الله باشد فان کلام المشایخ نفس بعضه بعضا
 و در میان دو سخن که شرح و مشروح دانه در خط کشیده شود تا فصلی باشد
 بر مبنی از وصل زیرا که سه جمله معشوقست و عاشق پرده زنده معشوقست
 عاشق مرده و این ضعیف در خود نمی بیند که بر نمی خیزد اقدام نماید اما بحکم اشاره
 شریفیه قدوه اهل الله صفوه اصحاب الانبیاء سارا باب الطریقه موضع نورانی
 اسوه طالب الیقین خدمت خواجه علاء الحق والدین محمد بن محمد البخاری اشتهر
 بعطاریه اهل الله تعالی مدته حیات و افاض علی المسترشدين الوارثین بر کاتدرین جهت
 و راه را این مجموعه شروع افتاد اگر بدو همت و نظر قبول ایشان زیاده گرد و نظم
 این سخن را چون تو سبدا بوده اگر فزون گردد تو اش افزوده و دیده غیب چو غیب
 استاد و کم مباد از جهان این دید و داد و شرح توحیف است با اهل جهان به چو راز
 عشق باید در نهان و لیک گفت و وصف تو تاره بر بند و پیش از کن فو تان حیرت خیزد
 باشد که درین گفتن و نوشتن و جو این ضعیف در میان نباشد و این جمع و تالیف
 برکت دعوات صالحه صاحب نظران سبب درجات قربت گردد و به سبحانه لحو
 والقوة ففی تلك الکلمات القلبدیة سلامانی و انقیاد احکام در عایت تقوی و عمل
 بغیریت و در بودن ان رخصتها بقدر قوت همه نور و صفاست و رحمت است
 و واسطه وصول بدرجات ولایت بمنازل و مقامات شریفیه اولیا را الله از پرورش
 این صفات سیر سزا آنچه حضرت خواجه مقدس الله روحه درین کلمات فرموده اند
 اشاره بآن نفسی است که ایشان را از حضرت خواجه بزرگ خواجه عبدالحق غجدوانی
 قدس الله تعالی روحه رسیده است در مشاهده و واقع که حضرت خواجه مارا
 قدس الله تعالی روحه واقع بوده است در مبادی جذبات و غلبات احوال ایشان

این سخن را چون تو سبدا بوده اگر فزون گردد تو اش افزوده و دیده غیب چو غیب

و این واقعه در آن شب بوده است که بسبب فرار از مزارات متبرکه که رسیده اند در آن سیر و جبهه
 مزار متبرک که در نواحی بخارا است و منسوب به حاجه محمد بن واسع رضى الله عنه بوده است
 از کبار تبع تابعین اند و رسیدن ایشان به بلاد ماوراءالنهر بنقل صحیح ثابت شده است
 و ام حضرت خواجه بزرگ حضرت خواجه ماکدیل مد سهروردان واقعه این بوده است که قدم
 در غریمت زنی و از رخصت ما دور باشی و متابعت سنت کنی و از بدعت ما اجتناب نمائی
 و دیگر سخنان فرموده اند که بسبب سلوک و وسط و نهایت تعاق و ارد و حضرت خواجه
 ماکدیس الله روحه علی الدوام در سلوک از سر تحقیق به آن امر با و وصیتها عمل میکردند
 و بعنایت حق سبحانه و تعالی نتیجه عمل بهر وصیتی در خود مطالعه می نموده اند و بر وجوب آنکه
 در آن واقعه ماسور بودند بعمل بغیر سمیت باز که علانیه عمل نکرده اند و بواسطه عمل به آن وصیتها
 ترقی در احوال باطنی خود مشاهده می نموده اند قصه شرح آن واقعه و سایر احوال مکررات غریبه
 ایشان در مقامات ایشان مسطور است که بعضی از عوذه اصحاب و خلص اجابت خدا الله بایشان
 و ایدهم و او منظم کتب و تالیفات آن قصه می نموده انشاء الله العزیز که علی اکمل الوجوه
 و اجملها تمام کرده و بزرگ نشر آن مقامات گوشها و زبانهای محبان و مختصان
 بنور و معطر شود و حضرت خواجه ماکدیس الله روحه در طریقت نظر قبول بفرزندی
 از خدمت شیخ طریقت خواجه محمد بابا ساسی است که ایشان از خلفای حضرت عزیزان
 خواجه علی رامینی اند و ایشان از خلفای خواجه محمود انجیر قنوی اند و ایشان از خلفای
 خواجه عارف ریوگری اند و ایشان از خلفای حضرت خواجه بزرگ عابد الخالق غجدانی
 قدس الله تعالی او و اعظم و نسبت ارادت و صحبت و تعلیم آداب سلوک تلقین و ارشاد را
 بخیر است آمیر سید کلای رحمة الله علیه که از خلفای خواجه محمد بابا مذکور است نسبت تربیت
 حضرت خواجه ماکدیس الله تعالی روحه در سلوک بحقیقت از روحانیت خواجه بزرگ خواجه
 عبدالخالق غجدانی است قدس الله تعالی روحه چنانکه شمه از آن در بیان آمد و حضرت خواجه

عبدالخالق محمد وانی از خلفای امام ربانی شیخ ابو یعقوب یوسف بهمانی اند و امام ابو یوسف
بهمانی را در تصوف انتساب بشیخ طریقت شیخ ابو علی فارمدی طوسی است که از کبار شیخ
خراساند و حجة الاسلام امام محمد غزالی را تربیت در علم باطن از ایشان است و شیخ ابو علی
فارمدی را در تصوف انتساب بشیخ بزرگوار ابو القاسم گرگانی طوسی است نسبت
ایشان بسره واسطه بسید الطائفة شیخ جنید بغدادی می پیوند و دیگر نسبت شیخ
ابو القاسم گرگانی در تصوف بشیخ بزرگوار شیخ ابو الحسن خرقانی است که پیشوا شیخ
و قطب زمان خویش بودند و چون در آن عهد های گذشته صاحب دولتانی حقیقی که کالمان
راه و سالکان طریق انتخاب اند بسیار می بوده اند و در و درهای اخیر کمتر بل غرض اکثر
گشتند لاجرم وقت بودی که طالبان صاوق بعد از آنکه در صحبت و ستابعت
یکی از کبر دین و مقتدایان اهل یقین مرغ روحانیت ایشان از میخانه بشریت بواسطه
تسلیم تصرفات آن وقت را کلی بیرون آمده بودی بسی از کالمان کمال دیگر نظر تربیت
و قبول یافتنی و بشر ف صحبت و سعادت خدایت ایشان رسیدند فی انوار علوم
و معارف احوال ایشان اقتباس کردند بسبب این انتساب در تصوف و علم باطن
متعدد و متضاعت شدی و شیخ شهید شیخ محمد الدین بغدادی قاضی اصد تعالی روحه
اشاره باین معنی فرموده اند که در سنده علم باطن هر چند واسطه پیشین آن استاد عالی تریز که
شایخ که مقتبس از حقیقت انداز شکات نبوت هر چند انوار باطن ایشان را
اجتماع پیشتر راه بر طالی بواسطه آن روشن تر که نور علی نور دهدی الله لنوره
من یشاء و از اینجا است که همه شایخ را اتفاق است که معروف کرنی را قدس تعالی
روح که سلسله اکثر شایخ باومی پیوند و انتساب در علم باطن بر و طرفت سیکه بدو
طانی است قدس الله تعالی روحه که نسبت او در معنی عجیب جمعی است
و ادراک حسن بصیرت رضی الله عنه و او را به امیر المومنین علی کرم الله وجهه

در تصوف و علم باطن
در تصوف و علم باطن
در تصوف و علم باطن
در تصوف و علم باطن
در تصوف و علم باطن

وایشان را بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و دیگر معروف کرخی را انتساب
 باطن به امام علی بن موسی رضا است رضی الله تعالی عنه و ایشان را به پدر خود امام
 موسی کاظم رضی الله عنه و ایشان را به پدر خود امام جعفر صادق رضی الله عنه و طریقه
 ایشان طریقه اهل بیت ابا عن جابر رضی الله عنهم اجمعین چنانکه مشهور است
 و سلسله ای به اهل بیت راضی الله عنهم در علم ظاهر و علم باطن علما و کبرا است و شیخ
 عنهم بیان لغزتها و نفاستها و تعظیماتشان سلسله الذریب نامند و شیخ ابوالحسن
 خرقانی را انتساب در تصوف بسلاطین العارفین شیخ ابونزید بسطامی است
 قدس الله روحه و تربیت ایشان در سلوک از روحانیت شیخ ابونزید است
 و ولادت شیخ ابوالحسن بعد از وفات شیخ ابونزید بدتی بوده است و شیخ ابونزید را
 انتساب به امام جعفر صادق است رضی الله عنه و تربیت ایشان هم از روحانیت
 امام جعفر است رضی الله عنه و تنقل صحیح ثابت شده است که ولادت شیخ ابونزید
 بعد از وفات امام جعفر است رضی الله عنه و امام جعفر را انتساب در علم باطن
 بدو طرف است یکی به پدر خود امام محمد باقر رضی الله عنه و امام محمد باقر را به پدر خود
 امام زین العابدین علی بن الحسین بن علی رضی الله عنهم و امام زین العابدین را
 به پدر خود سید الشهدا حسین بن علی رضی الله عنهم و سید الشهدا حسین بن علی را
 به پدر خود امیر المومنین علی بن ابیطالب رضی الله عنه و امیر المومنین علی را بحضرت
 رسالت صلی الله علیه وسلم و علی آله و صحابه اجمعین دیگر امام جعفر را انتساب
 در علم باطن به پدر مادری خود قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق است رضی الله عنهم
 و قاسم بن محمد از کبار تابعین است و از فقهاء سبعه است که در میان تابعین مشهور است
 و آراسته بعلم ظاهر و باطن و قاسم را رضی الله عنه انتساب در علم باطن بسلمان فارسی
 است رضی الله عنه و سلمان فارسی با وجود در یافتن صحبت رسول الله صلی الله علیه وسلم و شرف یاران آن است

انتساب در علم باطن بابو بکر صدیق رضی الله عنه نیز بوده بعد از انتساب بحضرت
 رسول صلی الله علیه وسلم و همچنین اهل تحقیق بر آنند که امیر المومنین علی رضی الله عنه
 بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از خاندانی رسول صلی الله علیه وسلم که بر امیر المومنین
 علی رضی الله عنه مقدم بوده اند هم به نسبت باطن تربیت یافته اند و شیخ الطریق
 شیخ ابوطالب مکی قدس الله روحه در کتاب قوت القلوب فرموده است که در این کتاب
 در هر عصری الی یوم القيمة در مرتبه و مقام نائب ستاب حضرت ابوبکر صدیق است
 رضی الله عنه و آن سه دیگر از او تا ده که فرودتر از قطب اند در هر زمان نائب ستاب
 آن سه خلیفه دیگر اند حضرت امیر المومنین ع و حضرت امیر المومنین عثمان و حضرت
 امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنهم اجمعین و بر مثال یقین و صفت و حالت
 ایشان اند و آن شش دیگر از صدیقان که صفت ایشان است که بهم یقوم
 الارض و بهم یرزقون و بهم یدفع البلاء عن اهل الارض و بهم یطهرون
 در هر زمانی نائب ستاب آن شش دیگر اند از عشره مبشره و رضوان الله تعالی عنهم اجمعین
 و حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در اواخر حیات خطبه فرمودند و در آن خطبه چنین
 گفته اند اما بعد قال من غر و حل اتخذ صا حبا که خلیله و لو کنت متخذا احدا
 خلیلا لاتخذت ابابکر خلیلا و در حدیث دیگر فرموده است ان الله عز و جل
 اتخذ ابوالصلیة خلیلا و موسی خلیما و اتخذ فی جیبادهما قال و عزتی و جلالی
 لا یثرون جیبی علی خلیلی و معنی و مضمون این دو حدیث آنست که اهل جیب پرست
 و از باب تحقیق گفته اند خلعت عبارتست از دو مقام یکی نهایت مرتبه محیی و این معنی برتر است
 در حدیث دوم و دیگر نهایت درجات مراتب مجبوی و مراد این معنی است در حدیث اول
 و همچنین با حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم درین مرتبه شرکت نیست لفظ
 مقام محمود مشعر باین نهایت است و مبنی باین درجه کمال است و آنکه فرموده صلی الله

علیه و سلم اگر کسی را درین مقام خاص با حسن شرکت بودی ابو بکر را بودی دلیل است
 بر آنکه ابو بکر صدیق رضی الله عنه بحسب ولایت و علم باطن که علم باطنه است کمال و فضل
 و اعظم او کیا است بلکه افضل همه صدیقان است بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله
 است و کبری اهل بصیرت را قدس الله تعالی ارواحهم برین معنی اجتماع است و این معنی
 بجای دفع خیال کسانی می کند که برخلاف این اعتقاد دارند و افضلیت او را تاویل
 بر وجه دیگری می کنند از آنچه مذکور گشت از احوال حضرت خواجه ماکدس الله تعالی سره
 درین محل و از بیان سلسله مشایخ قدس الله ارواحهم معلوم گردد که ایشان را
 طریق اولیایان بوده است و بسیار از مشایخ ایشان که درین سلسله مذکور اند
 اولیای بوده اند و معنی اولیای اینست که حضرت شیخ طریقه شیخ عطار قدس الله سره
 گفته اند که قومی از اولیای الله عز و جل باشند که ایشان را مشایخ طریقت و کبر حقیقت بنیت
 اولیایان نامند و ایشان را در ظاهر حاجت به پیروی نبود زیرا که ایشان از حضرت رسالت
 صلی الله علیه و سلم در حرم عنایت خود پرورش سید بهیواسطه غیری چنانکه اولیای
 و در رضی الله عنه و این عظیم مقام بود و پس عالی تا که را بنهار سازند و این دولت
 که روی نماید لا فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و بسیار
 از مشایخ این طریق را در او ان سلوک توجه باین مقام بوده است چنانکه شیخ
 زکریا شریح ابوالقاسم گم گانی طوسی را که سلسله مشایخ ابوالحنان بن محمد الدین الکبری
 قدس الله تعالی ارواحهم با ایشان می پیوند و از طریقه شیخ ابوسعید ابوالخیر و شیخ ابوالحسن
 خرقانی اند قدس الله تعالی ارواحهم در ابتدا ذکر این بود که علی الدوام گفتی اولیای
 و در طریق سلوک ارواح مقدسه و سائط اند در وصول فیض بانی و تجلیات روحانی
 اما در طریق جذب به که طریق وجه خاص است هیچ واسطه در میان نبود و مقصود از ذکر
 الا که الله توجه بوجه خاص است که ضروری همه موجودات است و التوجه و اعتصام

بصفت قیومیت است چنانکه عطار قدس الله سره می فرماید غزل	
بادشاه دلدل بخون آغشته ایم گفته من باشا یم روز و شب چونکه با لطف چشیم همسایه ایم چون بود جان بخش بے همسایگان رہبرم شوز آنکه گمراه آیدیم ہرکہ در کویت بدولت یار شد مبتلا می خویش و حیران توام نیستم نو سید و ہستم سبے قرار	پای تاسرچین فلک سرگشته ایم یک نفس فارغ سبا شیدا طلب لطف تو خورشید و ما چون سبای ایم گر نگہداری حق ہمسایگان و دلسم وہ گرچہ بیگاہ آیدیم در تو گم گشت وز خود بیار شد و رہبرم ورنیک ہمہ ران توام بوکہ در گیر دیکہ از حد ہزار
<p>چون سالک را بہر دو صفت جلال و جمال پرورش دہند جلال اورا جمال بود و جمال اورا جلال باشد و راستی لای خوف رجا بود و در غلبہ رجا خوف باشد و درین آن زمان کہ مظهر صفت جلال گردد بصفت جمال توجہ تواند نمود آن نظر سلطان العارفین ابو یزید قدس اللہ تعالی روحہ بر مرید البوتراپ بخشی نظر جمال بود و سبب تجلی ذات و آن مرید بصفت جمال پرورش یافته بود اگر بہر دو صفت پرورش یافته بود اورا قوت کشیدن باران نظر سلطان العارفین بودی و در دیشتر مینہ او مبتلا می گشتہ وقتی با محمد زاید کہ در ویش صادق بود در صحرائی بودیم بکار سے بیرون آیدہ و تیشہ ما با بابو دہالتہ پیدا تیشہ را گذاشتیم در وی دران بیابان آوریم و با ہمہ از ہر نوع سخن میگفتیم تا سخن بے نیچار رسید کہ سخن در عبودیت و فدا میریت او گفت فدا تاجہ باشد گفتیم تا غایتی کہ اگر پرورش را گویند تزامی باید مردن فی الحال ہمہ و درین زمان گفتن صفتہ در من پیدا مد کہ روی بہ محمد زاید کردم و گفتم ہمہ فی الحال محمد زاید پیفتاد و روح از وی بکلی مفارقت کرد و مدتی برین صفت بگذشت تن او</p>	

بعد از مفارقت روح به پیاده بود پشت بر زمین و روی در آسمان و پا سوی قبله
از چاشت تا نیمه روز در آن روز هوا بغایت گرم بود و آفتاب در برج میزان بود
از آن صفت قوی مضطرب شدم و نیک استیجیر گشتم و در نزد یک آنجا سایه بود
زمانی در آن سایه در تخیر نشستم و باز از آنجا بروی آدم و در روی وی نگاه کردم
رنگ او از شرگمی هوا سیاهی میزد و حیرت من زیاده شد ناگاه در آن حالت الهامی
بیل من رسید که باو محو را هر زنده شود سه بار این کلمه را گفتم اشر حیه و در آنجا هر شد گفتم
و در اعضای وی حرکت پدید آمد و در همان ساعت زنده شد و بحال اصل باز آمد بحد
امیر رسید بحال رفتم و آن قصه را بر ایشان عرض کردم چون در شنای قصه گفتم روح
از بدن او مفارقت کرد و من استیجیر شدم امیر فرمودند ای فرزند چادران حالت نگفتی
زنده شو گفتم الهامی بیل من رسید تا چنین گفتم و او بحال خود آمده آمل تحقیق گفته اند چادر
بر و وصف بحال بحال سالک آن بود که حقیقت محبت ذاتی رسد و یکی از علامات رسیدن
به محبت ذاتی سالک آن بود که جهات صفات مقابله محبوب همچو غار و ذلال و خضوع و نزدیک
سالک یکسان بود و نیز آمل تحقیق گفته اند یعطی الحق سبحانه المحبوب من اولیاء
فی الدنیا و اول یعطی اهل الجنة فی الآخرة و هو قوله کن فیکون تلك صوره الارادة
الکلیه و در صفت تمام است آنچه گفته اند
سید بر حق آرزوی متقین
تا که کان الله پیش آمده جزا
آن که گفته اند اولی محبوب ارادت خود را تابع ارادت حق سبحانه و تعالی گردانند
و ارادت حق را تابع ارادت خود نسازند و بشناسند که آنحضرت تبعیت را نشاید و
آنکه این صفت از وی ظهور کند بی اختیار و بی باشد یعنی از خواست امتناع نماید
چون در حق را هست قدرت از آنکه
نیر بسته باز گردانند راه

و نیز گفته اند که اولیای اقدس در وقت ظهور مثل این صفت عیسوی الهی را داشتند
 یعنی آن مرتبه زنده گردانیدن ایشان را بواسطه روحانیت عیسی باشد علی الصلوة
 والسلام سلطان العارفین ابو یزید قدس الله تعالی روحه مورچه در زیر قدم مبارک
 او سپرده شد از گشته شدن آن مورچه ستا کم و متاثر گشت الهامی بدل او رسیده
 که در آن مورچه دم در دم او دروید مورچه زنده شد در آن حالت ابو یزید عیسی
 الهی بود و نیز گفته اند که کمالان اولیای اقدس را نصیب تمام است از نور حیوة حقیقه
 که صفت ذاتی جناب احدیت است و عکس از آن بر فطرت سیاه انسانیت یافته
 است ایشان را که بر طهارت فطرت اند و از ظلمات طبعیت و صفات بشریت
 که تغییر کننده آن فطرت است خلاص یافته اند و چون ایشان از نور حیوة حقیقه
 بهره تمام دارند باین نور بر بواطن و استعدادات و خواطر و نیات و اعمال و احوال
 مخفی خالق مطلع می شوند بطریق فراست و از سطوح هیأت و اوضاع بدنیه آن
 مخفی را دراک می کنند و دیگر هم باین نور حیوة حقیقه که نور الهی است و لباس
 طالبان استعداد زنده می گردانند و آن زنده گردانیدن بحیوة حقیقه شریف است
 از زنده بحیوة حسیه آن زنده گردانیدن بحیوة حسیه و مظهر احیای حسی شدن کثرت
 وقوع وی در میان اولیای ائمه و عظیم تر است در نفوس خالق باین انتفاخ نمودن
 منها همه و در افتادگی بامی خلق از آنست که خود را دور می اندازند و باختیار بار خیر
 زیاده می کنند که قصور در فیض الهی نیست خدمت امیر سید کمال تمثیل می نمودند
 می فرمودند که تا نم تعلقات دور نشو کوزه وجود شالسته آن نشود که او را در خدمت
 درست در آرد و باز چون کوزه بار او در خمدان تصرف در آورند بعضی از آن خمدان
 درست بدر می آید و بعضی شکسته و این به نسبت ظهور ارادت از لیبست و با
 این همه آنرا که شکسته بیرون آمده است فی الجملة هم سیدی هست که دیگر بار او آرد و سازد

و با کمالی دیگر یار کنند و گونه سازند و بار دیگر بخندان برین تا با شد که این بار درست بیرون آید
و میفرمودند که امیر در آخر حیات سه شبانروز روزه بقبله متوجه نشسته بودند و با کسی
سخن نمی گفتند بعد از آن سخن آمدند و شکر گفتند و فرمودند مقصود از این توجه آن بود
که شناخته شود که این در را بقبول باز می کنند یا بر دوا و لیا را بعد از حکم آیه اللهم البشري
في الحسوة الدنيا في الآخرة الآية هم در دنیا در وقت رفتن از حق سبحانه و تعالی
بشارت می بود بقبول و غفران و دیگر آنچه فرمودند همه در وقت و اوقات و گاهی آخری بنا بر
آنست که هر چند بنده را صفت اختیار و خواستهای طبیعی کمتر می گردد و وجود بشریت
بیشتر نفی می شود و از آن نفی قرب بنده بحق سبحانه و تعالی زیاده میگرد و زیرا که گفته اند
قرب حق دوری تست از بود و خویش + بی زیان خود نیایی سود خویش
و بمقتل نفی اختیار بنده را با حضرت الوهیت موافقت و زنده بقیه بر تقدیر او بیشتر می شود
و بمقام رضا و سعادت نزدیکتر می گردد و همواره بنده بواسطه ترک اختیار با خواستهای
گوناگون طبیعی و محو گردانیدن آن صفات و تعینات بشریت از خود دور رجاءات
قربت ترقی می نماید تا چون بدرجه اعلی بی اختیار می رسد و او را بحقیقت هیچ
خواستنی نماند نگاه از حقیقت بشریت باز نه و عبودیت ترقی تواند بود شائسته آن
تواند گشت که تصرفات جذبات الوهیت او را بمرتبه الفنا فی الله و البقاء بهر سبب
که اول رجاءات ولایت خاصه اوست و منتهای سیر الی الله است و سبب سیر الله است
عجائب این طایفه را نهایت نیست و سلوکی که عبارت از سیر الی الله غالباً بحکم سنت الهی
شرط این جذبه است که در سیر فی الله است نه آنکه بر علی القطع طلب کند یا بدیهه که سلوک

که در به مقصود در سیر اعظم	نه هر صدف که فرو خورد قطره باران
درون سینه او گشت جایی خروانه	صدف نباید و باران مجر و چندین سال
هنوز نیست محقق که می شود یا نه	خسایل بطاع فداقی اسلحه انجی

کثیر و اما الوصلون قلیل	غواصان را اگر چه بنیم نبود
در هر صد نفر دُستیته نبود	در عمر بنا و آتچنان می افتد
دین دولت هر سیه گلیه نبود	و این سیر فی امد را مقام وصول

خوانند و در سیرالی امد سیر عاشق است بمشوق و در سیر فی امد سیر
 مشوق است و در عاشق و این سعادت بعد از فنا صفات بشریت بی اختیار
 حقیقی میسر گردد چنانکه در هر دو عالم او را هیچ مرادی و خواستی نباشد جز او این
 بی اختیاری حقیقی بواسطه بی اختیاری در تسلیم و لایست شیخ بود تسلیم ارادت
 شیخ زردبان تسلیم احکام قضا و قدر است چون اینها از عهده تسلیم بیرون آید تسلیم
 تواند بود و چون از عهده تسلیم در تصرفات و لایست شیخ بیرون آید متق غرت از
 پیش جمال حقیقت بکشاید و قاصد بقصد و مرید بمراد رسد قال ابن جنید رضا
 الاتصال بالحق بقدر کلا تفصال عن الخلق و منها اثر توجه بروحانیت
 اولیس قرن رضی امد عنه انقطاع تمام و تجرد کلی از علایق ظاهری و باطنی بود و هرگاه
 که توجه بروحانیت قدوة الاولیا خواجه محمد علی حکیم ترمذی قدس امد و نه نموده شدی
 اثر آن توجه بطور بی صفتی محض بودی و هر چند در آن توجه سیر افتادی هیچ اثری
 و کردی و صفتی مطالعه نمی افتاد و چون وجود روحانیت در انوار حقیقت بی نهایت
 محو شود هر چند آدمی از خود وجودی طلبد و آنچه سرایه او را که است از خوشیستن بگوید چیزی
 و بی نهایتی چیزی دیگر بنیاد این سخن را وقتی می فرمودند که از بنیادی سلوک و احوال
 خود حکایت میکردند و توجهات خود با رواج طیبه شایخ کبار رضی امد عنهم و ظهور اثر
 هر توجهی را در بیان می آوردند گفته اند اولیا را امد مختلف اند بعضی بی صفت اند و
 بی نشان و بعضی بصفت اند و بعضی از صفات نشان مند گشته اند مثلاً گویند ایشان
 اهل معرفت اند یا اهل معامله اند یا اهل محبت اند یا اهل توحید اند و کمال حال من نهایت

<p>در جات اولیا را در بی صفتی و بی نشانی گفته اند بی صفتی اشارت بکشف ذاتی است که مقام پس بلند است و درجه پس شریف است و عبارت و اشارت از کنه آن مرتبه قاصر است و این سخنان نسبت به توسل است که ادراک بی صفتی می تواند کرد و نه نسبت حال</p>	
<p>مستدیان که از ادراک قاصر اند نظم ذاتش اندرستی خود بی نشان چاره جز جان فشانی کس نیافت در زمان جوئی عیان آنکه بود آن زمان از هر دو بیرون است او هر چه خواهد گفت اوزان برتر است</p>	<p>برتر از علم است و بیرون از عیان ز و نشان جز بی نشانی کس نیافت که عیان جوئی نشان آنکه بود و به هم جوئی چه بیچون است او صدهزاران طور از جان برتر است عجز از ان همراهش با معرفت</p>
<p>گونه در شرح آید و نه در صفت و کمال این مرتبه بی صفتی حضرت سیدالمریدین راست صلی الله علیه و سلم و همه انبیا و اولیا علی حسب مراتبم خوشه چینان خرمین سعادت اویند و با ستم از باطن مقدس او در درجات این مرتبه ترقی می نمایند و مقام محمود که مخصوص بحضرت اوست صلی الله علیه و سلم اشارت بکمال این مرتبه است و از خواص مرتبه بی صفتی آنست که صاحب این مرتبه از اهل تکلیف بود و از صحبت قلب بصحبت متقلب قلب پیوسته باشد و جمیع صفات و اخلاقی الهی متعلق و متصف گشته باشد و متصرف بود در احوال باطنی و دنیای برین احوال و احوال وقت گویند و از صفته بصفت اختیار خود انتقال تواند نمود و از بقایای وجود بشریت بکلی صافی شده باشد و ازین معنی گفته اند</p>	
<p>لیک صافی فارغ است از وقت حال بسته بر رای جهان آرای اوست</p>	<p>صوفی ابن الوقت باشد در مثال حالیا موقوف غم و راسخ اوست و منها حدیث اجمعوا و ضوع کم</p>
<p>جمع الله شملکم اشارت است بآنکه وقت و باطن را با و ضوئیه هر جمع کنند</p>	

تا استقامت باطن بجا صلا آید و استقامت باطن آنست که در جنب کار توحید
 همه تعلقات روحانی و جسمانی منفی گردد و نفی آن همه تعلقات استقامت احوال
 و دلیل بر استقامت احوال استقامت افعال است که استمال امر و نفی خلاف است
 و تعظیم فرمانهای حضرت او جل ذکره است و جز با استقامت افعال استقامت
 احوال معلوم نمی گردد و در وند راه راه آئینه روش و کوشش می باید تا کار را و بجا
 رسد روش یعنی رعایت ادب با اهل الله و کوشش یعنی سعی نمودن در کار باقی
 حق سبحانه و تعالی و عمل کردن با آنچه او را معلوم شده است هر چه میگوید از لوازم است
 بآن عمل کنیم پس تقوون ما لا تفعلون کاری مشکست فانه کونی اذ که که
 ذکر حق سبحانه و تعالی یاد کرد و است بدان هر آیتی که مذکور است و هر چه دیده باشد
 و دانسته شده همه غیر است و حجاب است بحقیقت کلمه لا آنرا نفی باید کرد و دانسته
 شود که شرط اعظم سلوک است بی تصرف عدم در وجود سالک که آن تصرف عدم
 از نتیجه جذبه الهیست بجمال میسر نگردد و دو قوت یعنی برای آنست آنرا آن جذبه
 مطالعه کرده شود و آن اثر و دل قرار گیرد در رعایت عدم در ذکر قلبی برای جمع ذم
 متفرقه است و در ذکر قلبی چون عدد از نیست و یک بگذرد و اثر ظاهر نشود و دلیل بر
 بر سبب اصلی آن عمل و اثر ذکر آن بود که در زمان نفی وجود بشریت منفی شود و در اثر
 اثری از آثار تصرفات جذبات الوهیت مطالعه افتد آنکه خداوند جل فرمود در کلام حمید
 میفرماید ما عندکم نفع و ما عند الله باقی در معنی این آیه چنان باید دانستن
 که اعمال صالحه و افعال حسنه که از اهل ایمان در وجودی آید وقتی عند الله میگرد
 که در محل قبول حضرت او جل ذکره افتد و علامت قبول عمل نفی شدن وجود بشریت
 است در آن عمل و ظاهر شدن اثر تصرفات جذبه الهیست بدان و تفکک الله تعالی
 در تمام بعضی ازین فوائد که اهل بصیرت روح الله را و هم گفته اند مقصود از هر چه عبادت

ذکر خداوند است عزوجل و بسعادت عظمی کسی رفتند که ازین عالم انس و مجتبی حق سبحانه و تعالی
بر روی غالب بود و غلبه انس و مجتبی او جزید و اتم ذکر او عزوجل نبود و اصل سلما فی کلمه
لا اله الا الله است و وی عین ذکر است و همه عبادات دیگر تا کید این ذکر است و روح نماز
تازه کردن ذکر حق است سبحانه بر دل سپید بیست و تعظیم و مقصود از روز که شش روز است
تا چون دل از فراحمت شمعوات خلاص یابد صافی گردد و قرارگاه ذکر شود و مقصود از حج
ذکر خداوند غامض است و شوق بقای وی و ترک دنیا و ترک شهوات و معاصی براس
فراغت ذکر است پس مقصود از امر و نهی ذکر است و حقیقت ذکر آن بود که از همه گسسته شود
و از مجتبی حضرت الهی هیچ چیز دیگر التفات ننماید و او را هیچ معبودی نماند که طاعت
او بر و جز حق سبحانه و تعالی و هوای معبودی نبود و علامت حقیقت ذکر آن بود که در
وقت امر و نهی خداوند عزوجل فراموش نکنند و استتال فرمان بجا آورد و اگر نه نشان
آن بود که ذکر او جز مدیریت نفس پیش نبوده است پس می باید که اساس بود طلبت
بر ذکر بر توبه و انصوح باشد از جهل و معاصی ظاهری و باطنی بد نسبت خلق و نسبت
حق سبحانه تعالی که ذکر با وجود مخالفت مذکور را اثر حقیقی نبود و دیگر از شرائط است
که در طلب صادق بود و در طلب و داعیه سلوک راه او را کمال حاصل شد تا هر چه
او را سلوک مانع بود و مشغول گرداند از آن متوجش گردد و لغو شود و از وجود نیز گریزان شود
تا از همه روی تواند گردانید و مشغول ذکر حق سبحانه تعالی تواند گشت

سیر آمده ز خویش تن می باید	بر خاسته ز جان و تن می باید
و شیخ عطار قدس سره العزیز سیر باید	یا داد مغز همه سرایست
ذکر او را روح را پیرایه است	توز ننگ خویش نگزشتی نه
بر شهور نامی او گوئی همه	و فائده کلی از ذکر نگاه حاصل شود

که از شیخ کامل صاحب تصرف تعیین گرفته باشد تا از آن تخم ذکر حقیقی که در دل

مستعد و تقوی و تصرف صاحب ولایت افتاده باشد شرف ولایت بکمال حاصل آید
 نورانیت کامل بقدر نورانیت و نیست و نورانیت دل تقدیر و الی هو است و شیخ
 کامل بهر از استیع نبی و دل او را نورانیت تمام بود و اول راه آن بود که چنانچه
 بهر سوره را از باطن خویش بقدر وسع دفع کنند تا چون زمین لعل از خار و فاش
 طبیعت خالی گردد و شائسته آن شود که تخم ذکر و زین پاشیدن گردد و انکی صفت و بهر
 پیش بهنگام نبود و دفع آن نیز کنند اگر چه اول در تصفیه دل باید کوشیدن و بهر بکلی
 به تبدیل اخلاق مشغول نباید شدن زیرا که چون توجیه بشرط حاصل آید و بهر سرفرازی است
 شود و تصفیه دل دست دهد براه و فیض حق سبحانه و تعالی چنانکه به تبدیل اخلاق
 و تحصیل صفات دل میسر گردد که بهر با بجا بدست و دست ندهد و چون این معنی بفیض
 فضل حق سبحانه و تعالی بجاصل آید به اعتدال و طریق صواب باشد و هر چه از رفیق
 راه مشغول گرداند از پیش بردار و زیرا که راه نتوان رفتن الا بدین فارغ و چون این
 بهر که چه پیش و چون پیش گم بود که طسارت کرد اکنون او را بام حاجت بود
 که با و اقامت کند و آن سر راه و کامل تصرف بسبب آنکه حق سبحانه و تعالی پوشیده
 است و راه های شیطان بر راه حق آینه راه حق یک است و راه باطل هزار و لا تتبعوا

نیست ممکن در ره عشق ای پسر
 رو بجز یار خدا فی را تو زود
 گزین تنهایی تو نوسید می شوی
 و آنکه در خلوت نظر بهر و خسته است
 خلوت از اغیبار باید نه زیار
 یار آئینه بست جان را در جزین
 تا نبوشد رو به خنده و از دست

السبل ففرق بکمه عن سبیلک نظم
 راه بر دین سبب دلیل راه بر
 چون چنین کرد می خدایا تو بود
 زیر غل یا رخور شیدی شوی
 آخر آن را هم زیار آموخته است
 پوستین بهر و می آردن بهار
 در رخ آئینه ای جان دم فرن

دوم فرو خوردن بیا بدوست	در کلام مجید مودود الله و کونامه الصادقین
که میتوانی ز خود پریدن	در سپاس و سپاسان ما باش

و هم درین معنی گفته اند **در سپاس و سپاسان** تا ببل رسی + در سپاس
چپش نیایی از هر که پرسی + و چون سعادت صحبت او را دریافت تصرف خود را
فانی کند و در باطن او هیچ تصرف نبود کار خود جمله باو گذارد و بداند که منفعت
و رخطای مقتدا پیش از آنست که در صواب او اگر چه وجه آن نداند حضرت خواجہ
قدس الله روحه میفرمودند که یکی از فوائد مشورت با بل دل مردم عزیز آنست اگر در آخر
امر وجه صواب در کار ظاهر شود و وجود تو در میان نباشد و اگر خلاف صواب ظاهر شود
هم وجود تو در میان نباشد مشایخ طریقت قدس الله تعالی ارواحهم از جمله اذکار
ذکر **لا اله الا الله** را اختیار کرده اند حدیث نبوی چنین واردست که افضل الذکر
لا اله الا الله و صورت این ذکر که است از نفی و اثبات و بحقیقت اوست حضرت عزت
باین کلمه توان بر وجه رونندگان نتیجه بسیار است و حقیقت حجاب انتقاش صواب
کونی است در دل و در انتقاش نفی حق و اثبات غیر است و بحکم المعالجه بالا خدا
درین کلمه نفی با صوابی حق سبحانه تعالی است و خلاص از شرک کفنی جز از خداست
و ملازمست بر معنی این کلمه حامل نیاید پس اگر باید که در طرف نفی جمیع محذورات
بنظر فنا و ناخواستن مطالعه می کنند و از معنی ذکر می اندیشند و نفی خواطر دیگر میکنند و در
طرف اثبات وجود قدیم حضرت عزت را چلن فرمایند بنظر بقا و مقصودی و مطلوبی
و محبوبی مشاهده می فرمایند در هر ذکر و در اول و آخر حاضر می باشد و هر چیزی که دل را
بآن پیوندی بیند نفی آن پیوند را باطل میکنند و اثبات محبت حق را قائم مقام
آن محبت میکنند تا بتدریج دل از جمله محبوبات و الوفات فارغ شود و سستی ذاکر
در نور ذکر مضحک گردد و علائق و هوائق وجود بشریت از او برخیزد و گفته اند باز داشتن

نفس در وقت ذکر سبب ظهور آثار لطف است و مفید شرح صدق و اطمینان نل است
 و بیاری می بیند است و در نفسی خواطر و عادات که آن نیاز داشت نفس سبب جبران جلاوت عظیم است
 و ذکر و واسطه بسیاری از نوایید دیگر و حضرت خواجه باقی الدین در ذکر باز داشت نفس را از شوم و فساد
 چنانکه رعایت اصداد را لازم نمی شمرد و اندام را رعایت و قیوت قلبی اعم هم سید داشتند و لازم
 می شمردند زیرا که خلاصه آنچه مقصود است از ذکر در وقیوت قلبی است و واسطه مطالعه
 جمیع مکنونات و محیثات بنظر فنا و مشاهده وجود قدیم حق سبحانه بنظر بقا و لازمت بر معنی
 صورت حقیقت توحید در دل ذکر قرار گیرد و چشم بصیرت وی کشاده گردد تا او را میان عقل
 و توحید هیچ تناقض نماید و درین مقام حقیقت ذکر صفت لازم دل گردد و بعد از آن
 بجای رسد که حقیقت ذکر با جوهر دل یکی گردد و هیچ اندیشه غیر حق سبحانه نماند و ذکر در ذکر
 و ذکر در ذکر فانی گردد و چون بارگاه دل از رحمت اغیار زمانی گردد و و یکدم لایسز
 ارضی و آسمانی و لکن بسینه قلب عبیدی المؤمن الی الحدیث جمال سلطان الاله تعالی نماید
 بر حکم دعوه اذ کریم مجرذ از لباس حق و صوت و خاصیت کل شیء مالک لا وجه آشکار گردد
 و ذکر روح با ذکر وجود او در بحر ناستناهی اذ کریم مستغرق مستملک گردد **و**

ذکر کین ذکر تا ترا حسان است	یا یکی دل ز ذکر نیر و ان است
چون تو فارغ شوی ز ذکر بند کر	ذکر خفیه که گفته اند نیست

یا کرد و باز گشت و نگه داشت و یاد داشت مقصود از ذکر لسانی و قلبی
 و نگه داشت که مراقبه خواطر است یاد داشت است که مشاهده و فانی شدن
 و ذکر خفیه است علی الحقیقه و ذکر لسانی و ذکر قلبی بمنزله تعلیم الف و باست تا المکه
 خوانانی او حاصل آید و اگر معلم حاذق بود و در طالب صادق قابلیت استعداد آن یابد
 شاید که در قدم اول او را خواننده گرداند و به تدریس یاد داشت بی زحمت تعلیم الف
 و بار ساند اما اغلب طالبان آنانند که ایشان را بر یاد داشت دلالت کردی

پیش از ذکر لسانی و قلبی بمنزله آنست که یکی پروبال ندارد و او را تکلیف می کنند
 و میگویند بر پرو بر بام بر آبی قطعه ما به پرمی پیچیم سوخت فلک + زانکه عوشت
 اصل جوهر را ساکنان فلک بخور کنند از صفات خوش و معنی را کل است
 شکر ما دلبری باشد و دلبر ما ما همیشه میان کل شکریم + زبان دل قوی است
 و بر ما زهره دارد و او را طبعی که برگردد شکر ما + ذره های هوا بر پرو
 از دم عشق روح پرو را + گفته اند حقیقه الزکر عبارة عن تخلية بذاته سبحانه من جنس
 اسم الشکال اطوار الصفات الکمالیه و وصفها بغیر الیمالیه و الجلالیه و ذکر بی شرک
 مخفی اکنون دست دهد و هر کلمه شده الله لا اله الا هو آشکارا گردد و سه تا از خود باشند
 نه از من و تو + من الملک واحد القسار + روح در هدایت فطرت اگر چه حق سبحانه را
 بیچگانگی دانست اما بیچگانگی نشناخت زیرا که شناخت از شهود و خیر و شهود از وجود
 و درست نباشد که شهود و خیر و وجود است چون وجود روح پدید آید عین وجود او
 و گمانگی اثبات گردد و شرح این اطمینانی دارد و مقصود آنست که اشارت شود
 بچیزی از معنی آنچه حضرت خواجه باقر ساجد روح فرموده اند و معنی اذکر که ذکر
 حق سبحانه براهی توینقی یاد کرده است بران مراتبی که ذکر است یعنی ذکر زبان و ذکر دل
 و ذکر روح و ذکر سر و ذکر خفی دل واسطه در عالم جسمانی و روحانی است و روح را واسطه
 در عالم دل و سر است و مرتبه هر نزد طائفه اهل صبر بر تر از مرتبه روح و قلب است و نزد
 طائفه بر تر از مرتبه قلب و فراتر از مرتبه روح است و حقیقت سر عین روح و دل است
 و در نهایت مقام و هر یک چون در مقام خود متجلی گردند و بوصف غیریت متصف
 باشند و آن صفت غیریت بر باشد نسبت کسی که بان نهایت دل و روح که ذکر
 کرده شد رسید به باشد و خفی روحی است خاص حضرت که خاصان حضرت را دارند
 که اید هم بروح منتهی تا واسطه گردد میان عالم صفات خداوندی و میان مراتب واسطه

آن راه یافت به عالم صفات الوهیت صراحتی که رستم را کشید هم نش رستم + لا یجمل
 عطایا الملک الاسطیا الملک و ذکر در مرتبه خفی تا بحقیقت ذکر خفیه و سر آن چنانچه خلق
 خانواده حضرت خواجه بزرگ خواجه عبدالخالق غفرانی قدس الله تعالی روحه بآن اشارت
 فرمودند یکی است زیرا که تا وجود حانیت باقیست و مرتبه فنا نرسیده است آن که
 بحقیقت خفیه نیست سخن که اگر که لا تظلم علیه ملک فیکتبه و لا لنفس
 فتعجب به اشارت بآنست و چون بحقیقت فنا رسد اینجا بود که باطن او از نفی
 بایستد و جز اثبات نتواند بود و ذکر او امداد شود اینجا بحقیقت کل و سر او رسد
 و حضرت خواجه ما قدس الله تعالی روحه در بیان این معنی بسیار فرمودند می که حقیقت آنکه
 انخرج عن بیان الغفلة الى انفسار الشاهدة و مشاهده و تجلی ذات بود و مشاهده
 و تجلی صفات و محاصره در تجلی افعال و مقصود از ذکر اسانی توجیه کلیست بجهت توحید و
 جسمانی تا نفی خواطر شود باین توجه کلی از نا زیست و دلاوست باین فکر بدل رسد از نا
 بدل باز مشتعل شود و در دوام ذکر قلبی نوری از انوار الهی تجلی گردد و باطن بنده مستعد
 تجلیات صفاتی و اسمانی و قابل تجلیات ذاتی گرداند و امداد و کمال در درجات
 و مراتب ذکر آنست که مذکور بدل مستعدی شود که کور ماند و پس بگی دل او دوست نرود و
 میان آنکه بگی دل ذکر دوست گیرد و آنکه بگی دل دوست گیرد و پیچیدگی غریب بود که آنرا
 عشق خوانند عاشق گردد و بگی او را معشوق دارد و باشد که از غایت مشغول بمشغول تمام
 معشوق را نیز فراموش کند و چون چنین مستغرق گردد که وجود خود را و هر چه هست
 جز خدایت تعالی فراموش کند بحقیقت این معنی رسد که و آخر کور یک اذا نسیت غیر
 و نسیت نفسك لان تحقیق المذکور و شهوده لا یوجب نفی الغیر فاما انک
 یثبت الغیریه فاشنیتک یثبت الغیریه و چون بحقیقت این معنی رسد که خود را
 و هر چه هست جز حق تعالی فراموش کند و این حالت را فنا نیستی گویند و نهایت

سیرانی امده بود و اکنون بادل راه تصوف و عالم توحید و وحدانیت و بسبب
 درجات ولایت خاصه رسیده باشد و از اینجا گفته اند قطعه حیثیت معراج فلک
 این نیستی + عاشقان را مذہب و دین نیستی + هیچکس را تا نگرید و او فنا نیست
 ره در بارگاه کبریا + و اینجا بود که صورت ملکوت بروی روشن گردد و ارواح انبیا
 و اولیا و جواهر ملائک علیهم الصلوٰۃ والسلام بصورت های نیکو نمودن گیرند و آنچه
 خواص حضرت الوہیت است پیدا آمدن گیرند و احوال عظیمه پیدا آید و از مشاہد صورت
 بدرجائی ترقی کند که عبارت از ان نتوان کرد و هر کس را چیزی دیگر پیش آید و درین
 گفتن فائده نیست که این راه رفتن است نه راه گفتن اما مقصود اہل خدا از شرح این
 نوع سخنان ترغیب طالبان است و در وجود روحانی نیز فانی گردد تا از رویت جلال
 و کشف عظمت الہیت بر دل و قلبات اینحال بینی و عقبی فراموش گردد و احوال
 و مقامات در نظر ہمت او حقیر نماید از عقل و نفس فانی گردد و از فنا نیز فانی گردد و اندرین معین فنا
 زبانش ناطق گردد و تن خاضع و خاشع گردد و در حین این فنا حیرت و بی نشانی بود
 فیخفیہ فی کتبہ الایہ **س** کس اندہ ز تو نشانے + اینست نشانے **س** نشانے
 و اگر کسی در ذکر باین درجه نرسد و این احوال و مکاشفات وی را نبیند لیکن در کبر و
 مستولی گردد و در دل متمکن شود و معنی کلہ توحید آن معنی کہ در آن حرف نبود
 و عربی و فارسی نباشد بر دل غالب آید و دل بند کرد و معنی او قرار گیرد و چنانکہ
 دل را بشکافت بجای دیگر باید برد و این نیز اعظم بود کہ چون دل بنور ذکر
 آراستہ گشت کمال سعادت را حمیا باشد ہر چه درین جهان پس را نیاید
 و آنچه انجمنان پیدا آید و چون زمین دل را زخار و ساوس دنیا خالی کرد و تخم
 ذکر در رویت نہاد اکنون هیچ نماند کہ با اختیار تعلق ہر دو اختیار
 تا اینجا بود پس از ان منتظر می باشد تا چه پیدا آید و غالب آن بود

که این تخم ضایع نماند که من کان یزید حرث الاخره نذر له فی حورثه و ذکر بر دوام کلمه
عجائب ملکوت است و قرب حضرت الهیست و ذکر بر دوام است که زبان یابد
بود بلکه آنست که همیشه ملازم و مراقب دل باشد و دل را بعد از آنکه صافی گردانیده باشد
از عداوت خلق و ذکر ایشان و از ذکر ماضی و مستقبل و از مشغله محسوسات و از غضب
و اخلاق بد و شهوات دنیا و ملذبات با حق تعالی وارد و بیخ غافل نباشد که حقیقت ذکر
نزد بعضی غفلت است که گفتن دل هم حدیث نفس بود و خلاف و پوست حقیقت ذکر
باشد و دوام مراقبه دولت بزرگ است و علامت صحت مراقبه موافقت احکام الهیست
و نیک و شوار بود همیشه دل نشین را بر یک صفت و یک حالت داشتن و در وقت مراقبه
طریق است موصل بحقائق و دوام مراقبه بی مقصد قطع عمالق و عوالت و صبر بر مخالفت
نفس و احتراز از صحبت اغیار میسر نگردد و شیخ بزرگوار شیخ شهاب الحق و الدین السهروردی
قدس سره العزیز فرموده اند که سبندی بر فرائض و سنن اقتضای اوقات دیگر مذکر
بسر بردن متوسط را بدست بر تلاوت قرآن بعد از ادای فرائض و سنن اولی است و همان
خاصیت که اهل بدایت را از ملازمت ذکر روی نماید و از تلاوت حاصل گردد باز و اند
دیگر چون تجلیات صفات مختلفه بواسطه تلاوت آیات مختلفه المعانی و دقائق مفهومی
و حقائق علوم و مستقی را که نور ذکر صفت ذاتی او گشته است فاضله در وی کاملتر عمل نماید
که عبادت تاسع جاسه است و حضرت خواجه امام محمد بن علی حکیم ترمذی قدس سره
تعالی روحها از سفیان ثوری رضی الله عنه نقل کرده اند با سند خود که فرموده
سبحنا ان تلاوة القرآن افضل من الذکر و انگاه در تقویت این سخن فرموده
وجه نیک غواصی کرده است گویند این سخن برای آنکه بکلام حق سبحانه ذکر حق
کردن فاضل تر از آن باشد که بکلام خود فان القرآن له یخلق منذ نزل الی العباد
ولا یخلق ولا یبدل نس فهو علی طراوته و طیبه و طهارته و الکسوة الی نور عظیم

لا یتق یجناب لشکرم و هو الله عز وجل و ذکر الذی یسد کراه العبد
مبتدعاً من تلقاء قلبه من علمه بریه لا کسوفه و اگر کسی معنی قرآن نراند
باید که دل حاضر دارد و در خواندن و نگذاشتن حدیث النفس و راه جانب برود و دل
بنور تعظیم و توقیر آراسته دارد و در دل وی حاضر بود عظمت قرآن که سخن خداست
عز وجل و صفت وی است و قدیم است اگر حقیقت معانی اینخروف آشکارا
شود هفت آسمان و هفت زمین را طاقست تجلی آن نباشد و امام احمد حنبل رحمه الله
علیه سگوید خداوند عز وجل را بخواب دیدم گفتم یارب تقرب تبویحی چیزی فاضله گفت
بکلام من قرآن گفتم اگر معنی فهم کنند و اگر نه گفت اگر فهم کنند و اگر نیکی از کبر میگوید
قدس امدار و احکم کسی که دارد خورد و نداند که چه بخورد و اگر قرآن نیز از شر کند و هر حرفی
از قرآن بمنزله کویست که بر وجود بشریت واقع میشود و او را افتاسیکنند و آثار او را
رفع می کنند و چون نور قرآن بنور دل او من جمیع شود نورانیت زیاده شود و وجود بشریت
بشیرت شامی گردد و خواجه امام محمد بن علی حکیم ترمذی قدس امدار و حاکم فرموده اند که چنانچه
وظیفه تلاوة قرآن در شب فاتحه و قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد و قل اعوذ
برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و فاتحه سوره حشر و فاتحه سوره بقره است
و جهاد و وظیفه سوره یس است و حضرت عوینان خواجه علی راستینی قدس امدار و حاکم
فرموده اند که هرگاه سهول جمع آید کار بسته سوس بر آید و قل قرآن و قل نبه سوره
و قل شب و حضرت امام ربانی خواجه یوسف بن ایوب همدانی قدس امدار و حاکم
که سلسله شایخ خواجه اقدس امدت تعالی ارواحهم با ایشان می پیوند و چندین اینها
فرموده اند مطالب را باید که شب و روز را استغرق کلمه لا اله الا الله گردانند و خوا
وبیاری بر گفتگوی وی نفقه کند و دست از نوافل نمازها و ذکرها و تسبیحها بدارد و قیام
برین کلمه کند چنانکه علم لدنی و حکمت الهی بود و خدمت نفس زحمت بود هر روز و شب

هر ساعت و لحظه بنزد که در آله الا الله نو مسلمان است از هر چه جز آله الا الله است
 الا نماز فرض و سنت تبرک کند بکلی از چنان آله الا الله را لابد و ناچار دارند و باقی با
 بلا و محنت شناسد تنی گرد و از اندیشه کلی کائنات و تعلق گیرند که آله الا الله در همه
 حالات و ساعات و در قطع علایق مخلوقات هیچ آلتی از افعال و اذکار ظاهری و باطنی
 کامل تر و شافی تر از قول لا آله الا الله نیست شیخ شهید مجاهدین بغدادی رحمه الله تعالی
 روح گفته اند اتفاق المشایخ قدس الله تعالی ارواحهم علی ان المرید مالم

یسلمک طریق لا اله الا الله مدت قرنیه بار بعین سنیة الایصال الی حقیقة الا الله
 و حضرت خواجه امام محمد بن علی حکیم ترمذی قدس الله تعالی روحها فرموده اند کسی که
 دوام دولت ایمان طلبد باید که در هر کاری و در هر حالی عادت وی گفتن لا اله الا الله
 بود و ظلمت شرک خفی را باین کلمه بهواره و درمی کنند از خود و ظهور نور ایمان را بدین خود
 تازه میدار و چنانکه رسول صلی الله علیه و سلم فرموده اند جد و دایمانم بلا اله الا الله است
 و شما اهل تلوین را مرتبه ندانست تا ایشان را بی اختیار ایشان بحضرت سلطنت
 ندارند باز نیابند و اهل تمکین را مرتبه و ذراست که حضرت سلطنت ایشان را نائب
 شتاب خویشین ساخته است و در تصرف ملک اختیار داده و مطلق العنان گردانیده
 پس اهل تمکین حال ایشان از زوال امین بود و هرگاه که خواهند باختیار نصیحتی بصفته
 از حالتی بحالتی منتقل گردند اهل تمکین را نیز تلوینات احوال است اما فرق است
 ایشان بر احوال باطنی خویش غالب اند و متصرف می توانند شد و آنکه طائفه
 اهل الله گفته اند که مقصود از وعید تخفیف است این سخن از ایشان در وقت
 بلا طائفه الطاف ربوبیت بوده باشد و در زمان غلبه و تصرف آن حال بر ایشان
 که طائفه از اهل الله که بر احوال باطنی خویش متصرف باشند آن احوال را بسندان
 که بنجید اگر بواقع قانون شریعت بود و بدان اعتماد نمایند و بظهور آرند و اگر نه بدان

اعتقاد نکنند یکی از کبریا قدس اصدار و احسم سیکوید لا اقبل من قباى الا بشا هدين
 عدلين الكتاب والسنة و آن شام که عبد الله جندی با پیوسته در آن
 دوازده سال بعد از واقعه که خواجه محمد علی حکیم ترمذی قدس اصد تعالی روحه و توفیق
 با و نموده بود و با و در آن واقعه فرموده که خود را تشویش نه این زمان وقت طلبی
 می طلبی نیست این معنی در بخارا بعد از دوازده سال تر از خواب بظهور آمدن و صحبت آنکس
 خوابی رسیدن و قصه واقعه خود را تمام بگزارد و اظهار طلب کرد و در آن واقعه و در
 که راه باز نیکو خان رسانید و در آن کتب خانه پیدا آمد و بر این در پیچ و خم
 و قفله کلید آن قفل پیاورد و در پیچ و خم کوفه طریقی رسید که قفل را بشاید می توانست
 بر این آمد و بخواست که قفل را بگشاید که این در را حالیا تمام بگشایم کس را وقت این شعله ها نتواند بود
 کلید با نیست هر وقت که اختیار باشد بقدر مصلحت می توان کشود و در صفت
 اهل تکلیف گفته اند از رقی تصرف احوال آرا و شده اند و حجاب از پیش بر میست
 ایشان بجای برخاسته است هیچ سببی از سبب لغزشی و ضعفی بحال ایشان راه نیابد
 و هیچ چیز از کمالات شریفان را از مشاهده محبوب و اشتغال بآن مشغول نتواند کرد
 اختلاط با خلق و مشاهده احوال ایشان در ایشان اثر نکند و صفت ایشان را کمتر
 نتواند کرد و چنانکه اهل تلویح و اهل تکلیف را به بند ما و زار تشبیه فرموده اند ولی عزلت
 و ولی عشرت هم بوزیر و ندیم تشبیه کرده اند ولی عزلت اشرف است به نسبت حال
 و ولی عشرت افضل است بحسب کمال و همچنین بلکه مقرب اشرف است از انسان
 ناقص و انسان کامل افضل و اکمل است از وی و آنکه و صیحه دارد دست در حدیث قدسی
 و آن ذکر کنی فی ملاء ذکر کنی فی ملاء خیر من هم و همچنین آنچه دارد دست در حدیث
 حدیث قدسی دیگر و در وصف ولی عزلت است آن من اخبط اولیائی عندی
 مومن فیهم الحاذق آنچه در آن حدیث دیگر دارد دست کبر رسول صلی الله علیه و سلم

فرمودان لله تعالى عبدك اليه سواي انبيا ولا شهداء ويغيبهم اليه يوم
والشهداء لقربهم ومكانهم من الله عز وجل ولقد قلنا ثني عشر نبيا
انهم كانوا من اهلتي وانچه واروست در احاويث ديگره مثل اين احاويث است
موسم تفصيل خواص ملك بر خواص بشر است و موسم تفصيل ولي بر بني است و دفع
آن و هم تحقيق جواب از ان شبهه بنا بر اين معني است كه فرق است ميان شرف اله
وميان فضيلت و كمال و منهاط ايقاع اهل الله بر انواع است بعضي بر خست عمل كردن ايشان را
مقصود از خست نفع خالق بودند و وجود خود و بعضي عمل بغير خست كردن مقصود و ايشان
نفع خالق بودند و وجود خود اما نفع خالق در عمل بغير خست بيشتر است و ظهور در ان تمام تر
و از نظر و ترسيم در كار اندر آدمي مثال فرختي است و درخت بي نتيجه بود و يا سيود و يا گوجه پوره
مختلف طعام باشند يا در سايه او يا سايت يا از حسن نظارت او و نظارعتياريه كيرند
نظر هر كس بدست در آرزوي و گيرند
گرچه كس را بهيچ كار و باز نيت
اند رنگ و چوي و جست و چوي در گزند
جمله بيكار اند و كس بيكار نميست
كمال وجود اهل الله و اهل عقيدة حلقست و در يا ده از انست از عقيدة خالق
جز بار خاطر خيري و بگير نيت مقصود از ان عقيدة و اظهار كمال الله تربيت وجود خالق
باز تربيتي براتي منفعت ديگران و يا يك شيد و در باطن آن هستي را از خود نفسي مي بايد كرد
نسبت تربيت و شفقت و وجود ايشان در اظهار كمال تصور و نقصان است و در
باطن ايشان از اين معني مرد عالمه است اللهم لا اله الا انت
ولا اله الا انت بقدره و لا اله الا انت في جنة الا حطوا عنده نفس شامدا و اعين الله بهكم
در كي پيامي آيد و صحبت اهل نشو و طالب ميشود و محض فضل الهيست و حق آنكه نيز كه
ع نشو و غمشر بهر دل و جان ندهند بايكه قدر آيه نه است بزرگ را ايشان سده و اگر همه
آب بودند زيان گوش و دل به سخن اهل الله دارد و توفيق آن بايد و ان اعيان تربيت و هم

و تقویت کند و نظر اهل اختیار بر آن داعیه طلب که بی اختیار ایشان در یکی پدید آید و ظهور کند
 بیشتر است چه اگر باختیار ایشان در یکی آن داعیه طلب ظهور کند آن اختیار از ایشان
 محل خطر بود و نفی آن اختیار در باطن بر ایشان لازم میگردد و بانی اختیار ایشان از غیب
 چه پدید آید و مبتدیان و اهل طلب را بتزویک خداوند سبحانه و تعالی و نزد یک اهل الله
 تعظیم و تقاضای تقویست و برای اینست که یاد آور در او را است لی طالب اقلن لیه خدا و ما
 ظهور داعیه طلب و لقی بزرگ است زیرا که ناحق سبحانه و تعالی بجهت ارادت بروج بنده
 تجلی نکند عکس از ادوات الهی در دل بنده پدید نیاید و طالب حق سبحانه تعالی
 و طالب صحبت دوستان وی نگردد

جوینده از آن نه که جوینان تو نیست	در جوینانی بدان ترا جوینان است
-----------------------------------	--------------------------------

و تربیت و تقویت این صفت در آن بود که تسلیم تصرفات ولایت شیخ کامل کامل
 کرد و با بنیاد خداوند عز و جل مقصود و در حصول پیوند و اگر نه خطر آن دارد که آن صفت
 طلب در وقت بقا نیاید و منهاطریق اهل باطن کم و بین کم و زن و نیستی و فقر است
 و دید تصور اعمال و مشاهد نقصان احوال و وجود بشریت هیچ چیز چنان منتفی نگردد که
 بیدید تصویر یکی از حکمتی که بنابر آن زلت برانیندازد این بود و حقیقت استغفار است
 که استغفار از وجود بشریت بود که اصل همه گناهای است بعد از آنکه وجود بشریت بر شما
 و اهل بقای آنرا در خود در یابد و در آن امر و در ماندگی از بر تضرع و در حضرت معصیت جل و فرجه

بنالد تا حقیقت استغفار بود و نظم	خلق ترسد از تو من ترسم تر خود
کز تو نیکی دیده ام و ز خویش بد	دولت در دمسلمانیم ده
نیست نفس ظلمت منم ده	در گدازانیدن قصور بر اهل الله حکمت

نفی وجود بشریت ایشان است و اعتراف موسی بر خضر علیه السلام که بجهت غیرت
 شریعت بود یکی از طمشت که در آن نفی وجود موسی بود علیه الصلوٰه و السلام

مرشد علی الحقیقه جل فکره هر یک از دوستان خود را نسبت بجال و تربیت می فرماید
 و چون او ایما است را از نسبت ولایت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم بهره ایست
 هر آئینه از نسبت ولایت پیغمبران دیگر علیه السلام نیز بهره بود و او لیا است را
 بهره از علم لدنی به نسبت شرب خمر است علیه الصلوٰة والسلام و به نسبت استعدا
 از روحانیت او اگر چه اولیا رحمة الله علیه بواسطه صورت جسمانیت و قتی باشد که
 عاقل باشد از ان استعداد او لیا است را اقتباس انوار از مشکوة روحانیت بعضی
 از انبیاء علیهم السلام می باشند و استعداد باطن از روح آن نبی منافی بتبعیت حضرت
 رسالت صلی الله علیه و سلم نیست زیرا که همه انبیاء علیهم السلام که بوده اند مقتضایان
 انوار حقیقت از مشکوة نبوت حضرت رسالت اند صلی الله علیه و سلم و مستعد اند
 از باطن مقدس او صلی الله علیه و سلم ارواح همه در تحت احاطت روحانیت او داخل
 و علم لدنی علمی بود که اهل قرب را بتعلیم الهی و تفهیم ربانی بواسطه معلوم و مفهوم گردود و آن
 علم را به معرفت ذات و صفات حضرت عزت جل فکره تعلق باشد و آن علم را عالم غیب
 در دل ایشان در انداز و قل ان دبی یقذف بالحق علام الغیوب و آن علم
 بشهادت و وجد و ذوق بود و نه بدالست عقل و قفل و در وقت باشد که نور حقیقت انوار کند
 و به اشد دل گرد و دبی جواب صفات بشریت و لوح دل از نقوش معلوم روحانی و عقلی و وحی
 بجلی صاف شده باشد و بنده از وجود بشریت ببرد آینه از دل خویش باین حق بجا رسیده
 و از آن حضرت در معرفت ذات و صفات او جل ذکره ادراک معانی و فهم کلمات توانست

تاکم چون لانا گوی لاعلم لنا	تا بکسید دوست تو غلتنا
گردین مکتب ندانی توه بجا	بچو احمد پرتی از نور بجا
دانسته باید که حاصلش ان سرست	زانکه هر فرس باصلش ریسرست
هر پری بر عرض دریا سکه برود	تا لدن علم لدنی سکه پرد

و منها نسبت باطنی درین طریق چنان افتاده است که جمیعیت در ملا و صورت
تفرقه بیشتر از آن بود که در خلوت و صورت جمعیست بر مثال جوهریست که هر چند پودیده
تر بود جوهریت او صافی تر گردد و در بعضی گفته اند سه از درون و آشنا و از بیرون بگانه
و ش ۱۴ پنجمین زیر باروش کم می بود و اندر جهان حقیقت نیست که حقیقت تحت
اختیار نیست درین طریق درین صورت افتاده است روح صورت هر عملی نیست
ست و اگر نیست نبود چشم داشت نتیجه نبود هیچ عملی نتیجه ندهد اگر چه در کسب اخلاص و در
از نظر به نتیجه نگاه می باید داشت اینکه فرموده اند عمل بی پشتراشت نتیجه ندهد
معنی آن حدیث است که دارد شده است عن بعض الصحابة رضی الله عنهم
و زوی الیقین من فوقه لا اجر لمن لا حسب له له حسب و احتساب چه شد است
ثواب و نتیجه باشد و اجر نتیجه عمل صالح هم در دنیا بود و هم در عقبی و از اینجا فرموده است
ابو سلیمان و ارا فی قدس الله روحه کل عمل لیس له ثواب فی الدنیا لیس له جزاء
فی الآخرة و منها معلوم نیست که در چه صفت دارد و ختم برگردم صفت خواهد بود
و گاهی ایمنی و گاهی اضطراب کار نیست بی تدبیر و حیرت نیست ضروری هر کس از کسب
صفتی بکمال رسیده اند اما عاقبت کار همه تحیر بود تن در می باید دادن و تسلیم تصرفات
غیب بودن بود خود را بکلی بخیرت واجب الوجود جل فکره تفویض نمودن که است
و وسط معلوم است اما انتها معلوم نیست که ختم کار بر چه صفت است و بر چه حالت
همه برین بوده اند شیخ عطار قدس روحه میفرماید نظم

پیش دانایان که ره بین آمدند	گاه بے گاه از پے کین آمدند
جان خود را عین حیرت ساختند	همه جان عجز و حیرت ساختند
در نیگ این بحر بے پایان بے	غرق گشتند و خبر نه از کس
تو چنان دانی که این آسان بود	بلکه گستر چیز ترک جان بود

والد و حیران شدیم یکبارگی	سے نہ انہم چارہ جز بیمارگی
چند گویم جز خموشی را نیست	ز آنکہ کس را نہ ہر یک آن نیست

اولیای خدا ہی غرض جل خود را بجای تسلیم تصرفات الهی گردانیدہ اند و اس بہت
را از التفات بوجودی کہ طالب حفظ جسمانی یا روحانی بود پاک افشانہ اند
بنابرین حزن و خوف را کہ سبب ظهور این درہفت طالب حفظ روحانی یا جسمانی
زیرا کہ حزن سبب فوات حظوظ بود و ماضی یا در حال خوف بہت فوات آن استقبالی
از ایشان پرواختہ و این تشریف ہر ایشان را از زانی داشتہ کہ الا ان اولیاء اللہ
لا خوف علیہم ولا هم یحزنون الا یہ و بحقیقت درین زمان اہم ولایت
بر ایشان مطلق شدہ است زیرا کہ در چہ ولایت کہ الفنا فی اہل و البقا بہ است
بعد از فنا مطلق بود از ہمہ حظوظ و تعلقات جسمانی و روحانی و با اینہم مقام ولایت
اولیای خداوند اخشیت و سببیت و عظمت و جلال الہی بہت بحالی خوف و حزن تشبہ
است و بحسب ترقی در درجات ولایت ادای حق عظمت الہی لازم ذات شدہ
و آئین معنی سید اولیا و مسند انبیا علی اللہ علیہ وسلم فرمودہ است انا املکم باللہ
واخشا کہ یا اللہ و خواجہ محمد بن علی حکیم ترمذی قدس اللہ تعالیٰ برودہ فرمودہ ان لا یبار
والرسل صلوٰت اللہ علیہم یا مکر المکر بعد البشری ولیس المکر عند
ما الذی یفعلہ العاصۃ فالذی یفعلہ العاصۃ خوف التحویل فذل اغیر
ما ہون فاذا او من و بشر من فاما المکر الذی لا یجوز امنہ فاعظم شانا
و منہا چون سالک را بعد از بلوغ فقرہ بیان دل و زبان می شود یعنی اشتغال
ظاہر از اعمال باطنہ مانع نیاید و عمل باطن از شغل ظاہر حجاب نکر و اجازت
دعوت خلوق بود و بلوغ سالک عبارتست از تصرف و وجود فنا در وی و رسیدن
در سیر فی اللہ کہ مقام جذب بہست و چون سالک تصرفات جذبات الہی بہت را فرود

مشاهده کرده بود و کیفیات آثار جنابات را در خود دیده و مظهر صفت جذبه الهی شده
 لا جرم بصفت جذبه در باطن درگیری تصرف توان کرد و آن تصرف و سه تصرف
 حق سبحانه باشد گفته اند حقیقت ولایت که در باطن نبوة است تصرف است
 در خالق بحق و در حق حقیقت مظهر تصرف نبی است و ملاست معیت حال فی متابعت او
 نبی خود را و متصرف بحقیقت جزئی نیست و گفته اند واصلان و کاملان دو قسم اند یکی
 از متقربان حضرت جلالت نماند که بعد از وصول بدرجه کمال چه الگ تکمیل و بکاران ایشان
 نرفته است غرقه بحر جمع گشتند و در شکم ماهی فنا مستملک شدند قیاب غیرت و قطان
 در ماهی حیرت اند ایشان را از وجود خود آگهی نبود و بدگری کجا پرواز نمود در ایشان
 گنجائی آن کی بود که دیگران بدان جناب آشنا نتوانند کرد و این طایفه را از ذوق
 طور نبوة بهره نبود و قسم دوم از واصلان و کاملان آنانند که چون ایشان را
 از ایشان بر باینده باز تصرفات جمال ازلی ایشان از ایشان و در خلعت نیابت
 پوشانند و حکم ایشان را در ملک نافذ گردانند و فضل و عنایت ازلی ایشان را بعد از
 استغراق در همین جمع و بجز توحید از شکم ماهی فنا بساحل تفرقه و سیدان بقا خلاهی
 و سناهی از زانی دارد تا خلق را بنجات و درجات و عوت کنند این طایفه اند
 کاملان تکمیل که بواسطه کمال متابعت رسول صلی الله علیه و سلم مرتبه وصول وصول
 یافته اند و بعد از آن در رجوع بر اثر دعوت بدعوت خلق بطریق متابعت مافوق مامور
 شد و قله سبیلی ادعوالی الله علی بصیوة انا و من اتبعنی الا یتة هر کجا
 فروماند و در ظلمت بیابان تخمیر بطلب بر حالت حواله او را در اقتباس حبه و آ
 و سوا جسد بالفاس طمیه ایشان فرموده اند مقام ایشان آن بود که گویند
 عیسای منم و عیسی من این نفس است
 و من احسن قولاً من دعائی الله و عمل صالحاً و قال انی من المسلمين و جعلنا

<p>متهم علیه به تدریج با صبر و اذعان و کافرا یا کتایو قنون و در دست سینه لاله</p>	
<p>گفته اند که ای بسا گوهری که از این برکنده</p>	<p>ای بسا و صفت احوال که در نظر پیوسته اند</p>
<p>این همه دعوت یعنی دینی و دعوی بیشتر</p>	<p>وی دو صد چند انکه و دعوی کرده بنموده اند</p>
<p>ایشانند اولیای می عشرت ایشان را از اذواق طور نبوة نصیبی هست بر حسب مراتب و درجات ایشان و منها وجود عدم شاید که عود کنند بوجود بشریت اما وجود فنا هرگز بوجود عدم و بوجود بشریت عود نکند هیچ جز از ممکنات و وجود فنا تغییر نمی کند و مراد از وجود بشریت وجود طبیعی اصلیت نه وجود طبیعی ماضی عود و وجود عارضی فانی از میان ندارد و آن صورت طبیعت بودند حقیقت طبیعت قطعه</p>	
<p>موسسه اندر درخت آتش دید</p>	<p>سبز تر می شد آن درخت از نار</p>
<p>شبهت و حرص هر دو صامبدل</p>	<p>همچنان دان و همچنان احکا</p>
<p>حدیث صحیح وارد شده است انما انا بشر اغضب کما یغضب البشر طریقی که کما یغضب البشر و ماطن است بصحت این معنی و اهل معرفت چون بعد از مرتبه فنا فی الله بمرتبه بقا با صدمه می رسند آنچه می بینند در خود می بینند و آنچه می شناسند در خود می شناسند و حیرت ایشان در وجود خود است و فی الفسکه اقله تبصر و من عرف نفسه فقد عرف ربه الحدیث مراد از وجود عدم و دوام این دو صفت است و مراد از عدم آن صفتی است که گفته اند سه زوق این هم اند جهان جان بوجود و زهی عدم که چو آمد وجود از او فروود و نیز گفته اند که این نه آن نیستی است که اور محرومی نام است بلکه آن نیستی است که همه هستیا را از عالم است و اول کسی که عبارت از حال فنا و بقا بدین دو لفظ کرد و طریقت خود را درین دو عبارت مندرج گردانید آسان التصوف شیخ ابو سعید احمد بن الخزاز بود و قدس سره که از کبار ائمه و اهل مشایخ اهل تصوف است از مشایخ نهم بوده است و در کتاب</p>	

طبقات مذکور است صحبت او با ذوالنون مصری و سمری سقلی و بشر خانی غفر الله
 از مشایخ کبار قدس الله تعالی ار و احم بود و وفات وی در سنه سبعمه و سبعین و ثمانین
 پیش از وفات سید الطائف جنبه قدس الله تعالی روحه به بیست و دو سال و در تجربه
 و انقطاع شان عظیم داشت و در علم باطن تصانیف بزرگ و کلام و سوز عالی
 گفته اند فتا عبارت است از نهایت سیرانی الله و بقا عبارت است از بیدایت
 سیر فی الله و سیرالی الله وقتی منتهی شود که سالک از وطن بالوف خطه بشریت
 بجای بیرون آید و در راه طلب توجیه راست بحق بیار و بادیه هستی را بقدم صحت
 بیکبارگی قطع کند تا بکعبه وصال رسید
 ان حج قوم الی تراب و احجار
 انظر الیک یا منتهی حجب و معمری
 و سیر فی الله انگاه محقق شود
 که بنده را بعد از فنا مطلق که فانی صفات و فانی ذات است وجود حقانی
 از زانی دارند تا بدن وجود حقانی بعالم اتصاف باوصاف الهی و تخلق
 باخلاق ربانی ترقی تواند نمود و این مرتبه بی یسیر و بی سبطش و
 بی یغفل که ذات و صفات فانی درین مقام در کسوت وجود باقی از بقا
 در حشر ظهور برانگیخته شده باشند و تصرفات جذبات حق سبحانه و تعالی بر باطن
 بنده مستولی شده و باطن او را از جمیع وساوس و هواجس فانی گردانیده و بعد صفات
 ذاتی خود در باطن بنده متصرف گشته و او را از آنکه بخودی خود آفریده کند عزل کرده
 و در ین مقام هر آئینه بنده محفوظ بود و در عایت و وظائف شریعت و اقامت
 امر و نهی دلیل بجای صحت حال فنا این بود و اگر محفوظ نبود و در عایت آنچه
 مرحق را غرضی بود نیست دلیل عدم صحت حال فنا این بود و ابو سعید خراسانی قدس الله
 روحه در نیمه فرموده است کل باطن یخالف الظاهر فهو باطل و وساوس و هواجس نسبت
 با کسی است که هنوز از مقام فنا نگذاشته شرک ظاهر باشد خفی بود و به نسبت که با کسی که

به بقا بعد الفنا رسیده باشد شرک نبود و آنکه هنوز در بیایت حال فنا بود و سکرش از احسان
 غائب گردانده و چون در مقام مشاهدات و صفات تمکین یافته بود از سکر حال فنا بصری
 و غیبت از احساس درین مقام تمکین لازم دل نبود و شاید که بعضی را اتفاق افتد بعضی
 را نی بیکه باطن وی غرقه فنا بود و ظاهر وی حاضر آنچه میرود از احوال و افعال باشد
 اهل فنا و بقا بعد از طالب و عبادت به طمانینت و وجدان و سرور مشاهدت رسیده باشد
 و در عین مراد نامرگشته مقامات و کرامات را حجاب دانسته و مشرب دل از کل حظ و حسی
 و روحانی صافی کرده و رسیدن بمرتبه فنا نشان رسیدن بحقیقت محبت ذاتی بود و مقام
 فنا موهبت محض است و اختصاص الیه است و سنت الهی رفته است که از عطا
 محض که بحقیقت موهبت باشد و صورت عطا و عاریت نبود هر آینه رجوع نفرماید
 و از اینجا گفته اند الفانی لا یرد الی او صافه ذوالنون مصری قدس الله تعالی روحه
 فرموده است ما رجیم من رجیم الامن الطریق و ما ولی الله احد فلا یرجم عنده است
 معنی سخن حضرت خواجه اقدس الله تعالی روحه که فرموده اند و چون فنا هرگز بوجود بشر
 عود نکند و مقام فنا می مطلق اگر موهبتی است اما ظهور این مقام بتدریج بمحصل شرایط است
 و شرط رسیدن فنا می مطلق توجه تام است بجناب حق سبحانه بواسطه محبت ذاتی و اجتناب
 از آنچه مقتضای محبت ذاتی نبود و هر دو از فنا محبت بشریت و خلقت و فنا می بین محبت
 است و ظهور سلطان ربوبیت و حقیقت و این معنی را تمثیل کرده اند بآنگاه هر چه
 اندر سلطان آتش افتد تقهرو می و صفت می گردد اما این تصرف آتش نشانند
 صفت آهن است عین آهن همانست آهن هرگز آتش نگردد و دست تو او نشوی
 ولیکن از جهد کنی چنانی بر می کنز و دینی بر خیزد راه علم و عقل تا بساحل ویرا
 فنا بیش نیست بعد از ان حیرت و بی نشانی است و عجب است این ظهور را نهایت
 نیست و احوالی و جز بسلوب در رسیدن معلوم نگردد و عاقلان جز رسیدن را نبود

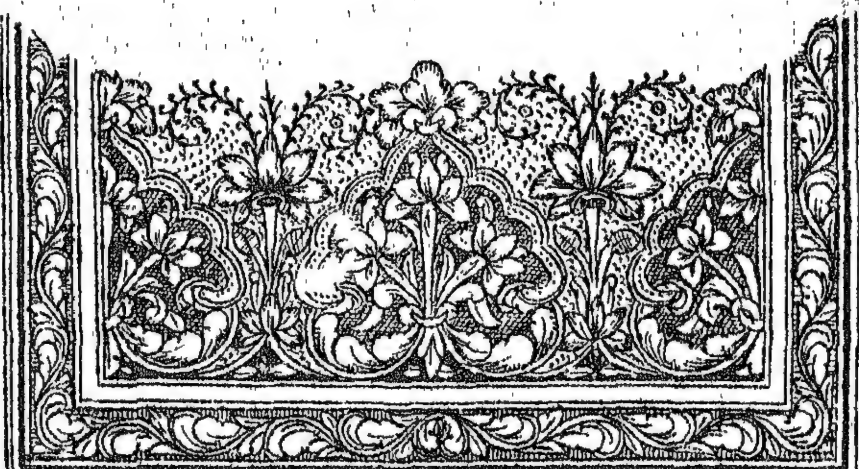
و از اینجا سبباً شود و عالم وحدت و وحدانیت بوده فالحق سبحانه تعالی بخل و کنت
 کون شیء موجودا به محل و در ما بنفسه لا من حیث ان له وجودا خالصا
 الخذل به فانه محال و بعد از رسیدن بدرجه فنا فی الله و بقا با الله حکم تمین و تقید
 مطلقاً از بنده مرتفع نشود و در مرتبه بقا با الله در اقصای صفات ربانی او را تصنیفات
 حقانی باشد ابراهیم بن شیبان که از مشایخ طریقات است قدس الله تعالی
 ارواحهم سگوید الفناء و البقاء و در علی خلاص الوجود الیه و صحیح الوجودیه
 و ما سوی ذلك فمخالط و لذت و فنا که در بیان اهل امد متعارف
 است آن بود که چنانکه از وجود جسمانی فانی گشته اند و در روحانی نیز فانی گرد
 تا در رویت جلال و کشف عظمت الوهیت و غلبات آن حال دنیا و عقبه
 فراموش گردد و احوال و مقامات در نظر نیست او حقیر نماید عقل و نفس فانی گردد و از فنا نیز فانی گردد
 و اندر همین فنا زبانش بحق ناطق شود و تن خاضع و خاشع گردد و در همین فنا
 این همه حیرت و بی نشان بوده بپست کس می نهد ز تو نشانی اینست نشان
 بی نشان من + فیمخفی فی کسنة الایه از حضرت خواجه ما قدس الله تعالی روحه
 سوال کردند که فنا بر چند وجه است جواب فرمودند که بر دو وجه است اگر زیاده
 گفته باشند اما باز گشت این همه دو وجه است یکی فنا از وجود ظلمانی طبعی و دیگر فنا
 از وجود نورانی روحانیست و حدیث نبوی علیه السلام باین دو وجه ناطق است
 که ان الله تعالی سبعةین الف حجاب من نور و ظلمة و بعضه از کبریا قدس الله تعالی
 ارواحهم همه در بیان این دو وجه فنا چنین فرموده اند که خطوات من قد وصلت
 و گاه گاه حضرت خواجه ما قدس الله تعالی روحه در بیان این طریق و سیر
 الی الله همه حجب را به یکی بازمی آورند و می فرمودند که حجاب تو وجود تو نیست
 و نفسک و تعالی خود را بر دربان دانگ در روست از تو تا دوست ره بسی نیست تعالی

در راه تو خاشاک و خسته نیست تویی + و از اینجا است که بعضی کبریا قریب است
 ارواحهم فرمودند لا محاب الا وجودک و در حدیث نبوی حایة الصلوة والسلام که در
 صحیح وارد است اما طه الا ذمی عن الطریق اما طه الا ذمی اشارت بقی وجود بشریت
 است و وصول محبت بجهوب که نهایت جمع احوال شریف است بعد از فنا و بقای
 مذکور صورت بند و قیل الفنا اسکان وصول نیست آنجا که سطوات انوار قدم
 تا ختن آرد ظلمات حد ثبات را چه مجال ماند و همچنین در فنا وصول متصور نشود
 اما بعد از بقا سبب وجود محب بجهوب وصول تواند بود و وجود محب
 که بقا یافته است بجهوب از سطوات تجلی مضاعف و ناچیز نگردد بلکه قوت گیرد و نظم
 در تو کجاست کسی تا نزد بیای تو مرغ تو چون شود و لی تا نبرد بیال تو
 فنا برین معنی اهل وصول را در مشاهدات قوامی ایشان از نمانشی محفوظ بود
 به حرق بالشار من میس به و سن بول النار کیف تحرق
 و همچنین ایشان از تغییر سبب مخالطت با خلق محفوظ باشند هیچ چیز از ملکات
 سه و اصل را از مشاهده محب و اشتغال با و مشغول نتواند کرد و چه رجوع و اصل
 در احوال بجهوب خود بود و نه شهود حق سبحانه و تعالی او را حجاب خلق کرد و نه خلق
 حجاب شهود حق سبحانه و تعالی چنانکه صاحب فنا را نه مخالطت خلق او را حجاب
 حق سبحانه و تعالی کرد و تا رسیدگان بمنزل فنا بلکه هر یک را در مقام خود و بجهوب
 دیگری کرد و مشاهده کنند و فنا و بقا در وی با هم مجموع بود و در فنا باقی بود و
 در بقا فانی الا آنکه در حال ظهور بقا بطریق علم در وی مندرج بود و مرتبه وصول
 را که مراتب سیر فی الله است نهایت نیست زیرا که کمال اوصاف محب را
 نهایت نیست و هر چه در دنیا بان پسند از مراتب وصول هنوز اول مرتبه باشد
 از ان مراتب به نسبت با آنچه مانده است و بجهوب می در آخرت نهایت آن مراتب

توان رسید و اینجا شیخ طریقه شیخ عطار قدس احد سر می فرماید نظم
 اندر ده حقیقت بسیار باید بود
 یکدم اگر هزار دریا سبکست
 اما جان باقیست در طلب باید بود
 کیم باید کرد و خشک لب باید بود

و سیر فی الله مقام بقا بعد از انست و سیر عن الله با الله مقام تنزل است
 به الله عقول خلق برای دعوت ایشان بحق و این مقام خاصه پیغامبران هر سال
 است صلوات الله علیه و سلام علیه جمیع و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله
 سر می و درین مقام تنزل در هر امر سے ایشان را در جمیع بحق و استغفار و و ام
 لازم بود و اولیا را ازین مقام به تبعیت انبیا علیهم الصلوه و السلام
 بهره بود و چنانکه فرموده اند قل هذا لا سبیل اذعو الی الله علی
 بصیرة انا و من اتبعنی و سبحان الله و ما انا من المشرکین
 والله یهدی و صلے الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین
 و سلم تسلیما کثیرا کثیرا بر رحمتک یا ارحم الراحمین

رساله قدسیه بن کلام خواجه غیاث خان خواجه بهار الدین نقشب
 که خواجه محمد یار سا نوشته اند از فرموده خواجه عطار الدین
 عطار که از اجل خلفای حضرت خواجه اند
 قدس احد سر می



رساله نور وحدت تصنیف حضرت خواجہ عبید اللہ المعروف بنخواجہ خرو

خلف حضرت خواجہ بسم اللہ الرحمن الرحیم باقی باند قدس سره

این رساله نور وحدت من تصنیفات حضرت قدوة المحققین برهان المقتضین
عارف باند خواجہ عبید اللہ المعروف بنخواجہ خروق بن صدر روحه واقاض علی الطائری
فتوحه شب جمعه مبارک روز غریب خواجہ بهار الحق والہدیین المعروف بنقشبند قدس سره
تعالی سره الغریز سوم ربیع الاول سنہ ہزار و پنجاہ و سنہ اتفاق شروع در انظار این
اسرار واقع شد الحمد للہ کہ حقیقت از آفتاب روشن ترست و جمال وحدت از مرآت
کثرت بہرہ حال در نظر آما بعد این رساله از حقیقت تو بسوی تست اگر بچشم بہت مطالعہ
او فرمای چنان دانم کہ از صورت بحقیقت برسی و وجود مویہم از پیانہ بر غیر دای سیہ
یکی از نجیبہ و تاز او ہی بود و دیگری از قرب نشان منہ کہ دانند انرا نیز سببی باشد
حقیقت تو کہ بزبان این رساله با تو حرف میزند بر وحدت اطلاع و ہر کہ آنجا نہ است
و نہ قرب و چون وحدت طلوع فرماید بقرب عین وحدت باشا سی

هر فرقه با فرقه دیگر در نزاع و جدال است مگر اهل وحدت که ایشان با همه یکی اند
 اگر چه هیچکدام با ایشان یکی نیست اسی سید اهل وحدت از مذاهب مختلفه تضاد
 و مشارب متنوعه متناقضه مشرب به عذب لطیف روحانی و مذہب عام شامل حال
 وجدانی انتزاع نمایند و ایشان را جز این مذہب خاص و مشرب به خصوص نیز با پناهنده
 در گفتگو در آید و گفته شود که مشکلم چنین گفت و حکیم چنین و صوفی چنان اسی سید
 وحدت باطن کثرت است و کثرت ظاهر وحدت و حقیقت در هر دو یکی است اسی سید
 موجود یکی است که بصورت کثرت موهوم می نماید اسی سید ترا از وحدت یک کثرت
 آورده اند و از یگانگی بدوئی و انو و ند سبقت حکمتی که او سبحانه و زنده گان حاضر
 او نیز با اعلام او دانند و ترا چنان ساخت که از وحدت سابقه هیچ خبری نداری
 و از آن حال اثری در تو پدید نیست بلکه تمام عالم را حق سبحانه و تعالی از وحدت
 یک کثرت آورده بعد از آن چندی از بندگان را بی واسطه بخود آشنا کرده از کثرت
 بوحدت برده و راه وصول از کثرت بوحدت تعلیم فرموده بکثرت فرستاده چنانچه
 ایشان در کثرت وحدت سید پند و ایشان را فرمود که بدیگران تعلیم این طریق
 نمایند ایشان امتثال امر نموده اعلام آن طریق نمودند هر که بران راه عمل کرده
 و پیروی آن جماعه بزرگواران نموده از کثرت بوحدت پیوست و از دوگانگی یگانگی
 رسید آن جماعه بزرگواران انبیا اند و آن راه وصول شریعت و طریقت است
 اسی سید شریعت عبارت از فعلی چند و ترک کی چند است که آنرا در کتب فقهی بیان
 کرده اند و طریقت عبارت از تنذیب اخلاق است یعنی تبدیل اوصاف و سیمه
 باوصاف حمیده که آنرا سفر در وطن نیز گویند و تغییر بساواک نمایند و آن در کتب
 مشایخ مخصوص در کتب امام محمد غزالی بتفصیل مذکور است و بعضی از ادب و اشغال
 که مشایخ آنرا وضع کرده اند داخل طریقت است اسی سید احکام شرعی که مینامی آن

اشنیت است بخاکمه موصل بوحده است و سر آنرا خداوند و خاصان او
 پس در ایصال اعمال که مربوط بکثرت بود بسوی وحدت اشارت است بآنکه کثرت
 عین وحدت است بفهم امی سید نماز و روزه و زکوة و حج و امثال آن که موصل
 بوحده است اند بخاکمه و ایصال آنها بوحده وقتی است که خالصه بودی شوند
 چنانچه شرط کرده اند و معنی مدور بنیاب همه کس را بفهم در تکیه و هر کس را تا که از معنی ظاهر
 رسد انا آنچه طالب وحدت را ضرور نیست آنست که تصور کند که نیست کردم که
 نماز گذارم یا روزه گیرم مثلاً برای حقیقت خود و وجود او یعنی یافت او که در گم کرده ام
 و میخواهم که بوسه یابم این عبارت وحدت که عین احد است ظهور نماید امی سید
 عابد است و معبود است عابد است در مرتبه تقید و معبود است در مرتبه
 اطلاع و مراتب و تمیز در مراتب از امور عقلیه است و موجود نیست مگر یک
 حقیقت که هستی صرف است بفهم امی سید چون نیک نگری اخلاق نمیکند رفع آنها
 در طریقت واجبست همه مبنی و مشعرست از بیگانگی و دوری و اخلاق جمیده
 که تحصیل آنها لازم همه مجرب و معلم است از اشیا گنگانی پس طالب وحدت را چاره نیست
 از شرعیت و طریقت اگر چه سیر ایصال در اول در معلوم نباشد و در ثانی اگر تاملی
 نمایند بشرط مناسبت غالباً بفهم چنانچه اشارتی کردیم بان امی سید این همه اشغال
 از کار و مراقبات و توجهات و طریق سلوک که مشایخ وضع فرموده اند برای رفع
 اشنیت موهوم است پس بدانکه فاصل میان وحدت که حق است و کثرت که خلق
 جزو هم و خیال نیست و بحقیقت وحدت است که بصورت کثرت می نماید و یکی است
 که بسیار در نظری در آید چنانچه احوال یکی را دومی بیند و چنانچه نقطه جواله بصورت
 دائره دیده می شود و چنانچه قطره باران نازل بشکل خط در نظر در آید پس وحدت
 عین کثرت است و کثرت عین وحدت یعنی عابد که در کثرت است همان در وحدت

بذات صفات خود در افعال و آثار ای سید عارفی رفیع المرتب می فرمود که درونی
 تصبیح خیال است یعنی غیر حق در دل نماند الحق خوب می فرمود ای سید چون حجاب
 بر خیال نیست رفع حجاب نیز بر خیال باید کرد و شب روز در خیال وحدت باید بود ای
 سید اگر سیادت یخواهی واحد شو و واحد باش و واحد شدن آنست که تو هم از دوی برای و دوی
 بودن آنست که بر وحدت و در وحدت همیشه باشی و تفرقه خاطر و غم و اندوه همه از دوی
 چون دوی از نظر بردار آلام و قرار میسر گردد و چنانکه تا به بهیج غم مبتلا نگردد و در جهان
 آسودگی حاصل شود چه آسودگی در عدم است ای سید چون بحقیقت توحید برسی وحدت
 صفت تو گردد و دانی که نسبت تو بحق بعد از سلوک هیچ نیفزوده است همان نسبت است
 که پیش از سلوک بوده بلکه نسبت تو پیش از وجود و بعد از وجود نیز یک است ای سید
 دانش پیدا کردی و یقینی بهم رسانیدی که بهیج آب آتش زایل نگردد و از ازل تا ابد حق
 موجود است و پس هرگز دیگری موجود نشده و تو هم باطل اعتباری نیار و زید را بیماری
 پیدا شد که خود را عمر دانست و از مردم او حصار زد شنیده و مطلب داشت چون بطالع
 خوب بیماری او رفع شد عمر و بهیج جان بود زید بود پس سیر غرض قصد سیر نمود چون منزلگاه
 رسیدند خود را سیر می دیدند پس حق تعالی خود را بصفت های خود میدانست این حقیقتها
 چیز است بعد از ان بان صفتها خود را و نمود آن عالم نیست اینجا غیر کجاست و غیر کجا
 موجود شد ای سید چون حقیقت کار را بخیر و اقصی و معلوم تو شد که قرب و بعد
 و مساوات همه از تو هم است کی دوری بود تا نزدیکی حاصل شود کی جدائی داشته تا پیوستگی
 پیدا کند در عالم اگر هزار سال فکر کنی غیر حقیقت مطلقه که همین وحدت است هیچ چیز نیایی
 بلکه بهیج ذاتی و بهیج صفتی و بهیج جنسه و بهیج جنس و بهیج جنس و بهیج جنس و بهیج جنس
 که غیر او نبود همه اوست و اوست همه ای سید هر چه در ادراک می درآید اوست
 و هر چه در ادراک نمی درآید هم اوست آنچه او را وجود گویند ظهور اوست و آنچه او را عدم گویند

بطون اوست اول اوست آخر اوست باطن اوست ظاهر اوست مطلق
 اوست مقید اوست کلی اوست جزوی اوست منزه اوست مشبه اوست امی سید
 با آنکه همه اوست از همه پاک است این اطلاق اوستی دیگریست غیر آن اطلاق
 که اوست است با عین و برین اطلاق هیچ کشف و عقلی و فقهی نرسد و بجز آنکه اندک
 اینچاست امی سید شود و در مراتب ظهور است و گاهی از مراتب بیرون بود
 و این شود و کالبرق الخاطف باشد و و اوست است و حصول و عدم او
 مقتضا بجا نیست انسانی است که مظهر اوست امی سید عارف را بالا از این مقام نیست و برین مقام
 فنا کلی و اندام صرف است و این اقسام کلیه قیامت است امی سید این حارث و برین مقام
 بهتر سبب نوشته شده است چه سالک را ضروری است همان فکر وحدت است که بالا نوشته شده
 باید که شب و روز درین معنی باشد که کثرت سو بود و همه که بعنوان غیریت و نظر بی و آید
 از نظر ساقط شده مرات و وحدت شود و سالک جز یکی نبیند و جز یکی نداند و جز یکی نخواهد
 امی سید طریق دیگر نیست که لا اله الا الله یعنی همه چیزها که نشود و اند نیست باین معنی
 که گم اند و وحدت ذات و مستملک اند و روی الا اله الا الله یعنی وحدت ذات بصورت
 این چیزها ظاهر است و در نظر ما شود پس اشیا می باطن اند و ظاهر است و را شیاء
 پس او هم ظاهر اشیا باشد و هم باطن اشیا و در اشیا جز ظاهر و باطن چیزی را دیگر نیست
 پس اشیا نباشند بلکه حق باشد و نام اشیا اعتباری بود که آن نیز حق است
 است امی سید طریق مراقبه از کلمات سابقه بوجه مختلفه میتوان فهمید مراقبه
 عبارت از ملاحظه معنی وحدت است به وجهی که توان کرد اگر ملاحظه الفاظ و تخیل آنها و سطح
 تعقل معانی کرد و آنرا ذکر گویند الفاظ هر چه بود و خواه لا اله الا الله و خواه لفظ الله تنها و اگر
 بی تخیل الفاظ تعقل معانی کند مراقبه و توجه بود و بوجه آن بسیار است چنانچه اگر کتب بزرگان
 معلوم تواند کرد مقصود آنست که معنی وحدت و دل قرار گیرد و ذکر لفظ الله چنانست که تحقیق قلبی

و بتوسط تصور مضاعف متوجه گشته ازین حیثیت که آن حقیقت قلبیه مظهر حق است تجلی لفظ الهی
 کنند و بروی اطلاق نمایند ای سید اگر بخود متوجه شوی و توانی این توجیه را درست کرد
 کار باسانی صورت میگيرد ای سید بدین تو صورت و مظهر روح است و غیر او نیست
 و روح تو مظهر و صورت حق است و غیر او نیست و این هر دو صورت روحی سو بوم اند چون لفظ الهی
 بجای آن فی و بان حقیقت که بصورت این سو بوم ظاهر است متوجه کردی و توانی که هر دو سو بوم
 که شهود شهادت وحدت در کثرت میباشند و هر چه در نظر تو ظاهر بایک بانی که موقوفی از دور حق دارد
 و حقیقتی دارد چه صورت او ملک است و ناموت او است و روح او ملکوت او است و حقیقتی
 او حیرت و لا الهوت او است که عبارت از ذات و صفات حق است یعنی وجهی
 بان شئی که حین حقیقت مطلقه است ای سید حیرت صفات است و لا الهوت
 ذات است و صفات غیر ذات نیست آری و کشف و شهود اعتباری مخایر است
 روی می دهد و آن در مقام حصول تجلیات صفاتی و ذاتیه است و تا اینجای ذات و صفات
 را در یک مرتبه اعتبار کردیم بجهت عینیه ای سید عالم علم حق است که تجلیات ذات که اللف
 اشارت باوست ظهور نموده و علم عین ذات است ای سید حقیقت مطلقه ظهورات
 بی نهایت دارد اما کلیات او پنج است ظهور اول ظهور علم جمالیست ظهور دوم
 ظهور علم تفصیلی ظهور سوم ظهور روحانیست ظهور چهارم ظهور صور مشالیه
 ظهور پنجم ظهور صور جسمانیست و اگر ظهور انسانی را جدا گیری ظهورات کانیست پس بود این ظهورات
 را تفرقات خمس یا سته گویند و حضرت نیز که میدانی سید انسان جامع همه ظهورات
 است و بیان این جامعیت بوجه کثیره می توان کرد ای سید باید که بدانی که حقیقت
 انسانی در همه مراتب بصورتی که مناسب آن مرتبه ظهوری دارد و همه حقایق صور
 آن حقیقت است و این حقیقت بمرتبه مقدم است بر همه حقایق
 اگر چه بطور پایان از همه فزاده است ای سید سوره فاتحه ادل قرآن مجید است

الحی بعد واقع شده و معنی او آنست که جنس حامدیه و محمودیه مخصوص اوست یعنی حامد او
 و محمود اوست بهر حال و بهر صفت و بهر جا و بهر صورت غیر او حامدی و محمودی نیست
 اسی سید اول سورة بقره که واقعه الف اشارت است با حریفه که الف اول اوست
 و لام اشاره است بعلم که لام وسط اوست و میم اشاره است بعالم که میم آخر اوست
 یعنی احدیته صورت علم گرفت و علم صورت عالم اسی سید آنچه تراند و در لیت تعقل عالم
 و دیت است و پیوسته در آن مراقب بودن و تفصیل این معارف و ارسپین را اول امر
 بهیچ درکار نیست چون بعنایت الهی معنی وحدت در دل نشیند و خیال دوی مرتفع گردد
 تر صفائی بر خواهد داد که همه علوم و حقائق بر تو مکشوف خواهد شد و خفایه نخواهد ماند تا که گشت
 از نظر زلفه و تو هم دوی باقی است علوم صحیحه شکل است که روی نماید اسی سید چند روزی
 ریاضتی بر خود بایستد گرفت و انفس مصروف این اندیشه باید ساخت تا خیال باطل
 از میان بدر رود و خیال حق بجای آن نشیند اسی سید تا این خیال در تو قرار
 نگرفته است و ظاهر و باطن ترا فرو نگرفته بهیچ چیز نتوجه نیاید شد چون این خیال قرار
 گرفت و تفرقه و دوی بطرف شد بهیچ چیز ترا مزاحم نمی تواند شد چه هووم و باطل موجود
 حق را مزاحم نشود اسی سید نسبت حق بعالم چون نسبت آب به برف بلکه
 نزدیک تر از آن باید دانست و یا چون نسبت طلا به زیور یا که از او راست گفتند
 یا چون نسبت گل بطرف که از گل ساخته شود و اینها همه یکلیت اسی سید
 رابطه میان عالم و حق همه کلمه من است چه عالم از ناشی است و باری و هم کلمه منی
 چه عالم بسوی او راجع است و این صدور و رجوع هم در ازل و هم در ابد است و هم در
 بهیچ آنات زمانی چه در هر آن عالم حقیقت در و دواز حقیقت براید چون موج از دریا
 و هم کلمه منی است چه عالم در حق است و حق در عالم که بوجبی آن مظهر است و بوجبی این مظهر هم کلمه من است
 چه معیت ذاتی و صفاتی و فعلی بی شبهه متحقق است و هم کلمه من بوجبه عالم من حق است

وحق عین عالم و هم کلمه لیس چه بوجی عالم عالم است و حق حق نه عالم حق است و نه حق عالم
 امی سید بوجی از همه روابط منزله است و میان عالم و حق رابطه نیست این اعتبار را
 لاتعین گویند امی سید هر که حق را باین وجه بشناسد حق را بوجی ممکن شناخته باشد
 امی سید اول سالک اباسم ظاهر متوجه بایشد و بر یقین باید دانست که او سنت پیدا
 به صورت و معانی و هیچ صورتی و هیچ معنی نیست که جز او بود و این معنی را که نوشته ام
 بجهت تاکید باز می نویسم مقصود اینست که فکر وحدت لازم خود باید داشت و خود را در آن
 فکر نمی باید کرد چون درین فکر استغراق حاصل شود از اسم باطن نیز بهره مندی خواهد یافت
 امی سید اگر سالک بعبادت و طاعت و از کار اشتغال نکائی و از وحدت غافل بماند
 از وصل محرومی اگر چه احوال و کیفیات غریبه روی نماید و انوار و واقعات جلوه گر گردد
 امی سید معانی که از او وصل تو هم کنی و شکر آن حال نهم و وحدت نباشد حقیقت آن
 وصل نیست اینچه ظاهر شده مرتبه ایست از مراتب ظهور نه مقصود حقیقی که مطلق
 است و ظاهر در همه و عین همه تا چیزی ظاهر شود بوجی از وجود باشی از اشیا
 متماثلت و از روان منزل و مقصود نیست امی سید هر گاه حقیقت انجمن باشد
 از اول تا اتم رابطه متعلق ضرورت است تا مسافت نماید امی سید تفرقه و جدائی تازانی
 که هر یک یکی تمیذانی و دیگری چون هر یک یکی دانستی و دیگری از تفرقه دوی خلاص شد
 و وصل بریان همیشه امی سید چون هر یک یکی و دیگری همه نماند بلکه یکی ماند و پس
 امی سید میان تو و مقصود را هیچ نیست و راهی که هست همین است که تو او را
 جدا از خود و غیر از خود میدانی چنانچه دانستی که تو نیستی او است و پس او نماند جمعیت و
 و از خودی و معرفت نفس و معرفت حق و فنای مطلق و وصل و کمال قریب اینجا
 حاصل کار تمام گشت امی سید چون باین مقام رسیدی که خود را ندیدی و او را
 دیدی آسودگی و نیا و آخرت در حق تو یکی شد و فنا و بقا و غیر و شمر و وجود و عدم

و کفر و اسلام و موت و حیات و طاعت و معصیت و عقب و اندبساط زبان و مکان
 و نور و دیده شد امی سید چون توانی هیچ چیز نماند که همه چیز با تو و باندیشته تو وابسته است
 امی سید بدانکه همه چیز در تست و همه چیز بیرون از تو وجودی ندارد و چون خود را
 از همه چیز خالی کردی هیچ چیز نماند امی سید ترا وجود جزو حق نیست و همه چیز با تو موجود
 اند چون خود را بحق بردی و در این دریای بیکران خود را انداختی یعنی باین صفت آگاه
 شدی همه چیز با تو در این دریای سید اگر نیک درک کنی که انانیت که از تو
 سر می زند از تو نیست و تو آن جسم و روح نیستی در تمام عالم یک اناکوست که انانیت
 او از همه جا ظهور جلوه گریست امی سید علالت و حصول بحقیقت مطلق آنست
 که انانیت که از سر تو میزند از همه چیز با تو توانی گفت اینجا معلوم شود که حجاب خیر تعین
 انانیت نیست امی سید یک ذات است که تمام عالم صفت اوست و قائم بدان
 ذات باین صفات ظاهر و پیداست امی سید همان یک ذات است که ذاتها شده همان
 ذات است که اول علم خود شده و دیگر بار بصورت علمهای جهان شده و همان ذات
 است که از قدرت خود و قریب است و همان ذات است که ارادت خود و ارادت است
 و همان ذات است که سمع خود و همه است و بصر خود و بصر است و حیات خود و حیات است
 و فعل خود و فعلا است و کلام خود و کلام است و علیها القیاس همان ذات است که هستی
 و هستی است امی سید هر چه بیا نام ظهور آید در ذات پوشیده بعد از این ذات بصورت او
 در علم خود او را در عین خود تا بنیا جلوه فرمود ذات رنگ او گرفت و او رنگ ذات
 و آنچه پوشیده بود در ذات بقطع عین ذات بود که غیری در شئی نبود پس آن ذات
 خود بخود معانی کرده و عاشقی و زبیده و بندگی و خدائی در میان آورد و کارخانه
 ازلی و ابدی بر پا کرد امی سید تو خود را چنان خیال کن که هنوز آنجائی که بودی و از آن
 بودی تا آنرا شوی و دیگر روی تفرقه و غم و بلایه بینی امی سید روح تو اوست

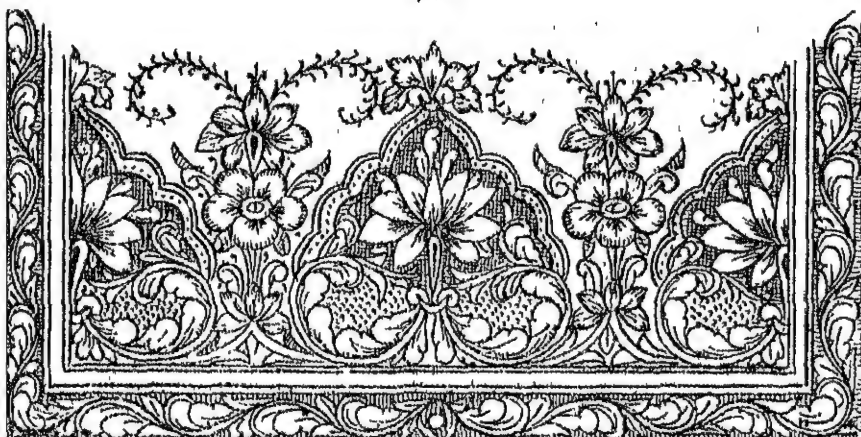
که باورنده دل تو او است که باور داناتی و بصیر تو او است که باومی نگری و سمیع تو او است
 که باومی شنوی و دست تو او است که باومی گیری و پایی تو او است که باومی و س
 اسی سید هر جزو عضو تو از اجزای و اعضای ظاهر و باطن تو او است که باو کار آن
 جزو و عضو از تو برمی آید و مجموع اعضا و اجزای تو او است که تو با و قوی اسی سید
 اوئی و قوی و منی هر سه صفت او است دیگری در بیان نیست اسی سید تو چیست
 واحد است نه من و تو تا من و تو باقیست اشتراک است نه توحید اسی سید چون تو
 رفتی فناست و چون او در بیان آید بقا است اسی سید سلوک سعی تست و رفیع
 شنینیت و جذبه رفتن تست بوحدت اسی سید سلوک و جذبه و فنا و بقا اتم تست
 مستحق تست اسی سید با همه آشنایان سندی کن که عین مطلوب تواند و با دشمن
 دوستی از روی که او نیز مقصود تست اسی سید با خود نیز با نظر محبت ناظر باش که عین
 محبوبی اسی سید اینها در سلوک ضرورت است اسی سید بدو نیک را در و ریاست
 وحدت انداز تا آشنای حقیقت شوی اسی سید سخن وحدت را اگر بسیار گویم اندک
 است و اگر اندک گویم بسیار است بدایت این معرفت در نهایت سنج و نهایت
 در بدایت سنج نه او را بدایت است و نه نهایت تا چند گویم و تا چند نویسم نه
 می گویم نه من می نویسم حقیقت خود به خود در گفتگو است اسی سید چون در خواب باشد
 نیست کن که بعالم بطون بیروم و رجوع بحقیقت خود میکنم چون بیدار شوی من
 بعالم ظور آدم و از بطون بطور تنزل نمودم و باید که سحر بخیزی و استغفار کنی و گاه
 که اسی حقیقت من مرا بخود بکش و مرا ازین پوشش از دمی برآر و نماز شب کنی و سوره اول
 اگر یاد داشته باشی در نماز بخوانی که مختار خواجهای دین و دنیای هست بعد از اینها
 و حده مشغول باش تا نماز صبح برسد چون از نماز فارغ شوی تا بر آمدن آفتاب خیرا
 مستقبل قبله براقبه و حده باید بود چون آفتاب طلوع کند چهار رکعت بپوش و سه و سه و سه

و سوره یس یکبار بخوان و اگر در چهار رکعت توانی خواند بهتر همچنین بعد هر نماز سوره یس
یکبار بخوان که فوائد بسیار دارد و اما در وقت نماز فجر و قرآن مجید فکر و حسرت دست و پا
و باز آنکه خود عبادت خود می کنی و خود کلام خود می خوانی اندک اندک از غفلت و بیگانه گشتن
در آن خود بکشی و مرا سپوش از سن و از دینی بر آری سید سالک را هم آداب طریقت ضرورت
تفصیل آن آداب درین رساله گنجائش ندارد از اختصاری که مطالب است اما آنچه
طالب را توان نوشت این است که خواب کمتر کند چون ضرورت و غالب شود بان باشد
که نوشتم خواب کند و طعام و شراب باید که اندک باشد در شب و روز یکبار و اگر صائم بود بهتر
و باید که از پیشانی لقمه آخر از کند که از اسباب دینی و بیگانگی و دهم باطل است هر چه در
شرع منع است و هر چه در طریقت بدست همه اینچنین است این قاعده را نیکو یاد و آید
که ضرورت است ای سید باید که سخن کمتر کنی در خواب و تها و تناسل و احوال و احوال و احوال
میکرده باشی ای سید سخن بسیار کردن دل را در جنبش آورد و تفرقه باز دهد از کسب
و حدت و بیگانگی غافل سازد و بضرورت حرف مزین و هر چه گوئی ختم گوئی و اندیشه
و حدت را یک لحظه از خود جدا کن چون در مجالس شینی بیشتر مقید بشو با و غفلتی واقع
شود و سعی کن تا آن کثرت مرآت وحدت شود و مقوی گردد ای سید در نظام این
اندیشه خود را به تنهایی حتی الا سکان نمی باید کرد و این کلمات را با هر کس نباید نمود مگر با مخصوص
خود ای سید با اولاد و نلام و آشنا و بیگانه و دشمنی و دوست آشنایی بوحدهت باید کرد و
بنظر اخلاص و بچشم حقیقت بین باید دید ای سید نزاع و جدال مطلق از میان بردار
و انکار بالکلیه از میان بر طرف کن تا وحدت ظهور نماید و بسیار سعی باید کرد تا خشم و غضب
محو نکند و دل را درون خود چه گنجایش دارد و همه را در دایره وحدت چه در خانه و بیرون خانه
و فرزندان و متعلقان و بیگانگان مثل آب حیات باید بود اگر کسی با تو بدی کند ز نهار
آن دل بد نکشی و ز نخی و او را از خود خوش و راضی داری و مکافات بدی به بیگونی کنی

بن اصل کلیت در طریقت امی سید تنها بودن و تنها نشستن و خل تمام دارد
 و در جمیعت امی سید حال طالب از دو حال خالی نیست تعلقات ظاهر و ادنی که اگر نماند
 معامله او آسان است او را باید که از همه قطع کرده و در خلوت یا در صحرای شبنم و حقیقت
 متوجه شود تا زمانی که حقیقت متجلی شود و او هم درونی بر خیزد آن زمان به روشنی که باشد گنجی باشد
 و اگر تعلقات ظاهر دارد و حقوق شرعی متوجه است باید که بقدر ضرورت بآن پردازد اما باید که
 احتیاط تمام کند که خلاف شریعت و طریقت واقع نشود و از ملاحظه وحدت که حقیقت است
 بالکلیه غفلت واقع نشود می باید که شبها درین کار بسیار بکوشد و در مراقبه وحدت باشد
 و روزانه هم چند ساعت برای این کار معین کند و روز بروز می افزوده باشد تا آنکه این معنی
 غلبه کند و از همه و از اندامی سید وقتی که معنی وحدت غالب آمد و لطف الهی و خود
 همه حقوق از تو او خواهد شد و ترا با هیچکس و هیچ چیز کاری نخواهد بود و خدا و کیل تو خواهد شد
 و بجای تو او خواهد بود و تو در میان نه امی سید صحبت دنیا و صحبت اهل دنیا و طریقت
 سلوک مضرت اما کسی که گرفتار است و نمی تواند از آن قطع کردن بضرورت احتیاط تمام
 نماید که چیزی واقع نشود که بشریعت با طریقت یا حقیقت جنگ داشته باشد و اگر تقصیر
 باید که رجوع نموده تدارک نماید و ملاحظه وحدت هرگز از دست نباید داد امی سید و نباید
 تکلف نباید کرد و از لباس فقر یا خود چیزی باید داشت امی سید همیشه حاضر دل
 باید بود و از گذشته و آینده یاد نباید کرد و ملاحظه وحدت هرگز از دست نباید داد
 امی سید بدانکه هیچ مرگی بدتر از تعلقات از وحدت نیست و هیچ عذابی سخت تر
 از عذاب دوری از حقیقت خود نه از این مرگ و از این عذاب ترسان بوده متوجه
 وحدت باید بود و یقین باید دانست که همه یکی است و غیر یکی موجود نیست هر قدر که
 این اندیشه غالب است سعادت در اوست چون از و هم درونی بر آید قیامت بر او واقع شود
 و در جنب شهر و شهر و تا به بالا بدین آسود امی سید اینچنین درونی هرگاه در دنیا نیست

چون است که در آن سعی نمی کنی و غافل می باشی ای سید قیامتی بر همه کس بر همه چیز
آمد نیست و آن رجوع همه است بوحده اما بعد از آنکه نه کل واقع شود اگر چه همه
از اصل خود برآمده باشند لذت که می باید همه را روی ندهد مگر بروی که اینجا قیامت
بر آنها گذرشته باشد پس باید که سعی کنی که آن معنی که موجود است ترا اینبار و دست نماید
تا آسودگی تمام حاصل شود و لذت که می باید دست دهد ای سید مقصود و نیست
که هم دومی بر خیزد و تو ثانی او مانند پس همه اینها و اولیا برین اتفاق کرده اند
در کتب انبیه و حدیث و کلمات اولیا و دلائل این بسیار است و عظمای مرفقه
بوحده را قائلند و همه بیک زبان برین رفته اند که غیر حق موجود نیست عالم صحت
اوست و ظهور اوست و پس بخاطر است که شواهد این مطالب در کتاب علمی نوشته
شود و از دلائل عقل سلیم استنباط آن کرده نیز پاره آورده شود و انشاء الله سبحانه
ای سید امروز که آخر الزمان است و نزدیک رسیده که آفتاب حقیقت از مشرق
خلیفت طلوع نماید از آنجا که پیش از طلوع آفتاب انوار و آثار ظاهری شود و از سایر
توحید از زبان خاص و عام باختیار و بسبب اختیار فهمیده و تافهمیده سر میزند
طالب را باید که خود را جمع ساخته خود را از خود بیوشد و حقیقت وحدت
نمایند بروی جلوه گر شود و بگفتگوی زبانی اکتفا واقع نشود ای سید
الله مطلق و محمد برحق است والسلام

الحمد لله که رساله مجمع المنفعت موسوم بنور وحدت تصنیف حقائق آگاه ساری
حضرت خواجہ باقی باقی قدس سره را بهم لباس انطباع در بر کرده در چشم مشتاقان جلوه نمود
و بخت سید و سر نه رفع انتظار کشید



رساله پر تو عشق تصنیف حضرت خواجہ خسرو قدس سره

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الحمد لله که محبوب جانی و صاحب دو جهانی من با من نسبت یگانگی دارد
و درین جز خود را نمی بیند و هر غیر خود نمیداند و الحال که این دید و دانش به کمال
رسانیده است میخواهد که در پرده من سخن کند و گذارش احوال عاشقی و معشوقی
می نماید و بیان اسرار که هم پوشیده است و هم آشکارا رساله ترتیب دهد و نیز
پوشیده اسرار معشوقیت و اسرار آشکارا عاشقی و پیش از آنکه تمام شود این
رساله را پر تو عشق نام میکنند نخستین جرمی که عاشق و معشوق و بنده و صاحب خود
می گوید اینست که ای عاشق حقیقی و مجازی و ای صاحب دین و دنیوی کاریکه در این
افتاده است نه آنست که به نوشتن راست آید یا بگفتن سرانجام نپذیرد و دیگر تو
هم نویسی و هم تو گوئی ای سید من منم و نه تو توئی که من توام و تو منی از ازل چون
خواستی که به معشوقی و صاحب جلوه گر شوی در پرده من به عاشقی و بنگی ظاهر
گشتی تا معشوقی و صاحبی تو ظهور گرفت ازین راه من معشوق تو باشم که معشوقی تو

از من پیدا است و تو عاشق من باشی که عاشق من بشی تو بودی تو کجا معشوق بودی
 حیرانم که تو معشوقی با من و من عاشقم با تو سیئات سیئات این چه حرف است من هیچ نیم
 هر چه هست هم عاشق تویی و هم معشوق مصرع سرتاپایم فدای سرتاپایت اسی
 سید یا دم از ان هنگام که نسبت اتحاد بر نسبت محبت غالب بود و نسبت محبت
 اصلا ظهور نداشت و در ضمن نسبت اتحاد من مندرج بود و مستتر گشت بناگاه خط فاصل
 در دانه اتحاد بهم رسید و من من شدم و تو تو چون این حال بهم رسید مرا بر تو و ترا بر من نظری
 افتاد و این نظر تا هنگامی که تو خواستی در پرده بود و چون وقت رجوع ظل باطل
 و وصول عاشق به معشوق رسید نسبت حب غلبه کرد و نسبت اتحاد مستتر گشت
 حالی پیش آمد که در شرح گنجی چندان الم در نظام گشت که از عاشق به معشوق سرایت
 کرد و معشوق را در صورت عاشقی و امتداد رفته رفته کار با اینجا گشت که اتحاد سابق
 ظهور کرد و خط فاصل گاه گاه از میان بر طرف شدن گرفت دردی هست نیست
 که دوام این خیال میسر نیست چه مقدر شده است که تجلی ذاتی کالبرق الخاطف میکند
 و بقا ندارد و ازین دردی نهایت و الم بی پایان اسی سید کسی تصور نکند که این حرف
 از عالم حقیقت است بلکه از عالم مجاز است که بیست از حقیقت و دیگری گمان نکند
 که این سخن از عالم مجاز است بلکه از حقیقت که در پرده مجاز جلوه کرده است اسی سید
 حقیقت عین مجاز است و مجاز عین حقیقت اسی سید کی نام تو حقیقت است و نام
 دیگری تو مجاز است و بنده هر نامی که خواهی خود را سخنان اسی سید آدمی و پری
 و فرشته بر تو سنان نیست اسی سید و همه خود را به بین و در خود همه را و این بین
 سیویم بلکه تویی گوئی و این قدم است و طلب بلکه بیان است و خیر اسی سید
 در دو جهان جز تو دیگری نیست هر چه هست تویی آسمان و هر چه در دست و زمین
 و هر چه بر دست همه ظهور است و ظل تو نظام تویی چنانکه باطن تویی اسی سید

العجب از آنوقت بعد از ظهور نسبت محبوب نسبت اتحاد غلبه کرده باشد خط فاصل
از میان بالکلیه و بالذام بر طرف شده باشد و تو من باشی و من تو ای سید یقین
آنوقت آمدنی است چنانچه در کلام خود که اصدق الکلام است در چندین جا خبر داده
و مرادین شکی نیست و چگونه در آن شک آرم که تصدیق کلام تو ایمان است و نگذیرد
آن کفر نفوذ باشد ای سید چه آفتاب و چه ماه و غیر آن فدای و چه تست و همه بصیرت
و بصیرت فدای عین تو و همه قدرتهای ابدی و کارها فدای بد تو و همه از حال محطوف
و منازل فدای قدم تو مجمل که هر چه هست فدای تست عاشق که انسان کامل است
و همه در دوست از نیک و بد هیچ چیز از وی بیرون نیست خود را یا همه فدای تو ساخته است
اگر قبول افتد زهی کمال و زهی عظمت و زهی شرف ای سید و درود وصل تو میگردد
و در فراق تو میسوزم نمیدانم چگونه که اختن به از سوختن در وصل توئی و بس و چون
در فراقم منم با من تو باشی و بس به از آنکه من باشم بی من خداوند آسمان سپا که من
باشم یا من و تو با من نباشی چون با من باشم کفر بود و چون تو با من باشی ایمان بود
الهی عاقبت بخیر باد ای سید مقصود آنست که اگر چه چند روزی من بی تو باشم
اما بعاقبت با تو باشم و تو باشی و من نباشم کار ساز توئی کار من بسیار ای سید
و ای محبوب جانی من و آسرای زنگانی من ای خایه آمل امانی من ای دانای
راز نهانی ای جان من ای دل من ای چشم من ای گوش من ای رو من ای خوی من ای دست من
ای پای من ای عقل من ای تن من ای گوشت من ای پوست من ای رگ من
ای خون من ای همه چیز من ای یاد من جز تو دیگری ندارم چه گویم چون همه توئی و کن تیم
و هستم مطالب همین است که مراقبان خود سازنی و سیانی بجان من و بصورت من بستی
تا چون بگویم که جز ترانه نینیم و هر جا باشم و هر حال باشم تو با من باشی و جلالی تمام
و کمال بر طرف شود ای سید توئی صاحب دو جهانی من توئی بهشت من روی نیست

و لطفت تو و دوزخ من چشم تست و دوری تو و دین من محبت تست و کفر من فریب تو
 اگر مراد دوست داری مومن باشم و اگر مراد افسوس کنی کافر گردم ای سید پیشانیانکه
 صورت تو وجود کند تو بودی و بس چون معشوقی بی عاشقی وجود ندارد و معشوق
 را عاشق می باید خواستی مرا که عاشق توام موجود سازی و هنگامی که معشوقی بخیر گردم ساز
 از خود عکسی و ظلی و صورتی بر من انداختی و در اینام من خواندی و آن عکس و ظلی
 و صورت را که عین نسبت به تحقیقت اگر چه غیر تست یقین به عاشقی من ساز ساختی و در
 پرده او خود عاشق شدی و خود از خود ازت گرفتاری و خود از خود در درون کشیدی نیست
 رفر عاشقی و معشوقی ای سید صاحب آنرا گویند که با هم بود و یادگیری نه چون
 ترا از من هرگز جدایی نیست تو صاحب من باشی و بنده آنرا گویند که در بندگی
 نبود چون من نسبت احتیاج طلبه در بند توام و از احاطه ذات و صفات تو بیرون
 نیستم بنده تو باشم همه بنده که از احاطه تو خارج نیستند ممکن نیست که از تو جدا
 شوند اگر چه باین اعتبار که همه با تو اند و من با توام و ایم صاحبی ازین طرف نیز صورت
 امان و امان در اندیشه ممکن نیست که معتبر بمانست کرد و در آخرت بعضی از بعضی اینها
 مصاحب است که عاشق معشوق است و معشوق عاشق هر دو یکی است من با تو یکی
 و تو با من یکی خواه این کو خواه تو دیگر و در دنیا بعضی از بعضی را و باین اقل قلیل دانند
 و نادرست اینحال کسی است که دنیا و آخرت او را یکی است بغنائی حقیقی ای سید
 اطلاق وجودی شرف گشته است اللهم ارقنا اللهم ارقنا اللهم ارقنا
 ای سید صورت بشریت عجب درخواست ترا هر یکی و بونی که ترا و در صورت از عالم اطلاق
 بشارت و خبر با عاشق سسکین میرساند از چشمهای تو گویم یا از آبروی تو یا از دمی تو گویم
 یا از خمی تو گویم یا از لب تو گویم یا از تن تو گویم یا از خنده تو گویم یا از قامت تو گویم یا از
 تو گویم یا از لب تو گویم یا از دانش تو گویم اینها جنت چیست یا سر زنجیری انوار لاری بیست

که در دیده عاشق هم در مجاز و هم در حقیقت هر جا بجا بود و دیگر و بزرگ و دیگر و بصورت
 دیگر ظاهر و باهر است اما عاشقی که این اسرار و این انوار در یابد و مشاهده کند جز نیست
 و کجاست سوگند و توبه که منم و بس امر و قلوب دایره عشق جز یکی نیست امر و زوای
 که گراست روز و نزل و ابد است و همان قلوب دایره عشق است و این حسن است
 و نیز همان چه عشق است حسن است و حسن عشق و و نام و یکذات و یک حقیقت اند
 خواه ذات گوئی خواه صفات خواه حسن گوئی خواه عشق گوئی جمع و فرق یکیست
 گاهی جمع بزبان فرق حرف زند و گاهی فرق بزبان جمع اینها فرق است که بصورت
 جمع برآمده خود بخود شکم است حاصل که توئی اسی سید که با خود تکلم با سر حسن عشق
 می کنی اسی معشوق و و جهانی من اسی سید معشوق توئی و دیگری نیست اسی سید
 من عابد توام و تو عابد منی من حامی توام و تو حامی منی من ستایشگر توام که ترا کنم خود را
 کرده باشم که ترا جز در خود نه بینم خودی و خدائی کیست از خود تا خدا چه فرق است و صدقه
 بصورت شکش مرتبه ظهور نمود و هنوز آن شش مرتبه پوشیده است در صورت کتابت
 که نمودی پیش نیست بفهم بفهم بیات آنچه گفتن است که بفهم مگر تو بصورت من که توئی
 خود را که منم بیگونی عجب حافی و شگرت حقیقی که هم دونی است و هم بیگانگی هم بنگیست
 و هم خدائی الله الله سخن بسیار ستانه میرو و از نامحرم محفوظ باد و اگر نیک بنگری
 محرم کیست که جز تو دیگری موجود نیست توئی و بس ایجاد و نام است یکی نام ظاهر
 و دیگری نام پوشیده عاشق از اسرار بر دو واقفست اما در مرتبه اظهار و اعلام جز آن
 نام نام ظاهر و دیگر آن تهوان آنرا نیز جز عاشق نداند آنکه از آن گویم تو میدانی در تو
 و تو خواهی دانست در من اما تو جز من نیست و من جز تو نه اگر چه امر حقیقت امر عکس
 است که من توام و تو من آه آه ازین بیگانگی و آشنائی سوخت و آشنائی افروخت
 اسی سید بحق دوستی که با من داری و بحق محبتی که با تو دارم که مقصود حقیقی را اتحاد است

زودتر صورت و وجه بخشش و از عالم امکان بوجو آورد و از قوه بفعل برآرد اسی سید
یا هم آید از ان ذکر اسرار نام ظاهر ایجان جهان از زبان بنده خاص صاحب خود بشنود
و بدینیر که اول آخرت و آخر مراد اول از سیم محکوس است یعنی از اثر بویژه رفتن که ظاهر است
و مانند اسم ظاهر است که ششلی بر تمام عالم گشته تجلی اول که وحدت است مفیض است
که سید البیاضی و حقیقت الحقائق این بنفیس بفرودیه اولی افاضه کرد چنانچه شیخ اکبر
قطب الاولایه محی الدین محمد بن علی العربی فرموده است مفاض تعینات است و کمال
در انفسان کل است که احاطه را تمام کردید بحقیقت تعین همان است و هم تعیناتی است
صورت و مانند بصورت تعین نمودار گشت اصول سما چهار است اول آخر و ظاهر و باطن
چهار را اجمال است و در تفصیل او بر هم رانده اتمام اینجا و تکمیل اینجا نمی بینی که عاشقان وارد
کرده اند و رسم ساخته اند زهی بهیگی اسم ظاهر که شمه از ان گفته شد اگر در اسم باطن گفته شود
عقلها و فهمها حیران شود و دفتر باید که از ان اخبار توان کرد صورت عدد اسم ظاهر
اینست یکبار و سید و شصت و چهار اسی سید مقصود است که در ان ظاهر است
هر که فهمید فهمید و هر که نفهمید هر که نفهمید و عدد باطن کمتر از اسم ظاهر است اگر چه در مراتب
زیاده است اما زیادتی و کمی اینجا با هم در یک پیرایه اند اگر گنجایش در وقت میبود
از اسرار اسم باطن نیز اندک نوشته می شد اما بیقین سید انم که فهم آن میسر نیست
جز صاحب دو جهان را در پرده دیگری که دیگری نیست و در کار خود فرموده است
و انشا الله بحقیقت الحال شبی در خواب دیده شد خواصی در دریا فرو رفت بگوهری سید
که یگانه بود چون باور رسید خود را عین آن گوهر یافت اینجا سمی چند تقریب نام مذکور
بیاد آه نوشته می شود که در ان مجلس حقیقی مقبول با داسی سید شخصه سالها در دریا
که لا تعین تاریک بود و اینجا اصلا چیزی نمی نمود مقام داشت یکبار شب نوری پیدا شد
که از ان دریا شنا کنان برآمد و سه دریا سه روشن در نظر آمد یکی بعد از دیگری

به ریای اول آمد و از بدریای دوم و از پدریای سوم و درین مقام کرد
 و سالها در اینجا بود و کاری پیش گرفت که مناسب این مقام بود بناگاه این دریای
 دیگر در همین دریا درآمد و ترتیب عکس همه را درین دریا دید تا آنکه دریای کوریا
 ظلمت بود و نیز ظاهر شد و در آن گم شد چنانچه پیش ازین بود چون مدتی برین حال گذشت
 یکبار حال دیگرش پیش آمد و آن اینست که یکبار دید که این همه دریاها خشک شد
 و هیچ از آن دریاها نماند و عجب تر آنکه نه دریا نمودار بود نه خشکی و نه نور و ظلمت نه چیزی که
 سواهی نور و ظلمت است بلکه هیچ نبود و این شخص هم نبود بعد از آن سالها خود را دید چه
 می بیند که خود عین دریاست و دریا همه نمودار است و شمال او بعد از آن درین
 دریاها زمان صاحب جمال و صن نمودار شدند و هر زن صاحب حسنی می آمد و باین شخص
 مراد می برآورد و در یک لحظه از آن شخص و از آن زنان فرزندان ظهور و تولد میکرد و در
 هر لحظه چندین هزار فرزند از هر زن ازین زنان چندین هزار هزار دریا بود و نداشتند
 شدن گرفت و از هر فرزندان فرزندان دیگر و گاهی گاهی از آن نهنگی شود که آن شخص را با همه
 فرزندان و زنان فرو خورد و در خود سازد و باز از خود بیرون اندازد و این معامله است
 و هر لحظه قیامتی است قایم و حشر است ظاهر ای سید شخص بود اتفاقا از شهر روستا آمد
 در روستا مردم عجب دید که رسوم ایشان اصلا بر رسوم شهری نمی ماند چنانچه در ایام شادی
 گریه کنند و در ایام غم شادی مثلا و قتی که کسی بمرد شادی بسیار کنند و وقتیکه کسی
 از بیماری خلاص گردد و شفایابد چندان ماتم کنند که در میان نیاید همچنین هر او را
 در سر پوشند و دستار را بر پای پیچیده در مجاهده با یکدیگر بجای دعا و شنام گویند و
 بجای و شنام دعا برین قیاس همه کارهای ایشان بر عکس معقول باشد خنده های
 بی تقریر در میان ایشان بسیار بود و سوداگری ایشان بسیار بود و سوداگری ایشان
 چنان باشد که چون اصل مال را بر باد دهند یا در زبان اندازند گمان کنند که ماسوا اگر کم

بآن افتخار و ابتهاج کنند و بجای خاموش بودن حرف زنند و بجای حرف زدن
 خاموش مانند غرض که آن شخص چون باینجا رسید و احوال و اوضاع آنها و پیچ و جالی او را
 پیش آن دید و چاره ندید و غیر از نیکه بشهر رجوع نماید چون خواست که رجوع کند آن مردم
 بهجوم کردند که مازاد مرشد و با وی خود میدادیم البته نمیکند ازیم که آنجا بروی گفت
 که اینگونه بود که مراد دست دارد و خلاف من کنید آنها گفتند که ما درین کاری اختیاریم
 هم تو صلاح کار و حال ما گوی آن شخص گفت بهتر آنست که مراد بوزید و خاکستر را بخورید
 و آنچنان کردند چون برین وصیت عمل کردند هم آن شخص بوطن خود که شهر بود رسید
 و هم ایشان از اوضاع خراب خود خلاص شدند و صفتهای نیک و در ایشان پیدا شد
 بخصوص شخصیکه خاکستر دل او خورده بود و دس بجای او خلیفه شد و همان حال
 که او داشت در و هویدا گشت و بی تکلف خود را همان شخص دید و بتفین دریافت
 که وطن من شهرست و من در روستا غریب و مسافریم و از و دگران از ان
 دگر می بهر سید و همچنین میر و تاسه رود و بفهم اگر داناسه تحقیقی امی سید
 و امی محبوب جانی من این اسما از تست و اسما همه توئی بلکه این اسما حسین
 نه از تو چون صفت عشق ظهور نماید چندان حقائق و معانی ظاهر گردد
 که بصد هزار جلد نماند اما فرصت کو که اندک از ان نوشته آید و عشق
 مرتبه و حد تست و معشوق مرتبه و جواب و عاشق مرتبه اسکان اول عاشق
 به معشوق پیوندد و بعد از ان معشوق بعشق یکی گردد و نه عاشق ماند و نه معشوق
 بلکه عشق بود و پس که هم معشوق است و هم عاشق طریق سلوک اینست
 بقدم جذب و در ان رفته شود و امی سید و امی طالب حق اگر میخواهی که
 بحق برسی باید که دو چیز اختیار کنی یکی محبت بر شد و پیر خود مرشد و
 پیر نه آنست که با و رسم مریدی اختیار کند و گویند من مرید او شدم و او پیر منست

و در مردم این حرف شایع است پیر همان است که او را دانند که محبوب است
و محبت با او درست کند و او را در جهان وسیله درگاه حق سازند و دل را با او تامل
کلی واقع شود و هر چه او گوید بکنند و بر خلاف او نروند و چون این معنی حاصل شود
نسبت پیری و هریدی را درست گردد و احتیاج بچیز دیگر نماند و دوم آنکه همیشه
بیاد خدا باشی و یاد خدا آنست که همیشه در دل این معنی داری که غیر خدا هیچ چیز نیست
هر چه هست ظهور او است بلکه همین خود او است و نور او است و چون این خیال
همیشه در دل باشد امید است که بحق برسی و باین یاد هر چه فرموده است
کند و از نافرموده پرهیز نماید و انکار از سیان بردارد و صفات ذمیمه بصفت
حمیده بدل کند ای دوست کار من اینست غیر ازین همه هیچ

شکر فراوان و منت بی پایان مرشدانند و جهان را که درین ایام مسرت و
سینت انجام این مجموعه سائل شده ضرورید که کار آید حضرات صوفیه
حسب اشارت سراپا خیر و نبیارت حافظ محمد عبدالستار خافصا حب
دام برج التجارت و طبع فیض رسا لکنو
با هتمام بنده عصیان متلی ضامن علی
تتلیخ ۱۵ رمضان المبارک
سنه ۱۳۰۰ هجری طبع
بشد

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد و ثناء و سپاس بر آنکه در این راه است و می دانم که بزرگان بر ستاینده لغات حمد و ثناء خود
می سرایند و در بیان ستوده لغات جمال خود می نمایانند و آخر از دست طاهر و باطن همه اوست
و در و نا محو و نثار درگاه حامی است که تمام محو و بعثت ذات مسعودش بر عود گشته و نقش نثار
حق بر لوح رسیده و دست والا دستگارش شمس شسته علیه الصلوة والسلام و علی اله الطام احمی بکرم
یوم القیام اما بعد خدا که سار محمد عبد السلام است و الله و عبود و غفر له و توفی به سخی است لازم اکبر است
ارباب ذوق و وجدان و اصحاب کشف و عرفان با سید و خیر و عارفان عرفه سید که از دست مدید
فرماند بعد این فقیر را خطه کتب تصوف و رسائل سلوک شوقی بود و از مطالعه مضامین معرفت
آئینش فرقی اکنون توفیق یاری یاری نمود و فضل خاوند که هم مددکاری فرمود یعنی مجبوس شمس
در علم تصوف و سلوک چنانکه خاطر خواست بدست حصول من پیوسته و از تیرش نمانج بسیار فواید
بیشتر حاصل گشته تفصیل آن اینست اول رساله انفس نفیسه تصنیف و اکتفای روز و امیر حضرت
خواججه حبیب الله احرار قدس سوره دوم رساله تصنیف جاننا ز رسول منی خواججه عزیزان علی المینی قدس
سوره سوم رساله انفسیه تصنیف کاشف اسرار معنوی مولانا یعقوب بن عثمان بن محبو غزنوی ثم الکریخی
چهارم رساله قدسیه تصنیف زبده عرفای نکته پسند حضرت خواججه بهارالدین نقشبند قدس سوره پنجم رساله
تصنیف آگاهیه مقامه نافی الله حضرت خواججه حبیب الله خلیفه خواججه باقی باقی قدس سوره ششم رساله قدس
تصنیف شریف و تالیف مدینه حضرت خواججه قدس سوره هفتم از این رسائل معرفت شوال که هر یک یک بابان
صافی مزاج را گنجینه عیادت و شائقان سیرا احتیاج آئینه حقیقت نامتناهی فیض و فقه انفس و اشک و کون
خلایق فحای خیر الناس من نفع الناس و تقصیر فی نصیحت شوال بن عمر و قدس سوره هشتم رساله قدس
چهارم حضرت عمر جاویدان تهنات علیه بر ای فایده کا فیه مومنین بحیث افاضه عاصمه سلیمان اینچ و سوره نهم رساله از او
علیه الطیاب پوشانیدم و ذخیره نجات آخرت خود گردانیدم هر چه که ناظرین با نگین فیکه از این مجموعه فیض
بردارند با انص و فقیر را بدو کار و دما می خیر یا داند مع بر که همان کار و دشواریست

ACC. NO.

ایمان از انحراف

Adipose tissue

Class No. 494.94 Acc. No. 1944.
Book No. 1234

Author

Title

Borrower's No.

Issue Date

Borrower's
No.

Borrower's
No.

Issue Date

ED AT THE TIME



MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-books and **10 Paise** per volume per day for general books kept over - due.

